

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران



به ضمیمه لوح فشرده

استان مازندران
تهیه و تنظیم: میثم عادل

شهدای مازندران



پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی
از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

گردآورنده: میثم عادل

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی شود. درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه. خوشبخت کسی است که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.
در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را درپیش گرفتند.
حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.
مثل اینها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

همکلاسی

یادبود شهدای دانش آموز و فرهنگی
www.hamkelaasi21.ir

همکلاسی
کانون فرهنگی، تبلیغی



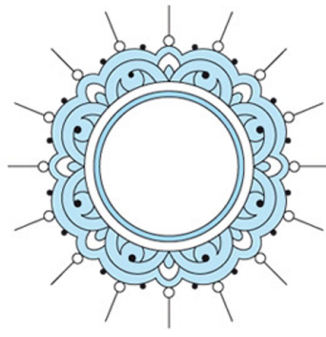
سید محمد



آمل

گردآورنده:

یستم عادل - بهار ۱۳۹۲



متشکل از وصیت نامه و زندگی نامه شهدای شهرستان آمل

لاله زار شهدای دانش آموز دارای جلوه‌ای ویژه و حال و هوایی بشدت تأثیرگذار است. نوجوانان و جوانانی که در سپیده دم عمر کوتاه خویش ندای "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" را به گوش دل نورانی خویش شنیدند و همچون کبوترانی سبکبال به بهشت رضوان الهی پرواز کردند.

سید علی خامنه‌ای (۲۴ فروردین ۱۳۷۷)

آنچه مقابل شماست جملاتی از وصیت های عده ای از شهدای انقلاب اسلامی است.

براستی انسان را به یاد شهدای صدر اسلام می اندازد. من شرمم می آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از ایمان و عشق و فداکاری به حساب آورم؛ آنان با عشق به خدای بزرگ به معشوق خویش پیوستند و ما هنوز در خم یک کوچه هم نیستیم.

روح الله الموسوی الخمينی (۱ اردیبهشت ۱۳۶۰)

همکلاسی
کانون فرهنگی، تبلیغی

مقدمه :

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی می شود. مگر نه این که پیامبر (ص) اُسامه نوزده ساله را به خاطر شجاعت و درایتش بر همه شیوخ عرب فرمانده کرد و مگر نبودند نوجوانانی در کربلا که علم و پرچم دفاع از ولایت برداشتند.

درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه.

خوشبخت کسی است؛ که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.

به هر حال در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را در پیش گرفتند.

حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.

مثل این ها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی . . .

کتاب شهدای دانش آموز مجموعه ای از وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران می باشد که در این کتاب ۱۴۱ شهید دانش آموز **شهرستان امل** به همت جمعی از دانش آموزان و دانشجویان و طلاب کانون فرهنگی، تبلیغی همکلاسی آسمانی تدوین و چاپ شده است.

همچنین مراتب تشکر و قدردانی از مجموعه هایی همچون آموزش و پرورش، بنیاد شهید، کنگره شهدای سپاه، انجمنهای اسلامی دانش آموزان، بسیج دانش آموزی و... که در جمع آوری اسناد و اطلاعات مر بوط به شهدا و امور چاپ همکاری نمودند را داریم.

پروردگارا! قلب مقدس حضرت ولی عصر(عج) را از همه ی ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه ی شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان. آن چه گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و آن را به کرمت از ما قبول کن.

والسلام علی عبادالله الصالحین

میشم عادل - فروردین ۱۳۹۷

تقدیم به:

این کتاب را به روح مطهر امام راحل و همه شهیدان راه حق، علی الخصوص عارف واصل
حضرت استاد علامه حسن زاده آملی تقدیم می‌نمایم.
باشد که دستگیر و راهنمای امروز و فردای ما باشند. انشاءالله



حضرت علامه حسن زاده آملی:

من هر وقت در هر جا به عکس یک شهید می‌رسم می‌گویم؛

السلام علیک یا ولی الله

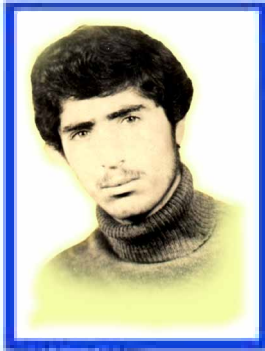
و به عکس چند شهید می‌رسم می‌گویم:

السلام علیکم یا اولیاء الله

فہرست:

صفحہ	نام خانوادگی شہید	نام شہید	صفحہ	نام خانوادگی شہید	نام شہید
۷۴	توکلی	نوراللہ	۱	آسی	اکبر
۷۶	تقفی	مجتبی	۳	آقاسی پوردوغی کلایی	علی(خانعلی)
۷۸	جان نثار	مجید	۶	آلو	معصوم علی
۸۰	جلالی	سیدحسن	۸	آوری	فرہاد
۸۲	جوادیان	سیدجواد	۱۰	ابراہیم زادہ ملایی	جانعلی
۸۴	حبیب زادہ	حجت اللہ(علی)	۱۳	ابراہیمی	رضا
۸۶	حسن زادہ	حسن	۱۵	ابراہیمی	علی
۸۸	حسین زادہ	رضوان	۱۷	اپرناک	عبداللہ
۹۰	حسینی	سیدکمال	۱۹	احمدزادہ	سید احمد
۹۲	حقیقت	اسداللہ	۲۱	احمدی	بزرگ
۹۴	حیدری	احمد	۲۳	احمدی راد	محمد
۹۶	حیدری	علی	۲۵	اخضری	سیدحسن
۹۸	حیدری	جانبرار	۲۷	اردشیر	اکبر
۱۰۰	حیدری	ولی	۲۹	اسدی	ولی اللہ(نبی اللہ)
۱۰۲	حیدری آہنگری	تقی	۳۱	اسدی	علی اصغر
۱۰۴	خاکپور	عباس	۳۳	اسماعیلی	احمدعلی
۱۰۶	خراسانی آملی	محمود	۳۵	اشرفی	علی
۱۰۸	خطیبی	ابراہیم	۳۷	اصغر نژاد	مجید
۱۱۰	درستی رجبی	علی اکبر(اکبر)	۳۹	اکبرزادہ	شہیداللہ
۱۱۲	دریاباری	سیدجلیل	۴۱	الیاسی	حبیب اللہ(مجید)
۱۱۴	ذکریا نژاد	حسین	۴۳	امانی	عباس
۱۱۶	رجبی	شعبانعلی	۴۶	امیرپور	قلی(علی)
۱۱۸	رضایی	محمدرضا	۴۸	امیر کلایی	محمد
۱۲۰	رضانی	حبیب اللہ	۵۰	امینی	قربانعلی
۱۲۲	رنجبر	علی(علی میرزا)	۵۲	انصاری	محمدرضا
۱۲۴	رودی	محمد	۵۴	بابکی	غلامحسن
۱۲۶	زارعی	عباد	۵۶	باقی پور	شجاع
۱۲۸	زال نژاد	حسین	۵۸	برزگر	علی اکبر
۱۳۰	زراعتگر	حسین	۶۰	بزرگی	حسن
۱۳۲	سلیمانی	یحیی	۶۲	پڑاوند	ہادی
۱۳۴	سیفی	قربان	۶۴	تبریزی	عباس
۱۳۶	سیفی	احمد	۶۶	تقی زادہ	سیدمرتضی
۱۳۸	سیفی واسکس	سیدولی	۶۸	تقی زادہ	خیر علی
۱۴۰	شبان	یداللہ	۷۰	توسلی مقدم	سیدمرتضی
۱۴۲	شعبانی	محمد	۷۲	توکلی	حجت اللہ

صفحه	نام خانوادگی شهید	نام شهید	صفحه	نام خانوادگی شهید	نام شهید
۲۱۶	کیاسالار	مجید	۱۴۴	شکری فیروز کلایی	لطف الله
۲۱۸	کیقبادی	اوسط الله(اسد)	۱۴۶	صابر	هدایت
۲۲۰	لطیفی	کریم	۱۴۸	صادقی	علی
۲۲۲	محسنی	مجید	۱۵۰	صادقی	محمد مهدی
۲۲۴	محسنی آهنگر	سیدمرتضی	۱۵۲	صادقی پاشا	داریوش
۲۲۶	محمدزاده	مهدی	۱۵۴	صادقی حسینی	سیدرضا
۲۲۸	محمدزاده	بهرام(عبدالله)	۱۵۶	صالحی	محمد رضا
۲۳۰	محمدی	سیدمحمد رضا	۱۵۸	صالحی ایمنی	علی اصغر
۲۳۳	محمدی	کریم	۱۶۰	ضرغامی	محمود(منوچهر)
۲۳۵	محمدی شاهاندشتی	مسلم	۱۶۲	ضعیفی تهرانی	جواد
۲۳۷	محمودی بوستان	علی اکبر	۱۶۴	طبری	سیروس
۲۳۹	مرزبان	عباس	۱۶۶	عبدلیان	مجید
۲۴۱	معصومی	طاهر	۱۶۸	عزیزی دلارستاقی	مصطفی
۲۴۳	موسوی	اسلام	۱۷۰	عسگری	مسعود
۲۴۶	موسوی مسرت	سیدعلی	۱۷۲	عظیمی	علی
۲۴۸	مهدوی	یوسف	۱۷۴	عفتی	سیف الله
۲۵۰	مهدوی	جواد	۱۷۶	علی پور	علی اصغر
۲۵۲	مهدوی نیایی	منصور(ارسلان)	۱۷۸	علی زاده	کیومرث
۲۵۴	مهدویان	حجت الله	۱۸۰	علی زاده	قاسم
۲۵۷	نائیجی	احمد	۱۸۲	علیزاده	سقا
۲۵۹	نائیجیان	قربان	۱۸۴	غدیرنژاد شیاده	سیدقاسم
۲۶۱	نبی پور سیدکلایی	علی اکبر(اکبر)	۱۸۶	غلامی	حجت الله
۲۶۳	نصیری	اسرافیل	۱۸۸	غلامی	ابراهیم
۲۶۵	نعمتی کردکنی	علی اکبر	۱۹۰	غلامی بورانی	اسدالله(فرامرز)
۲۶۷	نورمحمدی	نصرالله	۱۹۲	غلامیان	اسماعیل
۲۶۹	نورمحمدی عمران	محمد	۱۹۴	فرد کاردل	علی
۲۷۱	نوع پرست	حسین	۱۹۶	قاسم زاده	احمد
۲۷۳	نیک زاد	نورعلی	۱۹۸	قاسمی	حسین
۲۷۵	ولایی	غلامرضا	۲۰۰	قبادنژاد	رضا
۲۷۷	هاشم زاده آهنگری	لطف الله	۲۰۲	قبادی فر	مجید
۲۷۹	هاشمی آنچه پلی	طاهره	۲۰۴	قربانی	عنایت الله
۲۸۱	هندویی	جعفر	۲۰۶	کاردگر	علیرضا(کاظم)
۲۸۳	یزدانی	نورعلی	۲۰۸	کاظم دینان	امیرحمزه
۲۸۵	یوسف زاده	روح الله	۲۱۰	کاظمی	حسین
۲۸۷	یوسفی	تیمور	۲۱۲	کمالی زاده کناری	حبیب الله
			۲۱۴	کمرسته	محمد رضا



شهید دانش آموز

اکبر آسی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اکبر آسی

اکبر آسی در ۶ مهر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش جواهر رضایی و پدرش تقی آسی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اکبر آسی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱ منطقه فاو عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت تیر مستقیم به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کاشی محله شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اکبر آسی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

درود بر تمامی مستضعفین روی زمین که رهبرشان خمینی بت شکن است. سلام بر این امام مبارز و سلام بر تمامی پیروان خط امام و سلام بر پدران و مادران شهید داده و سلام بر برادران و خواهرانی که برادران خود را در راه تداوم بخشیدن انقلاب اسلامی از دست داده اند و سلام و درود بر روان پاکتان؛ شهید محمد طیبی و حسین قاسمی که با نثار جانتان در راه خدا به همه ما روحیه داده‌اید و ما را استوارتر کرده‌اید، اینک راهتان را ادامه خواهیم داد و تا آخرین قطره خون خود از اسلام عزیز و وطن اسلامی خودمان ایران دفاع خواهیم کرد و با فریاد (لا اله الا الله - محمد رسول الله) به سوی شما می‌شتابیم.

پدر و مادر عزیزم! اگر من شهید شدم بر مزار من گریه نکنید و اگر اسیر شدم انتظار آمدن یک اسیر را نکشید و بدانید که جنازه ام در مرقد ابا عبدالله الحسین دفن خواهد شد و اگر ناپدید شدم فراموشم کنید و به یاد شهید گم گشته در قبرستان که رفتید برای من نیز فاتحه ای بخوانید.

پیامی دیگر به شما مردم حزب الله دارم که امام را هرگز تنها نگذارید و برادران در سنگر را هم یاری کنید و برادران انجمن اسلامی را جهت تقویت اسلام یاری نمائید. پیامی دیگر به خانواده و تشیع کنندگان جنازه ام؛ برایم اشک می‌ریزید و سینه می‌زنید من خوش کام و خوشبختم چرا چون رسالتم را به پایان رساندم، اگر اشکی بر مزارم می‌ریزید برای اسلام بریزید. بیائید اشک‌ها را گلوله کنیم و بر سر دشمن فرود آوریم، ناله ایمان را پتک گردانیم و دشمن را خوار سازیم.

و اما تو مادرم! خوب می‌دانم که طاقث شنیدن خیر شهادت فرزندت را نداری ولی بدان که باید صبر و استقامت کرد آیا امام حسین (ع) را در آن همه مصیبت‌ها در زمین کربلا، زینب را نیز با آن همه مصیبت‌ها فراموش کردی؟ که زینب چگونه فریاد حسین (ع) را در برابر جباران تاریخ اقامه کرد و طاغوتیان را رسوا نمود؟ می‌دانم که هر چند جنبه ناگواری است ولی برای خدا و برای اینکه روحم آزاده نشود از شما تنها یک خواهش دارم و آن اینکه هرگز قطره اشکی در چهره‌ات مشاهده نشود و خنده پیروزی و قبول شدن امتحان الهی بر لبانت نقش بسته و به خدای بزرگ اثبات کن که آنچه داده‌ای تنها یک امانت بوده است.

و پیام به برادرانم این است که؛ اسلحه‌ام را بر زمین نیاندازند و تا آخرین قطره خون خود از اسلام و وطن اسلامی خود دفاع کنند.

خداوند به همه کسانی که در راه خدا تلاش می‌کنند توفیق و سعادت عنایت کند.

والسلام

خدایا تا ظهور دولت یار - خمینی را برای ما نگهدار

هر که باشد با خمینی بدگمان - حق ندارد پا نهد در این مکان

اکبر آسی - در تاریخ ۱۳۶۴/۰۳/۰۳ شب جمعه



شهید دانش آموز

علی آقاسی پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی آقاسی پور

علی آقاسی پور در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده ننه محمدی و پدرش علی اصغر آقاسی پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی آقاسی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات کربلای ۴ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای جزین دابودشت شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی آقاسی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت نامه علی آقاسی پور

كُنْتُ عَلَيْنُكُمْ الْفِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ

جنگ بر شما مقرر شده و آن مورد اکراه شما است و چه بسا چیزهایی که شما آن را کراهت می‌دارید در صورتی که به نفع شماست. (بقره ۲۱۶)

دروء و سلامم را خدمت یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی و نایب بر حقش امام امت تقدیم می‌کنم و آرزوی پیروزی نهایی کفرستیزان و رزمندگان اسلام را دارم. و یک یاری از خداوند تعالی می‌خواهم آن این است که رزمندگان اسلام و بنده حقیر را همیشه یاری کند تا بتوانیم با دشمنان اسلام تا آخرین قطره خونمان با آنها جنگ کنیم. و همیشه دست به سوی خداوند عزوجل دراز می‌کنم که مرا ببخشد و مرا در این امر الهی که امر خدایی است نصرت دهد و اگر لیاقت شهادت را دارم مرا به این فیض برساند.

چند تذکری به پدر و مادرم، برادران، خواهران و قوم خویشان دارم این است که اگر خدای عزوجل شهادت را نصیب من کرد زیاد برای من گریه نکنید و بی‌طاقتی هم نکنید، اگر می‌خواهید گریه کنید برای غریبی امام حسین (ع) و یاران امام حسین (ع) گریه کنید چون بعد از شهادت مولایمان خانواده آن بزرگوار را به اسیری بردند. و سفارش دیگر که دارم این است همیشه به یاد خدا باشید تا خدا با شما باشد. نمازهای خود را بخوانید، روزه بگیرید، خمس دهید و انفاق کنید، تقوی و صبر را همیشه پیشه زندگی خودتان قرار بدهید، اگر صبر نداشته باشید ایمان ندارید. مادرم! اگر من شهید شدم زیاد ناراحت نباش چون من در میان شما هدیه‌ای بودم که خداوند به شما عنایت کرده و از شما پس می‌گیرد، چه خوب است که هدیه خدا در راه او برود و به هدف تعالی خود برسد.

پدر و مادرم! از اینکه در طول زندگی مرا به این حد رساندید تا برای اسلام و میهن خود دفاع کنم از شما کمال تشکر را دارم و امیدوارم که اجر و مزد خودتان را پیش خداوند بزرگ و حضرت زینب دریافت کنید. و اگر بنده حقیر در میان شما بدی کردم و یا کارهای ناشایست انجام دادم مرا به بزرگواری خودتان ببخشید. مادرم! اگر من به هدف اصلی خودم رسیدم از شما تمنّا می‌کنم که هیچ وقت برای شخص حقیر ناراحت نباشید و جامه سیاه نپوشید، اگر می‌خواهید لباس‌های سیاه بپوشید برای مظلومیت سرور آزادگان و معلم عزیزمان که درس عشق و شهادت را به ما آموخت بپوشید و یک لحظه هم اگر شد نگرانی نکنید و به بدی از انقلاب ما حرف نزنید، چون این راهی که من انتخاب کردم راهی است که حسین (ع) و یاران فداکارش در آن قدم نهادند. راهی است که حسین (ع) در آن قدم برداشت و به تکامل اصلی خودش رسید. راهی است که تمام رزمندگان و شهیدان ما که حاضر هستند باید از این راه عبور کنند و راهی دیگری در پیش نیست که نزد خداوند متعال بروند و به این جمله علی (ع) پی بردم که: اگر مرا در برابر هزار ضربه شمشیر قطعه قطعه کنند برای من بالاتر و بهتر است تا اینکه در بستر خواب از این دنیا بروم. چند سخنی با برادران و خواهران خودم دارم این است که: همیشه و در همه حال ذکر و دعایشان با خدا باشد و در برابر رنج‌ها و سختی‌ها مقاومت کنند تا بتوانند بر آن پیروز شوند و قدر این پیر جماران را بدانید چون الآن تمام کشورهای جهان به این انقلاب و رهبر ما نگاه می‌کنند، که جمعیتی در یک گوشه از جهان بلند شدند، می‌خواهند چکار کنند؟ همه منتظر این هستند که زودتر ملت ایران بر کفر جهانی پیروز شوند و مسلمانان تحت سلطه را از زیر چکمه‌های استکبار جهانی شرق و غرب نجات دهند.

علی آقاسی پور

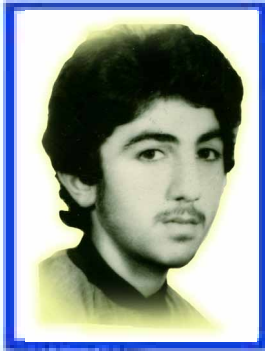
و اگر من شهید شدم راه مرا و دیگر شهدای اسلام را ادامه دهند و اسلحه گرمی که از دست یک رزمنده بر زمین می افتد، بروند بلند کنند و به دست گیرند و نگذارند که اسلحه گرم ما را دشمنان ما بگیرند و بر علیه انقلاب ما شورش کنند و دین شما را زیر پای خودشان بگیرند.

برادران و خواهرانم! از شما می خواهم که حجاب اسلامی را رعایت کنید و در دعای کمیل و دعاهاى دیگر، در نماز جماعت و جمعه همیشه شرکت کنید و صدقه را همیشه و در همه حال بدهید چون صدقه بلا را از بین می برد و در طلب دنیا به خود زیاد رنج ندهید که ثروت و سرمایه در آخرت به درد شما رسیدگی نمی کند مگر اینکه همیشه ثروت و سرمایه خودتان را در راه خداوند بزرگ مصرف نمائید و قبل از اینکه مرگ به سراغ شما بیاید و به اعمال شما رسیدگی کند شما به سراغ مرگ بروید و نگذارید که قبل از مرگتان به حساب شما رسیدگی کند. به خدای بزرگ من تا موقعی که زنده هستم و جنگ باقی است آنقدر به جبهه می روم و می جنگم تا شهد شهادت را بنوشم. ای جوانان گرامی و بزرگ! نکند شما در رختخواب غفلت بمیرید و دیگر رزمندگان مثل امام حسین (ع) در میدان نبرد با کفار بمیرند. ای جوانان عزیز! مبدا در غفلت و فراموشی بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد و مبدا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین (ع) و با هدف شهید شد. ای مادران بزرگوار! مبدا از رفتن فرزندانان به جبهه های حق علیه باطل جلوگیری کنید و نگذارید که آنها برای اسلام خدمتی کرده باشند، اگر جلوگیری کنید نمی توانید فردای روز قیامت در محضر خدا جواب حضرت زینب را بدهید که متحمل ۷۲ شهید گرانقدر را کرده اند. همه مثل حضرت علی اکبر و علی اصغر باید در صحنه نبرد با دشمن شهید شوند. همه مثل خاندان وهب جوانانان را به جبهه های نبرد بفرستید و حتی اگر جسد فرزندان شما را برایتان نیاوردند ناراحت نباشید زیرا مادر وهب فرمود؛ سری که در راه خدا دادم پس نمی گیرم. برادران! استغفار و دعا کنید که دعا بهترین درمانها بر تسکین بخشیدن دردهاست و همیشه به یاد او باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه و جدایی بوجود نیاورند، شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمین جهان و روز جشن و سرور ابرقدرتهاست. حضورتان را در جبهه های حق علیه باطل ثابت نگه دارید و در امام عزیز بیشتر دقت و سعی کنید تا عظمت رهبران را دریابید و خود را تسلیم امر رهبر قرار دهید و صداقت خود را همچنان حفظ کنید. اگر بنده حقیر به فیض شهادت نائل آمدم، آنان که پیرو خدا و شهدا و اسلام نیستند و به ولایت امامان اعتقاد ندارند بر من گریه نکنند و بر جنازه من حاضر نشوند. اما باشد که دماء شهدای عزیز آنان را نیز متحول سازد و به رحمت الهی نزدیکشان کند. ان شاء الله.

در خاتمه از پدرم می خواهم که تقریباً مدت یکسال نماز قضا و پنج روز روزه قضا دارم هر طوری که خودش مصلحت می داند برای من انجام دهد تا من نزد خداوند خجل زده نباشم. دیگر هیچ عرضی ندارم به جز سلامتی همگی رزمندگان اسلام.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - آمین یا رب العالمین

مورخ ۱۳۶۵/۰۹/۰۳ شب دوشنبه آذر ماه



شهید دانش آموز

معصومعلی آلو

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز معصومعلی آلو در ۱۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محرم سعیدی و پدرش قاسم آلو پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید معصومعلی آلو در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۸ منطقه شلمچه عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر جراحات وارده در اثر انفجار مین شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قلعه کش شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۶»

معصومه علی آلو

به نام خداوند بخشاینده مهربان

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

و نگویید به آن کسانی که در جهاد در راه خدا کشته می شوند که ایشان مردگانند، بلکه ایشان زنده‌اند و لیکن شما درک نمی کنید زنده بودن ایشان را. (قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۵۴)

چه بکشید و چه کشته شوید، در هر دو صورت پیروزید. (امام خمینی)

با درود فراوان بر تمامی شهدای به خون غلطیده از صدر اسلام تا کنون، از خون به زمین ریخته شده ۷۲ تن شهید مظلوم کربلا تا شهدای انقلاب اسلامی ایران.

آری، در هر زمان حسینی وجود دارد تا با صدای (هل من ناصر ینصرنی) اش انسان‌های در خواب فرو رفته را بیدار کند تا علیه دشمنان دین خدا بشوراند و حسین زمان ما امام خمینی است. آری، حسین زمان ما خمینی این وارث انبیاء و این تداوم گر خط سرخ انبیاء و امامان است. آری برادران و خواهران عزیزم! همچنانکه قرآن مجید در سوره عصر می فرماید که؛ قسم به وقت عصر که انسان در زیانکاری است مگر آنانکه ایمان آورده‌اند و عمل صالح نموده و سفارش به حق و صبر کردن می نماید. بیایید واقعاً عملمان را فقط برای رضای خدا خالص کنیم، امروز که خداوند بزرگ یک نعمت بسیار بزرگ و آنهم نعمت رهبری لایق و شایسته (امام خمینی) را به ما داده است بیایید واقعاً قدر امام را بدانیم و مو به مو به فرموده‌هایش عمل نماییم که او نایب بحق امام زمان است و این انقلاب پشتوانه‌اش نیروی لایزال الله است و هیچ نیرویی را قدرت توان در مقابل این انقلاب و این قدرت نیست.

به خدا اگر امروز در مقابل این انقلاب و اسلام و امام بی تفاوت باشیم در قیامت مسئولیم. برادران! خودسازی را فراموش نکنید و در همه اوقات در حال جهاد اکبر (جهاد نفس) باشید، قرآن را بیشتر بخوانید و دیگران را هم در خواندن قرآن تشویق و یاری کنید، نماز را با خضوع و خشوع بخوانید. از گناهان دوری نمایید و زیاد دعا بخوانید و در این زمینه‌ها از ۱۶ مسئله امام در مورد خودسازی استفاده کنید و بدانید تداوم این انقلاب در نهضت جهانی حضرت مهدی (عج) است.

چند کلمه با پدر و مادر: خوشحال باشید که فرزندان را در راه رضای خدا و برای پیشرفت دین خدا به خدا بخشیده‌اید که خدا مشتری جان‌های مومنین است. به هیچ وجه بعد از شهادت ناراحت نباشید و بدانید دنیا زندان مومن است. اگر می خواهید گریه نکنید در همان لحظه به یاد شهدای کربلای حسین و به یاد شهدای دشت هویزه و ۷ تیر و شهدای مظلوم ۶ بهمن آمل بیفتید که چگونه بدن مبارکشان در راه خدا قطعه قطعه شد و جان پاکشان را نثار اسلام کرده‌اند تا بتوانند درخت تنومند اسلام را همیشه سرسبز نگهدارند.

دیگر عرضی ندارم. ای خدای بزرگ! یاری مان فرما تا همیشه یکی از سربازان امام زمان و نایب برحقش خمینی کبیر باشیم. یا الله، یا رحمان و یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک خدایا خدایا تا انقلاب مهدی، تو را به جان مهدی، خمینی را نگهدار، از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفزای - آمین یا رب العالمین - والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

تمام عمرم فدای یک لحظه عمر امام - خدا یار و نگهدار شما باد - علی آلوی - تاریخ: ۱۳۶۱/۰۲/۰۹ - پادگان

تخریب اهواز

ضروریات وصیت نامه: ۱- محل دفن قلعه کی ۲- اگر می توانید یک ماه نماز قضا برایتان خوانده شود. ۳- کتاب‌هایم را به کتابخانه انجمن اسلامی نوبآباد بدهید. ۴- مقدار پولی که دارم در راه رضای خدا بدهید. مرگ بر دشمنان اسلام



شهدای دانش آموز

فرهاد آوری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فرهاد آوری

فرهاد آوری در ۹ مرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عفت نوروزپور و پدرش ابراهیم آوری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید فرهاد آوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۶ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

فرهاد آوری

بسمه تعالی

دستنوشته شهید بزرگوار فرهاد آوری

خدمت خانواده بزرگ و خیر اندیش خود سلام عرض نموده و سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواستارم و امیدوارم که با ایمان، تقوی و صبر و استقامت بر همگی مشکلات خود فارغ آید و به امید پروردگار در زیر سایه او زندگی را به خوشی بگذرانید و ان شاء الله در زندگی سعادت مند بوده و مورد لطف خداوند متعال باشید. ان شاء الله و اگر احوالی از فرزندان خواسته باشید به دعاگویی شما مشغول هستم و اگر می بینید که نامه را در کاغذی کوچک نوشتم مرا ان شاء الله خواهید بخشید چون اولاً وقت نوشتن را ندارم و برادر رحیمی که زحمت کشیده و نامه را می آورد باید برگردد و غرضم از نامه نوشتن این بود تا شما را از حال خود با خبر سازم و اگر تا به حال نامه ای برای شما ندادم مرا خواهید بخشید، چون آدرس ما هنوز دقیقاً مشخص نیست و با این وضع امکان تلفن زدن نیز برای من وجود ندارد و در صورت مشخص شدن دقیق آدرس ان شاء الله نامه ای برای شما خواهم نوشت.

ضمناً قدیر و علی در نزدیکی ما هستند خبر سلامتی آنها را به خانواده هایشان برسانید، ما فعلاً در پشت جبهه در منطقه دهلران هستیم و حال خوب و به خواست خداوند رحیم هیچ مشکلی ندارم. ان شاء الله با صبر و استقامت خود و با دعاهایتان رزمندگان را یاری کنید. سلام مرا به کلیه آشنایان و دوستان برسانید. خداوند نگهدار همه شما باشد.

والسلام علیکم و رحمه الله

فرزندان مجتبی (فرهاد) آوری

۱۳۶۲/۱۲/۰۲

منطقه دهلران



شهید دانش آموز

جانعلی ابراهیم زاده

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جانعلی ابراهیم زاده
جانعلی ابراهیم زاده در ۳ آذر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه صغری
قائمی و پدرش شعبانعلی ابراهیم زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جانعلی ابراهیم زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۰۴/۱۳۶۷ منطقه دوپازا-
سردشت در اثر اصابت ترکش به سر و بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ابومحله
شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰»

جانعلی ابراهیم زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

شروع کلام را با حمد و ستایش معبودی آغاز می‌کنم که مبدأ و مقصد هر دو جهان می‌باشد. خداوندی که به ما نعمت حیات داده، خداوندی که بزرگتر است از آنچه کاملترین و اندیشمندترین انسان‌های عالم بشریت آن را درک کنند. معبودی که انسان وقتی لحظه‌ای خود را در برابرش احساس کرد پوچی و هیچ بودن در برابر مقدسش را احساس کرد، پروردگاری که با تمام گناهان و عصیان‌های آگاهانه بنده‌اش با دیده رحمت و فضل به او می‌نگرد و او را به طرف خود می‌خواند و توفیق و لیاقت انجام دستوری از احکامش را به او می‌دهد که انسان به شرمندگی افتاده و به وجود صفتی از صفاتش پی می‌برد. خداوند در این مدت از عمر سراسر گناه خود همیشه به وجودت اذعان داشته و بر قدرت و علم و رحمت و شوکت پی بردم. خداوند تو خالق جهانی و قبل از تو و همراه با تو هیچ کس نبود، تو مقصد عالمی، بی نیاز و همه نیازمند به در گاهت. بار خدایا تا وقتی شیطان با من نبود عقل و گفتارم همیشه با تو بود، هر چند در عمل اینطور نبود و دل به غیر تو دادم، ولی همیشه خواسته‌ام که با تمام وجود در برابر تو تسلیم باشم و تن به رضایت بدهم و در وجود واحد و کاملت حل و نابود شوم. خداوند این بنده ناسپاست بر تمام پیامبران و حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) شهادت داده و تمام تعالیمت را که از طریق آن هدف دو عالم نازل شده قبول داشته و پیروی از قرآن را تنها راه نجات بخش انسان در دو جهان می‌دانم. بار پروردگارا وجود سیاهم شهادت بر ولایت خورشید عالم اسلام حضرت امیرالمومنین علی (ع) و یازده فرزندش داده و از ظلمی که بر دختر پیامبرت و فرزندانش رفته حیرانم و ماتم زده و نمی‌دانم که چگونه در روز قیامت در برابر این خاندان سر بلند کنم، چرا که خود را شیعه آن عترت پاک می‌دانسته ولی لحظه‌ای نتوانستم وظایفم را نسبت به آن خاندان انجام دهم. انگیزه ای که باعث شد در این راه قدم بردارم همان وجدانم بود که برابر امر خداوند و رسولش و ولی فقیه نایب آقا امام زمان (عج) قرار گرفته بود. مگر انسانی که مکتب اسلام و راه سیدالشهداء را برگزیده می‌تواند خلاف عقیده و ایمان خود عمل کند؟ کجا سراغ دارید کسی که دل به حقیقت داد، پا روی حق گذارد؟ کجا سراغ دارید در جایی که خون مظلومترین مظلومان ریخته و پیر جماران شمشیر بر خونخواهی نکشید؟ جانی که دفاع از نظام مقدس و اسلامی و امید تمامی ستمکشان و مظهر واقعی و بی نظیر مبارزه با نامردان و ظالمین جهان هست، پیرو آزادی و آزاد زیستن سکوت کند و کسانی که این حرکت‌ها را مورد تمسخر و ایراد می‌گیرند خود بهتر از هر کس و خداوند بهتر از آنها می‌داند که جز فریب وجدان خود کار دیگری نمی‌کنند یا اصلاً عقیده آنها بر اسلام نیست که انتظاری جز این نداریم. ولی فقط گفتار امام سوم مسلمین را برایش بازگو می‌کنم که اگر انسان دینداری نیستند لااقل در زندگی آزاد مرد باشند و یا مسلمان هستند و ائمه هدی را قبول دارند، اما بخاطر آنکه حرکت و هجرت را مغایر با اهداف مادی و معنوی خود می‌دانند و تحمل سختی‌ها و مشکلات این حرکت را ندارند برای توجیه اعمال خود هزاران ایراد بنی اسرائیلی آورده و هر حرکت و هدف نظام جمهوری اسلامی را که پشتوانه قوی ولایت آقا امام زمان (عج) را دارد با دید سیاه منحرف خود، اشتباه و غلط توصیف می‌کنند.

جانعلی ابراهیم زاده

ای مخالفین جمهوری اسلامی! اگر آزاده مرید همگام با این نظام شوید چرا که مخالفین این نظام از به اسارت کشان و یغماگران جان و ناموس و مال انسان ها هستند و اگر به مخالفت خود ادامه دهید بدانید که در گفته صادق نیستید. و اگر مسلمان هستید مگر قرآن نفرموده که پیروی کنید از خداوند و رسولش و صاحبان ولایت؟ مگر اسلام دین تفکر و منطق نیست؟ چرا لحظه‌ای در خود نمی‌نگرید و در آراء و افکار خود نمی‌اندیشید که اگر منصفانه چنین کنید متوجه می‌شوید که این نظام پیروی از احکام قرآن می‌کند و در رأس این نظام نایب آقا مهدی (عج) این ساخته شده دست قرآن و عترت قرار دارد. انسانی که بدور از هوی و خواسته‌های نفسانی است و فقط به وظیفه خدائی خود عمل می‌کند.

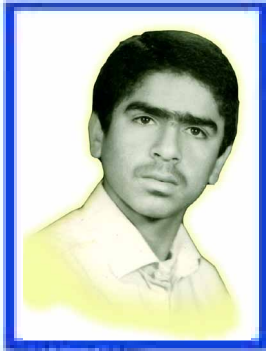
در آخر توصیه می‌کنم به فکر آخرت باشید به گذشتگان خود بنگرید و بدانید که در این جهان باقی نخواهیم ماند و انسان هست و نیاتش. به امت اسلامی توصیه می‌کنم که پیرو ولی فقیه و امام عزیز باشید. امامی که ما را از فساد و تباهی نجات داد و به عالم روشن و نورانی اسلام آورد که خداوند هر لحظه بر عظمت و عزت و عمرش بیفزاید. توصیه دیگری که دارم این است که وقتی به حق بودن یک آرمان و مکتب و نظامی پی بردید تا آخرین لحظه عمر خود و اگر نباشد با ریخته شدن خونتان از آن دفاع کنید که انسان وقتی انسان می‌شود که در راه هدف حق الهی خود حل شود.

«۱۲» به پدر و مادر و برادران و خواهر خود توصیه می‌کنم که جز به خداوند فکر نکرده و همیشه در راه رضای او گام بردارید و توجه داشته باشید که برنده و بازنده واقعی در روز محشر و در برابر دادگاه عدل الهی مشخص می‌شود و سعی کنید در این چند روز کوتاه زندگی از هدف‌های متعالی اسلام دفاع کرده و استوار و ثابت قدم باشید. خداوندا ما در برابر احکام و قرآنت و در برابر خون جوشان شهدا که پیام‌آور دفاع از آرمان الهی‌شان است مسئول بوده ولی چه بدبخت و بی‌توشه که نه تنها مسئولیت خود را انجام نداده بلکه با زندگی پر از گناه و عصیان خود به درگاہت مدیون بوده ایم. خداوندا جان ما از آن خودت هست و اگر توفیق شهادت را نصیبمان کردی از فضل و رحمت بیکران خودت می‌دانم و خود را جز آنکه شامل استفاده از نعمت شدم دیگر هیچ می‌بینم. خداوندا به ما خلوص و رضا بودن و تسلیم در گاهت را عنایت بفرما.

در آخر توصیه‌ای به خانواده عزیز بکنم؛ اگر من شهید شده‌ام بدانید که به آرزوی دیرینه خود که سالها به دنبال آن می‌گشتم به آن رسیده‌ام. در آخر ضمن سپاس و تشکر از پدر و مادرم آن هم با زبان (زیرا در عمل موفق به قدردانی نشدم) به زحمات بی‌اندازه‌شان نسبت به خودم و همچنین مادر بزرگم به خاطر ارشادها و تشویق‌هایش اجر آنها را به خداوند واگذاشته و از برادرانم تشکر نموده از اینکه بندگی و عبودیت و ایثار را به من آموختند و آخرین وصیت من به خانواده عزیز و تمامی هم محلی‌ها و تمامی آشنایان و فامیلان این است که از من بدی دیده‌اند به بزرگواری خودتان مرا ببخشید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته - امیدوارم خداوند مرا ببخشد.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - جانعلی ابراهیم زاده



شهید زهره آذر

رضا ابراهیمی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا ابراهیمی

رضا ابراهیمی در ۴ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهره آذر و پدرش محمدعلی ابراهیمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس منتظری و مدرس با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضا ابراهیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۴/۲۴ منطقه سروآباد مریوان در اثر اصابت تیر مستقیم به سر و باسن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قائمیه شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رضا ابراهیمی

بسم الله الرحمن الرحيم

دعا به جان امام از یادتان نرود و در شب‌های پنجشنبه و جمعه مرا و بخصوص شهیدان را به یاد بیاورید. پدرم و مادرم و برادرانم! من خودم حقیقت را دریافته و به سوی شتافتم تا به اینجا رسیدم. خداوند می‌فرماید: انا لله و انا الیه راجعون - سرانجام بازگشت ما به سوی خداست. چه خوش است که مرگ و بازگشت، همان مرگ و بازگشتی باشد که او (خدا) می‌خواهد و آن همان (شهادت فی سبیل الله) است.

آن روزی که من راهی جبهه می‌شدم شوق خدا و شهادت آنقدر در من فراوان بود که امکان ایستادن در جائی را نداشتم و کاسه صبرم ملامال شده بود. امت حزب الله! از تفرقه‌ها دوری بجوئید و گوش به زنگ باشید که امام عزیزمان چه می‌فرماید تا بدان عمل کنید و هرگز از امام عقب نمانید و از او پیشی نگیرید. فقط و فقط با قدم‌های او گام بردارید. مبدا تفرقه‌ها دلتان را از انقلاب سرد کند و از انقلاب دوری جوئید. مبدا کاری کنید که دل خانواده‌های شهدا را بشکنید و آنها را ناراحت کنید. عزیزان! بهشت را به سختی‌ها خواهند داد، تا سختی نکشید راحتی نخواهید دید. اگر می‌خواهید در آخرت سربلند باشید تقوا پیشه کنید و از تفرقه‌ها پرهیزید. برادرانم، دوستان و آشنایانم و امت حزب الله! اگر می‌خواهید راهم را ادامه دهید در خط اسلام باشید و اسلحه بر زمین افتاده مرا به دست گیرید تا جای خالی‌ام را در جبهه پر کنید و بدانید صدام رفتنی است. آنان که دلشان به پشتیبانی صدام خوش است بدانند که کور خوانده‌اند. ملت همیشه در صحنه و حزب الله ایران بپا خاسته‌اند و تا آخرین نفس و تا آخرین فشنگ با شما مبارزه می‌کنند و گول شماها را نمی‌خورند و نخواهند خورد.

خانواده عزیزم و امت حزب الله! «الصلوه عمود الدین» نماز ستون دین است. نماز را در اول وقت و با جماعت بخوانید. نماز را ترک نکنید چون ترک نماز باعث می‌شود از خط اسلام منحرف شوید. باز هم سفارش می‌کنم پدر و مادر و برادرانم! بر مزارم گریه نکنید. در آخر سلام مرا به تمامی آشنایان و فامیلان و دوستان عزیزم برسانید. دیگر عرضی ندارم. خداحافظ. اگر بدی از من دیدید مرا ببخشید.

رضا ابراهیمی - ۱۳۶۳/۱۱/۱۳



شهید دانش آموز

علی ابراهیمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی ابراهیمی

علی ابراهیمی در ۷ دی ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ذلیخا حسینی و پدرش قنبر ابراهیمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی ابراهیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در غائله هزارسنگر آمل شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۰۶ منطقه آمل در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آغوزین شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی ابراهیمی

بسمه تعالی

درود بر رهبر کبیر انقلاب این قلب طپیده امت قهرمان و شهید پرور و درود بر تمام شهیدان اسلام از زمان حضرت محمد (ص) تا انقلاب اسلامی ایران و این جنگ تحمیلی عراق به ایران و درود به شما حسینیان که علی اکبر هایتان را به قتلگاه فرستادید و در نزد خدا برای او طلب شهادت می کنید. درود به شما ابراهیمیان که اسماعیلیان را به قربانگاه بردید و خود را از امتحانی که خدا در برابر ما قرار داده بود (قبول) بردید.

مادر! اگر من شهید شدم مبادا ناراحتی به دل راه دهی، اگر من شهید شدم تو افتخار مادرهای ایرانی هستی و شما خانواده شهدا چشم و چراغ ملت هستید. شما اگر می دانستید که شهادت چه فضیلتی دارد خیلی وقتها مرا به جبهه می فرستادید تا در راه خدا به شهادت برسم و اجری هم برای شما طلب کنم. اگر من از علی اکبر امام حسین (ع) بالاتر بودم شما بعد از شهادت من حق داشتید حتی خودتان را بکشید، ولی نه من فقط پیرو راه علی اکبرم ارزشی ندارم. چطور امام حسین هر موقعی که فرزندان و جوانانش را به قتل می رساندند می گفت: (الهی رِضاً بِرِضَاکَ) خدایا من رضایم به رضای تو - پس اگر شما خودتان را حسین می دانید، واقعا حسین می باشید و ابراهیم وار کارد را بر گلولی فرزندان بفشارید و شما هم بگوئید خدایا ما رفتیم برضای تو. می دانید من بکجا می روم؟ من به نزد سالار شهیدان حسین می روم. من به نزد محمد (ص) و علی (ع) و فاطمه زهرا (س) می روم، من به نزد خداوند خویش می روم برای رفتن من به این جاها دیگر ناراحتی ندارد.

خدمت پدر و مادر عزیز سلام می رسانم، خدمت مادر بزرگ و اصغر و تمام اعضای خانواده مخصوصاً منیره و حسین و خدیجه سلام می رسانم.

خدمت تمام دوستان و فامیلان سلام می رسانم و آرزوی من سلامتی آنهاست. اگر برای من ناراحت باشید بدانید که دیگر نامه ای بدست شما نمی رسد.

ما هر چهار نفر باهم هستیم و خیلی هم خوشحال و سر حال هستیم.

خدا حافظ شما باشد. ان شاء الله.

علی ابراهیمی - ۱۳۶۱/۰۲/۱۲



شهید
دانش آموز

عبدالله اپرناک

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالله اپرناک
عبدالله اپرناک در ۳ مرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در منطقه
لاریجان استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیدجده
زعفرانی و پدرش عباس اپرناک پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عبدالله اپرناک در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۰۸ منطقه سلیمانیه عراق در
اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عبدالله اپرناک

بسم الله الرحمن الرحيم

آنانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده میندارید بلکه آنان زنده‌اند و در نزد پروردگار خویش روزی می‌خورند. (قرآن کریم) با سلام و درود بر محمد و آلش و با سلام بر حضرت مهدی (عج) و نایب برحقش امام خمینی روحی له الفدا و سلام بر ملت شهیدپور و رزمندگان و معلولین و مجروحین و سلام و درود بر شهدای عزیز اسلام و خانواده آنها و شکر خدا را که راه انبیا را با حجتی چون خمینی به ما نشان داد و حمد و سپاس خدا را که ما را در انتخاب این راه یاری و توان داد. خدایا تو را به حجت عجل الله و به نایب برحقش خمینی کبیر قسمت می‌دهم از گناهان من حقیر در گذر و مرا که به یگانگی ات اعتراف دارم و صادقانه از روی عشق سر به سجده می‌گذارم از خود مران. لحظه، لحظه تصمیم گیری و زمان، زمان حرکت است، اگر یک دم غفلت کنم و هوای نفسانی بر من چیره شود نه این دنیا را خواهم داشت و نه آخرت را، دنیا محل گذر است، دنیا برای پیغمبر (ص) و علی علیه السلام نماند، ما که چیزی نیستیم. پدر و مادران عزیزم! از اینکه بدون خداحافظی و بدون خبر دادن به شما رفتن معذرت می‌خواهم، اما چه کنم که کربلا مرا می‌خواند؟ صدای (هل من ناصر ینصرنی) امام حسین (ع) همیشه در گوش می‌خورد. آری شما بوده‌اید که مرا از رنجها و خون دادن آقا با خبر می‌کردید، آری شما بودید که در کوچکی ما را به مساجد و تکایا می‌بردید و می‌گفتید ای مولی، کاش در آن موقع بودیم و شما را یاری می‌کردیم، حالا موقعیت ما مانند موقعیت امام حسین است، حسین زمان ما خمینی کبیر است. والدین عزیزم! من از دیدن عکس شهدا خجالت می‌کشم، از دیدن یک جوان رزمنده، یک نوجوان و پسر کوچک بسیجی اما با قلبی بزرگ و بینش روشن، از دیدن حبیب‌ابن مظاهرها که چون کوه مقاوم هستند خجالت می‌کشم. خودم را پوچ و ترسو می‌بینم و از خودم شرم دارم وقتی که در تشییع جنازه شهدا و دوستان شهید خودم بگویم که ای برادر شهید راهت ادامه دارد. آری، پدر جان! این روح در قفس مانده‌ام را می‌خواهم آزاد کنم، از دیدن این دنیای زودگذر می‌خواهم خلاص شوم، می‌خواهم راه جاودانه‌ای را بیابم، من چگونه می‌توانم ادعای مسلمان بودن و پیرو امام خمینی بودن بنمایم در حالی که در جبهه‌ای که امام فرمودند اسلام در مقابل کفر قرار گرفته حضور نیافته و انقلاب اسلامی را یاری ننمایم. پدر و مادران من! از شما انتظار دارم که خواهران و برادرانم را به این راه یعنی راه جاودانی و راه حق تشویق کنید و هر کدامشان که راه خلاف اسلام و امام را در پیش گرفته‌اند و اگر هدایت نشدند از خود برانند.

و اما شما ای برادران و دوستانم! اسلحه به زمین افتاده مرا بگیرید و با کافران بنا به گفته قرآن، بجنگید و مقاتله بکنید با بنیان و موسسین کفر و ظلم. به حرف امام این یاور امام زمان گوش فرا بدهید و قدر این رهبر را بدانید و اگر ندانید بترسید از آن روز، رهبر عزیز ما را تنها نگذارید. با حضور خود در مبارزه با ضدانقلابها و دشمنان اسلام دهان این یاوه‌گویان را مشت محکمی بزنید، نگذارید که دوباره این گروهک‌های خائن رشد کنند، نگذارید که کافران بر ما زور بگویند، جبهه‌ها را خالی نکنید و با توکل بر خدا از هیچ نیرویی ترس و خوفی نداشته باشید.

اما شما ای خواهران من و ای زینب‌های دوران! چون زینب در کربلا صبوری پیشه کنید و همچون او راه و رسمش را ادامه دهید. با حجاب خودتان چشم ضدانقلابها و دشمنان را از حدقه بدر آورید. ای خواهران من! تنها میدان جهاد جبهه جنگ نیست که بالاتر از آن خودسازی و خداشناسی است، جهاد اکبر مبارزه با نفس است، که امیدوارم به این امر مهم نائل شوید و به آرامش برسید. از همه فامیلان و دوستان و آشنایان معذرت خواهی می‌کنم و از آنها می‌خواهم که به بزرگواری‌شان مرا عفو کنند، چون گناه من زیاد است از همه آنها می‌خواهم که انشاءالله کشته شدن مرا با صبر و توکل بر خدای کریم تحمل کنند و آنچه‌ای که شایسته یک خانواده مسلمان است. شما را وصیت می‌کنم به اطاعت از ولایت فقیه، باز از همه وابستگان از پدر و مادرم گرفته تا دوستان و آشنایان، از همه آنها حلالیت می‌خواهم و از آنها خواهش دارم که برای من گریه نکنند، بلکه برای مولایم حسین گریه کنند و از مرگم هیچ ناراحت نباشند چون به راه باطل نمردم بلکه با چشم باز برای پیدا کردن معبود خود روی بسوی جبهه‌ها نهادم و خواستم که در راه خدا کشته شوم نه اینکه در رختخواب بمیرم و از نعش شهدای سوخته چون بهشتی و رجائی و باهنر، تکه تکه شده چون شهدای محراب خجالت بکشم. من می‌خواستم که با چهره خونین مولایم را ملاقات کنم و به آقا و مولایم بگویم که ای مولا! من به صدای (هل من ناصر) لیبک گفتم، آری خون ما از لیبک گویان حسین رنگین‌تر نیست. ما تشنه‌گان تربت پاک شهدایتیم / ما عاشقان راه علی و محمدیم

ما دل به این دو روزه دنیا نبسته‌ایم / ما در هوای زندگی پی شهدایتیم
ما زاهدان ستاره به محراب در شبیم / هر شب میان سنگر شب در عبادتیم
ما پیروی ز روح خدایی نموده‌ایم / ما در هوای رهبری پر صلابتیم
ما جان بکف نهاده بفرمان رهبریم / وز عاشقان مظهر عشق و شهدایتیم
من سرخی خاک جبهه را بوسم / من مقبره خون خدا را بوسم
بوسد چه امام دست و بازوی مرا / من خاک شوم پای امام را بوسم

پروردگارا اینان که به ناحق بر مرزهای ما هجوم آورده‌اند، دشمن تو باشند و با تو سرچنگ دارند، پس تو هم با آنان بجنگ درای و سربازان ما را با حمایت فرشتگان خویش به جان آنان درافکند و بنیانشان را از ریشه برآور و چنان کن که یا به قتل و اسارت تن دردهند یا به وحدانیت و ابدیت تو اقرار کنند. فراهانی از دعای مرزدارن
خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار - از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر افزا - ۶۵/۱/۲



شهید
سید امیر احمد

سید احمد احمدزاده

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید احمد احمدزاده
سید احمد احمدزاده در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در منطقه لاریجان استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه امینی و پدرش سید عبدالله احمدزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس نیاک آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سید احمد احمدزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در آموزش اعزام به جبهه شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۲ منطقه نیاک آمل در اثر اصابت تیر حین آموزش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای نیاک شهرستان شهید پرور آمل (لاریجان) استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید احمد احمدزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

مادر شهید: صبح روزی که احمد می خواست به جبهه برود بسیج، پدرش گفت می خواهم کود ببرم سر زمین به من کمک کن. احمد گفت: «نامه ای دارم باید به بسیج ببرم» از ما خداحافظی کرد و رفت. چند ساعت بعد آمدند به ما گفتند احمد زمین خورده پایش شکسته و الان در بیمارستان است و شما باید بیایید و ما هم رفتیم بیمارستان دیدیم هنگام آموزش نظامی تیر خورد و شهید شد.

خواهر شهید - مرضیه - می گوید: زمانی که می خواست از بسیج نامه بگیرد برای رفتن به آموزشی و جبهه، به او به خاطر سن کمش ندادند آنقدر رفت و آمد تا به او نامه دادند و پدرم امضا کرد و برد و به آنها تحویل داد. لباس بسیجی که به او دادند برایش بسیار بزرگ بود وقتی آورد به خانه، پوشید گفتیم برایت بزرگ است گفت اشکال ندارد، مهم پوشیدن لباس مقدس جبهه است.

در آن زمان زن های روستا برای گل درست کردن باید مسافتی را طی می کردند و گل را با دست می آوردند ایشان الاغ را برمی داشت و به کمک آن ها می رفت.

اکثراً به امام زاده حسن می رفت. آن جا همیشه زائر داشت او می رفت به مسافران آن جا کمک می کرد.

وصیت نامه

توصیه نامه شهید احمد احمدزاده

توصیه می کنم شما را به نظم در کارهایتان. همواره در مراسمات مذهبی حضور فعالانه داشته باشید و به افراد ناتوان جامعه کمک کنید و یار و یاور همدیگر باشید از ولایت فقیه جدا نشوید. پشت سر ولی زمان خود حرکت کنید تا از مسیر درست منحرف نشوید.



شهید دانش آموز

بزرگ احمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بزرگ احمدی در ۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مولود بهزادی و پدرش احمد احمدی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید بزرگ احمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای میخران شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بزرگ احمدی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنانیکه در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید بلکه آنها زنده‌اند و در نزد خداوند بزرگ روزی می‌خورند.

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند / فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

با درود و سلام بی پایان بر سرور شهدای کربلا، وارث آدم و آدمیان حضرت سیدالشهدا حسین بن علی (ع) سردار بزرگ عاشورا و با سلام و درود بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و نائب بر حقش امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با درود و سلام بر خانواده‌های شهدای انقلاب اسلامی.

در جوانی پاک زیستن شیوه پیغمبری است. آن هنگام که به دنیا آمدم و به جریان مادی لبخند زدم در لبخندم پیامی بود و آن اینکه ای حسین بن علی (ع) خونت در رگهایم جاری است و آنقدر خون می‌دهم تا دیگر خونی در بدنم نباشد.

مردم حزب الله و شهید پرور! شهیدان اگر چه دنیا بسیار قشنگ و زیباست ولی آن خانه آخرت هر چه قدر که دنیا قشنگ و زیبا باشد از آن زیباتر و شیرین تر است، اگر مال دنیا را سرانجام باید گذاشت و رفت و اگر قرار است روزی انسان بمیرد و حتی اگر در مبارزه با یک بیماری باشد باید بمیرد پس چرا انسان زیبا نمیرد؟ و چرا به دیگران انفاق نکند؟ و چرا نبخشد؟ پس کشته شدن در راه خدا زیباترین مرگهاست. کتاب عشق را کاتب حسین است و شهدا برگ‌های آن کتابند. باید در کارهای خود به اسلام خدمت کنید، کشاورز در مزرعه‌اش، روحانی با تبلیغات خود در اجتماع، محصل با درس خواندن خود در مدرسه، همه باید به اسلام و مسلمین خدمت کنید تا بتوانیم این انقلاب را به پیروزی نهایی برسانیم.

وصیتی دارم به پدر عزیز و مهربانم و مادر دلسوز و گرمی ام؛ شما منتظر من نباشید چون که من منتظر شهادت بودم و به تنها آرزوی خودم که شهادت بود رسیدم و شما امانت داری بودید که امانت خود را به خداوند متعال تحویل دادید و نماز شکر بجا بیاورید که امانت خود را با تربیت اسلامی و شیوه حسینی به خدا تحویل دادید.

وصیتی دارم به برادرانم که بعد از من نگذارید سلاح من به زمین بیفتد و بروید سلاح من را بردارید و راه مرا ادامه دهید. وصیتی دارم به خواهرم که برایم نگران و ناراحت نباشند و حجاب اسلامی را رعایت کنید و با حجاب زینبی خود مشتی بر دهان استکبار جهانی بزنید.

در ضمن از همه هم محلیان و فامیلان و دوستان خود حلالیت می‌طلبم.

امام را دعا کنید. در آخر چند کلمه که دعا کنیم.

پروردگارا طول عمر امام عزیز ما را طولانی بگردان - خداوندا رزمندگان اسلام را در جبهه‌های حق علیه باطل پیروزشان بگردان - خداوندا ظهور مهدیت را نزدیکتر و ما را منتظران واقعی آن حضرت قرار بده - بار خدایا معلولین و مجروحین جنگی را شفا عطا بفرما - خدایا اسرای عزیز ما را در زندان‌های بعثی عراق هر چه زودتر آزادشان بگردان - خداوندا شهادت را نصیب مشتاقان شهادت بگردان

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

روز دوشنبه مورخه ۱۳۶۵/۱۱/۱۷ منطقه جنگی جنوب



شهید
محمد احمدی راد

محمد احمدی راد

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد احمدی راد

محمد احمدی راد در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش راضیه غلامی و پدرش علی اکبر احمدی راد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد احمدی راد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۲ منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد احمدی راد

بسم الله الرحمن الرحيم

توصیه نامه شهید محمد احمدی راد

به شما توصیه می‌کنم که پیرو راه سیدالشهدا و امام باشید. اخلاق اسلامی داشته باشید و با مردم مدارا کنید. در انجام کارهای خود همیشه رضای خداوند را در نظر داشته باشید و ریا کاری نکنید، چرا که مخلصانه کار کردن رهایی از بند شیطان است. عزیزان! شما را به انجام واجبات و ترک محرمات، به خصوص به جا آوردن نماز اول وقت و پرداخت خمس سفارش می‌کنم. در زندگی به خداوند و ائمه اطهار متوسل شوید تا گمراه نگردید. به خواهرانم توصیه می‌کنم که حجاب اسلامی خود را رعایت کنند.

از اینکه پدران و مادران فرزندان خود را هنگام عزیمت به جبهه بدرقه می‌کنند و مادران با پاشیدن گلاب به چهره عزیزان خود آنها را می‌بوسند و جدائی آن‌ها را به آسانی تحمل می‌کنند، معلوم می‌شود که اسلام و انقلاب و امام که رهبر امت اسلام و جانشین امام زمان (عج) است از همه در پیش آنها عزیزتر است و مردم ما وقتی که اسلام را در خطر دیدند نمی‌توانند بی تفاوت باشند.

«۲۴»

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

پدر شهید: ایشان در خانواده‌ای پاک و مومن بزرگ شدند. ایشان همیشه در سالن می‌نویسید شوفاز را روشن می‌کردم تا گرم باشد اما بعد می‌دیدم که خاموش است، چند بار همین جوری شد تا اینکه متوجه شدم کار شهید است او این کار را می‌کرد تا اتاق سرد شود و بتواند برای نافله شب بیدار شود.

ایشان زمانی که می‌خواستند بروند دوره نظامی ببینند و بعد اعزام شود ما به ایشان گفتیم آموزش نظامی کم است، شما بمان و سال بعدش برو، ایشان در جواب گفتند: «اگر این جور حساب کنیم که جبهه‌ها خالی می‌ماند تنها دانش نظامی نیست، آنچه که می‌تواند کار لشکر باشد، عشق است که در من وجود دارد و آن کمبودها را جبران می‌کند» جواب او به عنوان یک پسر ۱۶ ساله برای ما بسیار جای تعجب داشت.

مادر شهید: ایشان زمانی که داشتند می‌رفتند ما اصلاً اطلاع نداشتیم تا این که بعد از چند روز نامه‌ای به دست ما رسید که ایشان بودند و گفتند من در اروند هستم و از حال او با خبر شدیم.



شهید
سیدحسین
اکھوری

سیدحسین اختری

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسین اختری

سیدحسین اختری در ۱۶ مرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مولود مهدوی و پدرش سیدمحمود اختری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدحسین اختری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۳۱ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر به قلب شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چگمیان شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید حسن اختری

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - کسانی که در راه خدا می‌جنگند و کشته می‌شوند از مردگان نیستند بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.

پس از حمد و سپاس خداوند و سلام و صلوات بر انبیاء و اولیا علی‌الخصوص محمد خاتم پیامبران(ص) و ولی او علی علیه السلام و امامان بعد از او تا حضرت ولی عصر(عج) و سلام و درود بیکران به شهدای پر فضیلت که با نثار خون خود درخت با برکت اسلام عزیز را آبیاری کردند و با سلام به معلولین انقلاب که سلامت خود را در راه خدا و در راه برافراشته شدن پرچم اسلام ناب محمدی از دست داده‌اند. بار خدایا تو خود شاهد باش که این راه را با شناخت و آگاهی کامل انتخاب نمودم. خدایا تو خود شاهد باش که از تمام مادیات چشم پوشیدم و روانه میدان کارزار شدم. خدایا تو را سپاس می‌گویم که به من منت نهاده‌ی تا در جهاد (فی سبیل الله) شرکت نمایم و از تمامیت ارضی کشورم دفاع نمایم و در این برهه حساس از زمان لباس رزم بر تنم پوشانیده‌ام تا برای اسلام ناب محمدی فدا شوم. ای خدای بزرگ در این راه با عظمت شهادت را نصیبم گردان و گناهانم را بپوشان و مرا در زمره شهدا و صالحین قرار ده، ان‌شاء الله. لذا چند کلمه‌ای را به عنوان وصیت بر روی کاغذ می‌آورم؛ ای امت مسلمان خطه خونین کربلای ایران! که در طول انقلاب و جنگ تحمیلی ثابت کردید که ملتی سازش ناپذیر هستید و ثابت کردید که اهل کوفه نیستید و امام را تنها نمی‌گذارید، از طولانی شدن جنگ و دادن شهید در راه خدا یأس به خود راه ندهید و صبر را پیشه خود قرار دهید که صبر کلید پیروزی می‌باشد. به حکم آیه قرآن چه بکشید و چه کشته شوید پیروزی و بدانید که این جنگ یک آزمایش الهی می‌باشد و در این آزمایش الهی جز انسان‌های برجسته پیروز نمی‌شوند. نکنند ما جزء کسانی باشیم که اباعبدالله‌الحسین می‌فرماید؛ بعضی مردم اهل دنیا هستند و دینداریشان به خاطر دنیا می‌باشد تا مادامی برگردد دین می‌چرخند که زندگی مادیشان اداره شود و هنگام سختی از دین فاصله می‌گیرند و اگر ما برای حسین ابن علی(ع) گریه و زاری می‌کنیم و می‌گوئیم؛ ای حسین! ای کاش ما در آن موقع در کربلا در رکاب تو می‌جنگیدیم، اگر مرد عمل هستیم باید در رکاب حسین زمان (خمینی) بجنگیم. لذا از رفتن فرزندانمان به جبهه‌ها جلوگیری نکنید، فکر نکنید که این افرادی که به جبهه می‌روند یک مشت افراد احساساتی هستند، آنها افراد بزرگزیده خدا هستند و شهادت را در آغوش می‌گیرند. مرگ انسان به حکم آیه؛ (کل نفس ذائقة الموت) فرا خواهد رسید و در هر جائی که باشد چه در جبهه و چه در خانه، چه خوش مرگی است آن مرگی که در راه خدا باشد.

ای برادران عزیز! از اختلافات بپرهیزید که اختلاف مایه شکست می‌باشد و اختلاف باعث می‌شود که دشمن بر ما پیروز شود و ای جوانان با غیرت! در این موقعیت حساس که از هر طرف به اسلام هجوم آوردند دست روی دست گذاشتن و در خانه نشستن ننگ است، بپاخیزید و سلاح را بگیرید و قلب دشمن زبون را نشانه بگیرید و انتقام خون شهیدان را از دشمنان اسلام بگیرید و شما ای عزیزان محصل! در کنار جبهه درس خود را بخوانید که آینده انقلاب را شما باید حفظ کنید و با درس خواندن تان پست‌های کلیدی را در دست بگیرید و نگذارید ضدانقلاب این پست‌ها را اشغال کنند و به انقلاب ضربه بزنند.

و اما شما ای پدر و مادر عزیزم! که با سختی‌های زیاد مرا بزرگ کرده‌اید، از شما پوزش می‌طلبم که نتوانستم حق فرزندی را ادا کنم، هنگام شنیدن خبر شهادتم نماز شکرانه بخوانید که فرزندانمان به معشوق خود(خدا) پیوسته است و بر خود ببالید که فرزندی بزرگ کرده‌اید که برای احیای کلمه (لا اله الا الله) هدیه کرده‌اید و لذا اگر گریه هم هست در خفا باشد تا مرهمی بر زخم دشمنان نباشد. و شما ای برادرانم! به پدر و مادر احترام کنید، من که نتوانستم حق فرزندی را ادا کنم شما آن را جبران نمایید و ادامه دهنده راه شهدا باشید. ای خواهرانم! شیوه زندگی کردن را از شیر زن کربلا زینب بیاموزید و در زندگی از او پیروی کنید. والسلام - ۱۳۶۷/۰۴/۰۸ - سید حسن اختری

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم



شهید دانش آموز

اکبر اردشیر

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اکبر اردشیر

اکبر اردشیر در ۱ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حلیمه قربان نژاد و پدرش حسن اردشیر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اکبر اردشیر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در سپاه آمل شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۴/۰۲ منطقه سپاه آمل در اثر جراحات وارده از انفجار گلوله توپ شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اکبر اردشیر

بسم الله الرحمن الرحيم

کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده میندازید بلکه زنده‌اند و در نزد خدای خویش روزی می‌خورند.

(قرآن کریم)

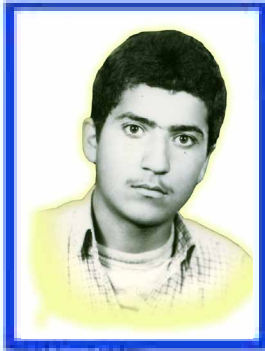
بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان، به نام او که هدفم از اوست، بنام او که از اویم و به سوی او می‌روم و با سلام و درود فراوان بر ولی عصر و نایب برحقش، دشمن مستکبران، یاور مستضعفان، یار و یاور رزمندگان، ابراهیم عصر، ابوذر زمان، امام امت و امید امام آیت الله منتظری، و با سلام و درود فراوان بر سنگر نشینان کربلای ایران که نه شب و نه روز خوابی دارند و درود بر رزمندگانی باد که در جبهه‌های نور علیه ظلمت در حال نبردند، و با سلام و درود فراوان بر شهیدان انقلاب اسلامی ایران به خصوص شهیدان آمل و بالاخص شهید موسوی و روحی و پژاوند و نصیری و نعمتی و غیره و با سلام و درود فراوان و بی‌پایان بر شما پدر و مادر زحمتکش من باد که برای بزرگ کردن من چه زجرها و چه بلاها که نکشیدید تا اینکه این فرزند حقیرتان را بزرگ کردید، تا اینکه برای دفاع از کشورش و برای حفظ اسلام و اهداف قرآن به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام کردید. هزاران درود و تهنیت بر شما پدر و مادر مهربان باد. اگر چه این حقیر در نزد شما نیستم، خواهش می‌کنم که ناراحت نباشید و این را باید بدانید که من برای رسیدن به مقام و ثروت به اینجا نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام که ندای امام سوم شیعیان‌مان را لبیک گویم، در همانجا که می‌فرماید (هل من ناصر ینصرنی) یعنی کسی هست که مرا یاری کند، لبیک یا حسین ابن علی (ع) و من به ندای مظلومیت اسلام لبیک گفتم و به جبهه‌های حق رفته‌ام تا این منافقان را از کشور خود برانم و امیدوارم که ما بتوانیم این بعثیون را از کشورمان برهانیم و به کربلای حسین ابن علی برویم و کلیه درد دل‌های مان را با آن امام در میان بگذاریم - به امید خداوند تبارک و تعالی - و از آنجا به اولین قبله مسلمین قدس عزیز برویم و آنجا را از تجاوزکاران آزاد کنیم، به امید آن روزی که چنین عیدی برای مسلمین باشد.

تنها وصیتم به شما پدر و مادر عزیزم این است که یک لحظه از یاد خدا غافل نشوید و از شما انتظار دارم که به این نکته مهم حقیر گوش فرادهید، گرچه لیاقت چنین دستوری را ندارم بلکه دستور اسلام و قرآن است که نماز را بخوانید، در هر هفته به نماز دشمن شکن جمعه بروید چون که دشمنان ما از نمازهای پر شکوه به وحشت می‌افتند. و چند سخنی با خواهرانم دارم، خواهران من! گرچه شما را عصبانی می‌کردم و ناراحتان می‌کردم، اکنون می‌خواهم که مرا ببخشید و حلالم کنید زیرا این که، در آن دنیا در برابر خداوند پشیمانم و خجلم و نمی‌توانم سرم را بلند کنم و جواب این سوال بلند را بدهم و تنها خواهش من این است که از من راضی باشید و مرا ببخشید و تنها می‌خواهم که هر چه مسئولین انقلاب به شما می‌گویند انجام دهید. اکنون می‌خواهم چند کلمه‌ای با دو برادرم داشته باشم. برادران عزیز و مهربان! اگر چه از دست من ناراحت شدید امیدوارم که مرا ببخشید و از من راضی باشید. برادران عزیز! حال که می‌خواهم به لقاءالله بروم این چند سخن مرا فراموش نکنید و انجام دهید: ۱- نمازتان را بخوانید. ۲- روزه‌تان را بگیرید. ۳- مسجدها را فراموش نکنید و یک لحظه از یاد خدا غافل نشوید و شیطان را از خودتان دور کنید و هر کاری را که انجام می‌دهید برای رضای خدا باشد نه غیره.

حال چند سخنی با ملت غیور آمل دارم؛ ای مردم آمل! که شهادت‌ها و شهادت‌ها آفریدید و دلیرانه جنگیدید با دشمنان قرآن و اسلام، از شما می‌خواهم که در نمازتان امام و رزمندگان اسلام را دعا کنید و از خداوند بزرگ پیروزی نهایی این عزیزان را طلب کنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

پاسدار اسلام شهید علی اکبر اردشیر



شهید دانش آموز

ولی الله اسدی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ولی الله اسدی در ۳ مرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده خانم سیفی و پدرش اصغر اسدی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل و فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید ولی الله اسدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۷/۰۵ منطقه گیلانغرب در اثر اصابت گلوله به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ابومحله شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ولی الله اسدی

بسم الله الرحمن الرحيم

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ - کسانی که ایمان آوردند و از دیار خویش هجرت کردند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند نزد خدا بزرگترین مقام را دارند و هم اینان رستگارانند.

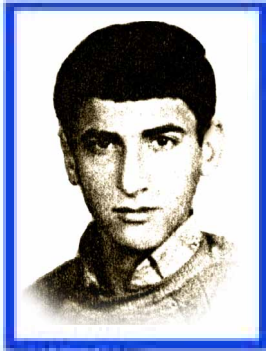
با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی و سلام بر شهیدان - ملتی که شهادت برای او سعادت است پیروز است. (امام خمینی)

من در این راه مقدس که برای سومین بار به جبهه نبرد حق علیه باطل اعزام می شوم از خدای تعالی یک چیز می خواهم و آن هم شهادت است که نصیب من شود. شهید یعنی زنده و هیچگاه نمی میرد. (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) - مپندارید آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه آنها زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند. ما خون دادیم، انقلاب کردیم و شهید دادیم تا انقلاب را بدینجا رساندیم و برای تداومش باید خون بدهیم. هر قطره خونی که از شهید بر زمین می ریزد هزاران رزمنده دیگر می سازد و ایمانشان را کامل تر و گامهایش را استوارتر می گرداند.

سلام خدمت پدر و مادر عزیزم، دست های شما را می بوسم و بر این بوسه افتخار می کنم. برای من ناراحت نباشید، اگر کشته شوم در راه خدا و استمرار حرکت انبیاء است، رفتن به جبهه نبرد حق علیه باطل یک وظیفه شرعی است و باید حسین زمان (امام خمینی) را یاری کرد.

در سر نماز رزمندگان اسلام را دعا کنید تا ان شاء الله پیروز شوند. برادران عزیز! از شما می خواهم که سلاح شهیدان را بر دوش گیرید و نگذارید سلاح آنها بر زمین بیافتد، وحدتتان را حفظ کنید و پشت جبهه را خالی نگذارید و مواظب باشید تا منافقین در شما رخنه نکنند. شبها برای نگرهبانی به بسیج مستضعفین (آمل) بروید و با هشیاری کامل مواظب حرکات ضد انقلاب باشید تا از جای خود بلند نشوند. بعد از پیروزی در این جنگ باید به یاری برادران فلسطین و سایر کشورهای مستضعف بشتابیم تا آنها از ظلم و ستم نجات یابند، ان شاء الله بصره را آزاد کنیم. همانا امام فرمودند رزمندگان حمله کنید، به بصره بروید، مردم بصره منتظر شما هستند، باید حمله کنیم و بصره را آزاد کنیم. برادران! به جبهه بیایید، اسلام در خطر است و باید به جبهه برویم تا اسلام پیروز شود. هیچ چیز برای ما مهمتر از اسلام نیست و ما باید پس از فتح کربلا به سوی بیت المقدس بشتابیم و بیت المقدس را از چنگال اسرائیل غاصب نجات دهیم و برای پیروزی رزمندگان اسلام دعا کنید و پشتیبان ولایت فقیه باشید. اگر شهید شدم مرا در قبرستان جدید دفن نمایید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته - ولی الله اسدی



شهید دانش آموز

علی اصغر اسدی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اصغر اسدی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه محمدی و پدرش عزیزالله اسدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اصغر اسدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۸ منطقه بوکان مریوان در اثر جراحات وارده از درگیری تن به تن با دشمن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای واسکس شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اصغر اسدی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

کسی که در راه خدا کشته شده است مرده مپندارید بلکه آنها زنده اند و در نزد آفریننده خویش روزی می خورند. درود بر امام خمینی بت شکن زمان آزاد کننده و راهبر انسانها و امید مستضعفین و محرومان جهان، درود بر خمینی که همزبان ملت های رنج دیده است، حرف هایشان را می داند، قلبش قلب محرومان و ستم دیدگان و منتظران عدل است. سلام و درود بر پیشتازان انقلاب اسلامی که در رأس آنها قائد اعظم امام خمینی پرچمدار و حماسه آفرین حسینی که برای پیشبرد هدف های اسلام عزیز بر طاغوت و طاغوتیان عصر خود پیروز گشته و چون ابراهیم بت شکن تمام بت ها را در هم شکسته و می رود تا پرچم اسلام را در همه اقصی نقاط جهان به اهتزاز در آورد.

می خواهم از این دنیای کثیف که هر لحظه خون بیگناهی بدست اربابان مزدوری چون ریگان و صدام و دیگران بر زمین می ریزد رها شوم و در پی نوری الهی که در جسمی به نام روح الله خمینی بر زمین ما تابیده است و با آغوش باز پذیرفتم و به جبهه حق شتافتم تا شاید بتوانم شهادت را نصیب خود گردانم. با توجه به پیام امام عازم منطقه جنگ زده کردستان شدم تا با نثار جان بی ارزش خود در راه اسلام و وطن و رهبر عالیقدرم امام خمینی درخت انقلاب اسلامی میهنم را بارورتر سازم و ریشه ضد انقلاب را بر کنم تا مورد پذیرش درگاه احدیت واقع گردم.

و حال تو ای پدر! از تو می خواهم که بعد از شهید شدن من لباس سفید بر تن و شیرینی ها را بین مردم تقسیم کرده و جشن بگیری و هرگز حتی یک قطره اشک بعنوان اینکه چرا دو روز بیشتر در این دنیای بی اعتبار نمانده ایم بر زمین نریزی. اگر به این عنوان اشک بریزی به فلسفه شهادتم لطمه وارد کردی و روحم عذاب خواهد دید. پدر عزیزم و مادر گرامیم! در زندگی به شما رنج فراوان داده ام ولی امیدوارم که جانم را در راه شما که همان راه خدا می باشد فدا کنم. امیدوارم هیچ وقت به من ناکام نگویید، چون من در نهایت کام قرار گرفتم که بهترین منتهاست. پدر و مادر عزیزم! برای من گریه نکنید زیرا بردباری و صبر شما بیشتر باعث شکست دشمن می شود. برادرانم را به دین اسلام تشویق کنید و بگویید که راهم را دنبال کنند. مادر عزیزم! که بعد از خدا مهربانترین و عزیزترین مخلوق ها در نزد من هستی و من به وجود تو مادر افتخار می کنم که چنین فرزندی را تربیت کردی که افتخار اسلام باشد. مادر! به من درسی آموختی که پای خود را جای پای یاران حسین بن علی گذارده ام و چه کشته شوم و چه سالم برگردم مادر برای تو افتخاری بزرگ است. مادر! اگر من شهید شدم برای من گریه نکنی، مادر! هرگونه افسردگی و ناراحتی مطمئناً باعث عذاب روح من می شود و خوشحال و امیدوار باش. مادرم! من پسر خوبی برای تو نبوده ام امیدوارم مرا عفو کنی. پدرم، مادرم، برادرم، خواهرم! ممکن است وقتی که این نوشته را می خوانید من دیگر نباشم و از حالت مادی که دارم خارج شده باشم، برای یک مسلمان مرگی وجود ندارد و این حالت تحولی بیش نیست.

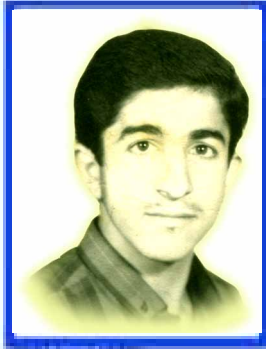
مادر! فدای قلب تو از من رمیده ای / آیا مگر ز من سخن بد شنیده ای

تو بوستان سبز و من آن دامن تو / و من آن غنچه توأم که توأم پرورده ای.

خواهرم! تو نیز زینب زمان باش و از هر آنچه هوس کردی بپرهیز و در راه خدا مبارزه کن. زندگی یک کلاس درس بیش نیست که انسان دیر یا زود باید امتحان پس بدهد و اگر من داوطلب به جبهه حق برای اسلام عازم شدم شاید موقع امتحانم فرار رسیده است. خواهرم! حجاب و عفت و پاکدامنی را سرلوحه زندگی خودت قرار دهی و همیشه فاطمه وار و زینب گونه زندگی و مبارزه کنی و زینب وار با ناملایمات دست و پنجه نرم کنی و پیام شهیدان راه خدا را به گوش جهانیان برسانی و زینب گونه راه شهیدان را ادامه دهی.

اسلحه و دیگر وسائل جنگیم را به برادرم علی اکبر می بخشم تا بتواند راهم را ادامه دهد. کتاب های خود را به برادرم و خواهر کوچکم می بخشم تا بتوانند با خواندن این کتاب ها راهم را ادامه دهند و از شما دوستانم می خواهم بعد از شهید شدن من نگذارید که امام یک یارش را از دست بدهد - گرچه ما آن سعادت را نداریم که شهید شویم - ولی نگذارید پرچم (لا اله الا الله و محمد رسول الله) از دستم بیافتد و بی علمدار بماند.

علی اصغر اسدی - والسلام علیکم ورحمة وبرکاته - ۱۳۶۱/۰۲/۲۷



شهید دانش آموز

احمدعلی اسماعیلی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمدعلی اسماعیلی
 احمدعلی اسماعیلی در ۶ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
 آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فیروزه
 اسماعیلی و پدرش مهدی اسماعیلی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فنی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر
 گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
 فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
 نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید احمدعلی اسماعیلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
 در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه در اثر
 اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
 پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای تمسک
 شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
 و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمدعلی اسماعیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

پدر شهید: آخرین باری که داشت به جبهه اعزام می شد با ما خداحافظی کرد و گفت ناراحت نباشید من می روم و زود بر می گردم و درس خود را ادامه می دهم و پیروز می شویم و بر می گردیم که رفت و شهید شد.

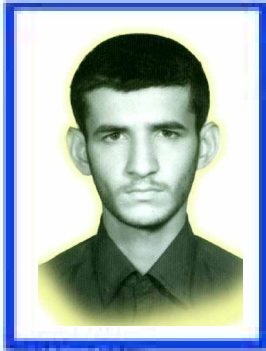
مادر شهید: احمدعلی آن زمان رفته بود بهداری و تزریقات یاد گرفته بود و در محل آشنا و اطرافیان را به رایگان آمپول می زد و آن‌ها هر چه اصرار می کردند پول بگیرد می گفت: «نه شما کشاورز هستید و دست تان خالی است.» بعد از شهادتش هر کسی خبر شهادتش را شنید می گفت واقعاً پسر خوبی بود، رایگان به ما آمپول می زد و ما هم همیشه دعاگوی شان هستیم.

سکینه خواهر شهید: آن زمان برادرم در زمین کشاورزی کار می کرد و زمانی که دستمزدش را می گرفت می آورد خانه و بین ما تقسیم می کرد و به ما می داد، هر چه می گفتیم پول مال خودت است و به خاطرش زحمت کشیدید برای خودت جمع کن می گفت من احتیاجی ندارم شما بگیرید و برای خودتان خرج کنید.

«۳۴»

توصیه نامه شهید احمدعلی اسماعیلی

به شما عزیزان توصیه می کنم که مطیع امر رهبر باشید و از روحانیون متعهد پیروی کنید. در دفاع از میهن از هیچ چیز دریغ نکنید که دفاع از میهن حکم دفاع از ناموس را دارد. نماز را اول وقت بجا آورید و در انجام فرائض دینی بکوشید. با قرآن مانوس باشید چرا که انس با قرآن باعث هدایت می شود. از خواهرانم می خواهم که در حفظ حجاب خود نهایت کوشش را داشته باشند که حجاب آنان کوبنده تر از خون شهیدان است.



شهید دانش آموز

علی اشرفی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اشرفی

علی اشرفی در ۹ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه محسنی و پدرش ذبیح الله اشرفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اشرفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۱۸ منطقه کردستان - بانه - سردشت در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

مادر شهید: علی در دوران دبیرستان روزی از مدرسه به خانه آمدم گفتم چرا این قدر خیس شدی؟ کتابت کجاست؟ کت ات کجاست؟ در جواب به من گفت در راه مدرسه رفتم به امامزاده ابراهیم زیارت کردم دیدم آن جا پیرمردی آنجا نشسته و سردش است کتم را به او دادم. به او گفتم تازه این کت را پدرت برایت خرید یک هفته نمی شود؟ گفت اشکالی ندارد آن پیرمرد پوشید انگار من پوشیدم فرقی ندارد. علی زمانی که می خواست به جبهه برود راضی نبودم، او برای این که رضایت من را جلب کند تمام کارهای خانه را انجام می داد، من را می بوسید، به او می گفتم چرا این کار را می کنی به من گفت: «می خواهم رضایت شما را برای رفتن به جبهه داشته باشم چرا که اگر شهید شوم نمی خواهم برای آن دنیا مشکلی پیش بیاید.» با من صحبت می کرد که شما ۷ فرزند داری یکی را در راه خدا بده. من آن دنیا به درد شما می خورم تا رضایت من را گرفت و رفت.

«۳۶»

توصیه نامه شهید علی اشرفی

به شما عزیزان توصیه می کنم که مطیع امر رهبر باشید و از روحانیون متعهد پیروی کنید. در دفاع از میهن از هیچ چیز دریغ نکنید که دفاع از میهن حکم دفاع از ناموس را دارد. نماز را اول وقت بجا آورید و در انجام فرائض دینی بکوشید. با قرآن مانوس باشید چرا که انس با قرآن باعث هدایت می شود. از خواهرانم می خواهم که در حفظ حجاب خود نهایت کوشش را داشته باشند که حجاب آنان کوبنده تر از خون شهیدان است.



شهید دانش آموز

مجید اصغر نژاد

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید اصغر نژاد

مجید اصغر نژاد در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سعادت جوادی و پدرش علی اصغر اصغر نژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجید اصغر نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۱ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به سینه شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مجید اصغر نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

مادر شهید: علی در دوران دبیرستان روزی از مدرسه به خانه آمد گفتم چرا این قدر خیس شدی؟ کتابت کجاست؟ کت ات کجاست؟ در جواب به من گفت در راه مدرسه رفتم به امامزاده ابراهیم زیارت کردم دیدم ان جا پیرمردی آنجا نشسته و سردش است کتم را به او دادم. به او گفتم تازه این کت را پدرت برایت خرید یک هفته نمی شود؟ گفت اشکالی ندارد آن پیرمرد پوشید انگار من پوشیدم فرقی ندارد.

علی زمانی که می خواست به جبهه برود راضی نبودم، او برای این که رضایت من را جلب کند تمام کارهای خانه را انجام می داد، من را می بوسید، به او می گفتم چرا این کار را می کنی به من گفت: «می خواهم رضایت شما را برای رفتن به جبهه داشته باشم چرا که اگر شهید شوم نمی خواهم برای آن دنیا مشکلی پیش بیاید.» با من صحبت می کرد که شما ۷ فرزند داری یکی را در راه خدا بده. من آن دنیا به درد شما می خورم تا رضایت من را گرفت و رفت.

«۳۸»

توصیه نامه شهید علی اشرفی

به شما عزیزان توصیه می کنم که مطیع امر رهبر باشید و از روحانیون متعهد پیروی کنید. در دفاع از میهن از هیچ چیز دریغ نکنید که دفاع از میهن حکم دفاع از ناموس را دارد. نماز را اول وقت بجا آورید و در انجام فرائض دینی بکوشید. با قرآن مانوس باشید چرا که انس با قرآن باعث هدایت می شود. از خواهرانم می خواهم که در حفظ حجاب خود نهایت کوشش را داشته باشند که حجاب آنان کوبنده تر از خون شهیدان است.



شهید دانش آموز

شیدالله اکبرزاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شیدالله اکبرزاده
 شیدالله اکبرزاده در ۷ آذر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
 آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بمانی فتحی
 و پدرش اسماعیل اکبرزاده پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
 و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
 اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
 موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید شیدالله اکبرزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
 در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۲۵ منطقه مهران در اثر
 اصابت تیر به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
 پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چنگیان پائین محله شهرستان شهید
 پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
 دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شیدالله اکبرزاده

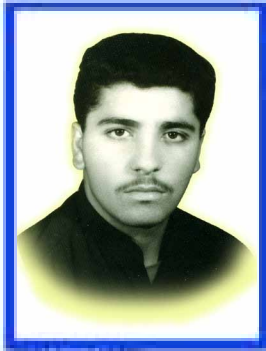
بسم رب الشهداء و الصدیقین

با درود و سلام به پیشگاه ولیعصر امام زمان (عج) و نایب برحقش امام امت خمینی بت شکن و با درود فراوان به ارواح پاک و طیبۀ شهدا از صدر اسلام تا کنون بویژه شهدای انقلاب اسلامی ایران و جنگ تحمیلی. اینجانب شیدالله اکبرزاده فرزند اسماعیل ساکن چنگمیان برای مبارزه با دشمنان اسلام و مسلمین و لیبیک گفتن به ندای حسین گونه امام امت، برای رضای خدا به جبهه حق علیه باطل می‌روم، اگر در این راه پرافتخار و حماسه آفرین شهادت نصیبم شد وصیتم به شرح زیر می‌باشد:

ابتدا چند سخنی با پدر و مادرم دارم، ای پدر دلسوز و ای مادر مهربان من! بدانید که فرزند شما راه رزمندگی و یا جنگیدن برای اسلام و الله بر علیه دشمنان اسلام را انتخاب کرده و به جهاد مشغول شد و راهی را که فرزندان در پیش گرفته بغیر از راه امام حسین که درس شهادت به ما آموخت نیست و ما برای بقای دین اسلام و دنبال کردن خط انبیاء و ائمه معصومین با دشمنان اسلام، همچون شهدای کربلا در نبرد و ستیز هستیم و با رهبری پیامبرگونه امام امت در حال مبارزه‌ایم. اگر در این حال یعنی در حال نبرد با دشمنان و متجاوزان و خونخوار شهید شدم اصلا برای من گریه و زاری نکنید و همواره مثل دیگر خانواده‌های شهداء استوار و مصمم باشید و سعی و کوشش کنید که راه را ادامه بدهید و هیچ وقت خدای نکرده کاری را انجام ندهید که دشمنان اسلام از این عمل شما سوء استفاده کنند و شما باید برای مردم الگو و نمونه باشید و همیشه با مردم در حال صلح و سازش باشید و هیچ وقت باعث ناراحتی مردم نباشید و همیشه سعی کنید که اخلاقتان با مردم خوب باشد و راه شما راهی باشد که فرزندان در آن گام برداشت چونکه تا به حال من دینی جز دین اسلام ندیدم که اینقدر ارزش داشته باشد و اینقدر برای انسانها ارزش قائل شود. و یک سفارش مهم من به شما اینست که هدف اصلی من الله و لیبیک گفتن به سخنان امام بود، این امامی که در حال حاضر رهبریت جامعه را به عهده دارد و همه ما او را بعنوان ولایت فقیه می‌شناسیم و این را باید بدانید که ولایت فقیه یک امر خیلی مهمی است و دشمنان اسلام سعی شان بر اینست که مردم را از ولایت فقیه جدا کنند و من به شما اعلام می‌کنم که همیشه پشتیبانی شما با ولایت فقیه باشد و اگر شما از خط ولایت فقیه خودتان را خارج کنید برخلاف راه من حرکت کردید و اگر بخواهید عملی بر ضد راه من انجام دهید خودتان را از اسلام جدا کردید و من از خداوند می‌خواهم که شما جز راه من راه دیگری را نمی‌روید و نخواهید رفت و انشاءالله ما امید این داریم که شما در خط ولایت فقیه که همان خط انبیاء است حرکت کرده و بخواست خداوند متعال با پیروی از ولایت فقیه پیروز می‌شوید. و یک مسأله دیگر اینست که شما برای من خیلی زحمت کشیدید و اگر در امور زندگی برای شما مزاحمت ایجاد کردم باید مرا ببخشید و باز هم این جمله را دارم به شما می‌گویم که اصلا با شهادتم ناراحت نشوید و عملی را انجام ندهید که دشمنان اسلام خوشحال شوند و شما باید افتخار کنید و در ادامه زندگیتان صابر و شکیباً باشید که صبر یکی از مهمترین مسئله برای پایداری و پیروزی در کارهاست.

پیام من به برادرم اینست که هیچ وقت از فرمان پدر و مادر سرپیچی نکنند و همیشه در فکر آرامش آنها باشد و یک سفارش برادرانه من به او اینست که همواره در خط انقلاب و در خط شهدای انقلاب حرکت کند و همواره استوار بوده و پیروی از ولایت فقیه را یاد نکند. ای برادر گرامی من! سعی کن قرآن را بیشتر بخوانی و به آن عمل کنی و فرائض دینی را به نحو احسن انجام بده و خواهرانم باید این توجه را داشته باشند که مسئولیت آنها خیلی سنگین است و همان تذکری که به برادرم دادم آن را پیشۀ خود قرار دهند و سفارش من به جوانان عزیز و گرامی و نوجوانان آینده‌ساز کشورمان اینست که از «ولایت فقیه پیروی کنند» چونکه راه ولایت فقیه راه انبیا بوده و کسی که از این راه منحرف نشود واقعا سعادت‌مند است و تا آنجایی که می‌توانید با تکیه بر خود با کفر و الحاد و دشمنان اسلام بجنگید و هیچ وقت سکوت یا سازش بی‌جا نکنید چونکه شما جوانان خیلی مسئولیت دارید در قبال خون شهیدان و این قیام و برپایی شماست که شهدای ما را خوشحال و سرافراز می‌کند. صلح بی‌جا و تسلیم برای ما مسلمانان و جوانان طالب شهادت ایرانی معنی ندارد و تا زمانی که خونخواران و تجاوزگران در این دنیا هستند باید مبارزه بکنیم. ما مرد جنگ هستیم و تا آخرین قطره خونمان با پیروی از امام حسین (ع) زیر بار ظلم و ستم یزیدیان زمان نمی‌رویم و نخواهیم رفت.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - شیدالله اکبرزاده



شهید دانش آموز حبیب الله الیاسی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حبیب الله الیاسی

حبیب الله الیاسی در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طلعت صفری و پدرش حسن الیاسی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حبیب الله الیاسی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۲ منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حبیب الله الیاسی

بسمه تعالی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

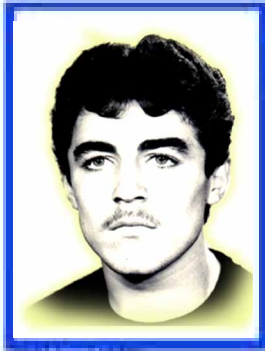
براستی کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده میندازید بلکه آنان زنده اند و پیش خدایشان روزی می خورند. با سلام فراوان به رهبر کبیر انقلاب و با درود و سلام به جانبازان و شهیدان راه حق. انسان امانتی است و در روی زمین وجود دارد و این امانت از آن خداوند باری تعالی می باشد که هر وقت و در هر زمان این امانت را می گیرد و از آن امانت در آن کره خاکی قرار داشت سوال و جواب می کند و از او که در این چند سال زندگی بوده نتیجه می خواهد، چون از خلقت انسان در زمین هدف‌هایی برای او قرار داده است، در کنار هدف‌های شیطانی. پس انسان این همه نعمت فراوان که خداوند برای او قرار داده برای شکرگزاری از این نعمت های او تابع هدف‌های او باشد. انسان بعد از مرگش از خود دو چیز باقی می گذارد عملکردهای خوب و عملکردهای بد، پس چه بهتر که با اعمال خوب خود خدا و پیامبر خدا و مخلوق خدا را از خود راضی نگاه دارد. خدایا تو خود آگاه باش که من این راه را فقط در راه تو قدم می نهم، پیامبر اکرم هدفی داشت که آن هم از بین بردن شرک و جایگزین کردن اسلام و این هدف (اسلام) از ۱۴۰۰ سال پیش تاکنون بدست امام امت خمینی بت شکن حفظ گردیده و از شر دشمنان اسلام و قرآن. ما حامیان قرآن و اسلام در سنگر جبهه و مدرسه و دانشگاه و مکان‌های دیگر از تبلیغ اسلام دست بردار نیستیم. برادران عزیز انجمنی و دیگر برادران حزب الله! به حرف امام که می گوید تا مادامی که جبهه‌ها به شما برادران احتیاج دارد به جبهه بروید و از اسلام و قرآن دفاع کنید.

مادر عزیزم! از شما که این همه زحمت برای فرزند خود کشیده‌ای خیلی شکرگزار هستم و با از دست رفتن فرزند خود هیچ لغزشی در دل راه ندهید چون خداوند اجرش را می دهد. ولی این را از من بدان که هیچ وقت از تبلیغ اسلام دست بردار نباشید. پدرم! اگر من در این چند سال پسر خوبی برای شما نبوده‌ام شما را به خدا مرا حلال کنید. پدر! چه آرزو برای من داشتی ولی حیف که آرزوهای شما از دست رفت و در عوض تنها آرزوی تو که شهادت فرزند تو در راه خدا و قرآن و راه امام امت بود برآورده شده است. مادرم! ای مادر عزیز! که شب‌ها بر بالین من نشست و از خواب خود گذشتی تا من خواب روم ولی من جبران زحمات تو را نکردم و آرزو داشتی که پسرت در راه خدا گام بردارد، این طور هم شد، فرزند تو با خدای خود با معشوق خود عهد بست.

برادران عزیزم! برادرانی که چند سال در تمام کارها با هم بودیم و با هم یک هدف داشتیم، از شما می خواهم که نمازهای قضای مرا شما بخوانید. خواهران عزیزم! سلام بر شما با سیاهی چادر خود که کوبنده تر از سرخی خون من است اسلام را یاری کنید و حامی اسلام و قرآن باشید دیگر سر شما را درد نمی آورم. خداحافظ همگی.

درود بر خمینی - سلام بر شهیدان

مجید الیاسی



شهید دانش آموز

عباس امانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباس امانی

عباس امانی در ۹ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو ایزدی و پدرش حسن امانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عباس امانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۶/۲۵ منطقه جزیره مینو در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای هندوکلا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عباس امانی

بسم الله الرحمن الرحيم

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) سلام بر ختم امامت مهدی موعود، سلام بر پیر جماران شمع فروزان هستی، سلام بر شهدا پروانگان سبک بال عشق الهی، سلام بر بیکارگران جبهه های خونبار غرب و جنوب.

گلدسته های طلایی تو یا حسین (ع) بر ما لبخند می زند، گلدسته های پر از شکوه و شکوه تو ما را می خواند ولی خصم ما را نمی گذارد، می آیم حسین (ع) یا در خون یا در جامه مقدس، منتظرم باش می آیم، می آیم تا با خون صحن مبارکت را شستشو دهم، کربلا می آیم تا در آغوش گیرم و در فراغ روزهای به انتظار نشسته اشک ریزم. آه چه روزهایی را به یاد می آورم آن روزی را که سر به آستانت می نهم و تو را می بوسم، روزهایی که عزیزی ناله ها داشتند، به سر می زدند تا تو را زیارت کنند. ای حسین (ع)! پیمانۀ صبرم را نگر که جای ندارد، یا مرا پرواز ده یا رزم آوران را ظفر ده، کربلا و ای حسین! ندای (هل من ناصر) تو در گوشم نواخته شده و مرا بیخود کرده تا تو را یاری کنم، ای حسین (ع)! به امید زیارت مرفد مطهرت.

ای دنیا دل بستگان! دنیا فانی می باشد، جسم انسان هم رفتنی، ای کاش این حقیقت را همه درک می کردند و همه می فهمیدند، می دانستند که دنیا گذرگاه است، دنیا کشتزار آخرت است، ای کاش حقایق الهی را همه به دل خریدار می شدند و با جان و مال خویش از آن حفاظت می نمودند. امت بدانید که ما حقیق و حق هم پیروز، امروز اسلام خون می خواهد. اسلام خواستن، اسلامی شدن و حسین گفتن و کربلا پیمودن خون می خواهد و ماجرا دارد، شمایی که در ماه های مبارکه برای حسین و غریبی وی اشک می ریزید آیا روز موعود فرا نرسیده است که جملگی به ندایش پاسخ دهید؟ برای دیدارش از دنیا دل کنید و به سوی جبهه ها روانه شوید؟ همه می دانید و به وضوح می بیند که کسی در دنیا نمی ماند و عمرش کوتاه و گذراست، خوش به حال آن انسان که انسان گونه زیست. بپا خیزید و از مال و منال دل ببرید و به سوی خدا گام بردارید، آیا به شهدا نظر نمی کنید؟ آیا پیکر خونین آنان را نمی نگرید؟ آیا به جوانان از دست رفته تفکر نمی کنید که این جوانان برومند برای چه هدفی به آن مقام شامخ آمدند؟ از نفس اطاعت مکنید که به گفته رسول خدا اطاعت از نفس کور و کرت می کند، امیدوارم که به فرمودۀ پیامبر خدا جامه عمل بپوشانید که فرمود: الدنيا مزرعه الاخره، ان شاء الله تعالی همه آنانکه گفتند پیامبر رسول است و علی جانشین وی در یک صف بر علیه دشمنان بپا خیزند.

امت حزب الله! نیامدم به جبهه تا اینکه مقامی در جامعه داشته باشم، خدا می داند برای چه هدفی به جبهه آمدم، خدایا مگذار مردم مرا آنچنان پسند کنند که تو مرا پسند نمی کنی، خدایا مگذار شهادت، نان و آبی برای خانواده ام باشد، جبهه مکان مقدس است و خالصان آنجا یافت می شوند، ایثار و شجاعت و شهادت علی گونه (ع) در جبهه ها است، مکنند خدای ناکرده از قافله نور عقب مانید و غضب خداوندی شاملتان گردد. من به جبهه ها روی آوردم برای چنین روزی، برای چنین مرگی، پیامبر می فرماید: بهترین مرگها مرگی است که در راه خدا باشد - و در میان مرگها بهترین مرگ شهادت است، که در هاله ای از تقدس و شرافت قرار دارد، پس چطور پیامبر را قبول داشتیم؟ من بر آن قبول داشتم که حرفش در گوش من نوازش کننده باشد.

امت حزب الله! ما در جبهه ها مظلومیم، جوانان در میادین نبرد مظلومند، اگر می خواهید بدانید ما چقدر در جنگ مظلوم واقع شده ایم کافی می باشد که به صحرای کربلا تفکر کنید و به مظلومیت حسین (ع) و اصحابش پی ببرید، امروز، قیام ما در جبهه ها و حرکت ما همانند کربلا است، همانند صحرای پیر بلا می باشد. امروز من و ماها خون می دهیم و شما هم پیام خون ما را بدهید، ما با خون خویش وضو می گیریم و به سوی ابدیت با کاروان ابدیت می رویم و شما هم برای ابدیت حرکت کنید، همه می دانید جنگ بگفته امام در رأس تمامی مسائل قرار دارد، و همه باید به سوی جنگ حرکت کنیم. آنکس که می تواند با حرکت خودش و آنکس که نمی تواند با کمکش جبهه ها را گرم نگه داشته باشند که خداوند متعال پیروزی را به ما هدیه کرده و می کند. جوانان عزیز! گله مند نیستیم از اینکه با شما سخن می گویم، به خدا سوگند، لذت جوانی بر لذت شهادت نمی ارزد، آیا فکر می کنید ما دوست نداشتیم صبحی دیگر در این دار فانی باشیم، زندگی کنیم، آیا ما آرزویی نداشتیم؟ چرا همه اینها را می خواستیم ولی عشق یار و اسلام و امام چیز دیگری می باشد. آیا هیچ به حساب خودمان رسیده ایم که در یک روز چکار کرده ایم و چه می خواهیم بکنیم؟ آیا روز آینده حتی برابر با روز گذشته اجر و ثواب و غیره جمع آوری کنیم؟ به خدا ضرر کرده ایم، همیشه باید سعی داشته باشیم، روز آینده بیشتر و بهتر از روز گذشته کار کنیم، امیدوارم از من دلگیر نشده و به بزگواریتان مرا عفو کنید.

عباس امانی

خوش است روزی که در بارگه یار روسفید باشیم و پرونده اعمالمان را از دست راست خویش دریافت کنیم. خدایا، معبود! تو خود به موسی فرمودی که من در دل شکسته گانم، در نیمه های شب و در روز دل خویش را می دیدی که چگونه می شکستم به امید آنکه مرا نظر کنی، خدایا مرا بسوزان و همراه سوختن بار گناهانم را بسوزان، خدایا چه گویم که از بار گناهم با خبری و می دانی در چه خلوتگاهی معصیت و آزار کرده ام. آیا هنوز درگه عفت را برویم باز نکردی؟ خدایا توبه کردم، آیا توبه ام مقبول واقع شده است؟ تو خود گفتی که در گه ام در گه نا امید نیست و اگر هم صلبار توبه شکستی باز آی، من هم آمدم، قبول دارم عهد شکنم، قبول دارم بنده عاصی و گناهکارم، ولی درگه تو درگه امید است، خدایا اول پاکم کن بعد خاکم، که دستم بدامان توست به امید پاک کردنم، خدایا در جوانی آمدم، در جوانی خویشتن را به تو سپردم و راحت را بهترین راهها و دینت را بهترین ادیان دانستم، مرا ببخش که محتاج عفو و بخشش تو می باشم.

و شما ای خانواده ام! قرص و محکم در برابر طوفان ها و حوادث باشید، استقامت کنید و صبر پیشه راه خود سازید که صبر شما به ایمان می باشد.

بدانکه زحمات تو را فراموش نخواهم کرد، تو را به یاد دارم زمانی که برابم زحمت می کشیدی و به انتظار آن نشسته بودی که عصای پیری تو گردم ولی بهتر از همه می دانی که امروز باید عصای اسلام باشم، اسلام مرا می طلبد و مرا می خواند. چطور در همه عالم در حالیکه دعوتنامه یار بدستم می رسد، چطور تحمل کنم که دوستانم از زندان آزاد شوند و من در زندان حبس گردم؟ و تو ای مادرم! ای مادر! ای مادر! ای کسی که شب ها بر بالینم خواب نداشتی تا من خواب روم و لبخند من برایت دنیایی ارزش داشت، ولی مادر بدان که همین دنیا به اندازه کافی نمی ارزد. آیا نمی خواهی فاطمه الزهرا را خوشحال کنی و فردا در سرای باقی رو سفید باشی؟ پس سر بریده ام را به میدان نبرد برگردان، من امانتی بودم در نزد تو، خوش به حالت که در امانت داری معروف خوبان می گردی، مادر! به انتظارم نشین و به درب منگر که دیگر حلقه درب بر درب نمی زند و تو را از خواب بیدار نمی کند، مادر! به خدای کعبه راحت شدم از قفس روح خود، مادر! تو را فراموش نمی کردم تا لحظات آخر عمرم، هر چند فرزندی شایسته برای زحمات شما نبودم ولی نامم به عنوان فرزندان بود. مادر جان! صبر پیشه کن که زهرا(س) و زینب کارشان همین بود و اگر مادرم جسد بی روح من به دست شما نرسید خوشحال باش و لبخند رضایت بر لب خویش استوار ساز که اصحاب و یاران حسین همگی مفقود بودند و حتی مزاری برای آنان نیست. مادرم! آیا زهرا(س) مزاری دارد که من داشته باشم؟ بر درگه یار شکر کن و سجده شکر بجای آور که جنازه ام به دست شما نرسیده چون آرزوی دیرینه فرزند جوانت همین است و بس.

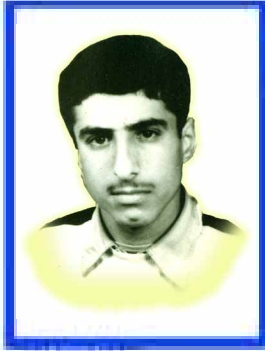
برادرانم! شما را به تقوا دعوت می کنم، مگذارید که اسلحه ام بی صاحب باشد، بیایید و بروید اسلحه ام را بگیرید و سینه دشمن را نشانه بگیرید، نه به قصد انتقام بلکه به قصد ادای دین، امیدوارم مرا ببخشید چون فکرت آنست که بدی هایی هم در حق شما روا داشتیم، آخرین لحظات عمرم را ببخشید بدی هایم در حق شما روا داشته ام.

و شما ای خواهرانم! همانند زینب باشید بر سر قبرم، تفکر کنید که زینب با سر بریده حسین چه کرد؟ شما هم همان را کنید که زینب انجام داد، به حفظ حجاب دعوتتان می کنم و بهترین هدیه من امروز به شما صبر و حفظ حجاب می باشد. اگر بدی از من به شماها رسید مرا عفو کنید. خداوند به شما صبر و اجر جزیل عنایت فرماید.

چه خوش است آن زمانی که سر به زانوی مهدی می گذارم و با وی همدرد و هم سخن می گردم. خوش است زمانی که مرهم بر زخمم می زنی و مرا پرواز می دهی.

چه می دانم شاید با شهادتم خدمتی به اسلام بکنم. خوش است آوای لیک گوین که بسویم می آیند، خونم را می خرنند. مرا یا خونم را خریدار باش تا بتوانم با تو معامله کنم و سند افتخار و دعوت نامه عشق که به نام شهادت است را از دست بگیرم. مردم عزیز و بزرگوار! جوانی دورانی است طوفانی، اگر بدی از من دیدید مرا ببخشید که لحظات آخر جان دادن است. با تقدیم احترام عبد ذلیل پروردگار - عاشق فدایی انقلابی عباس امانی هندوکلائی

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهید
قلی امیرپور

قلی امیرپور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قلی امیرپور

قلی امیرپور در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه خلیلی و پدرش اسدالله امیرپور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قلی امیرپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۵ منطقه فاو عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بائيجان شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قلی امیرپور

وصیت نامه بسیجی عاشق خدا قلی امیرپور

زنده عشق نمرده است و نمیرد هرگز / لا یزالی بود این زندگی لم یزلی

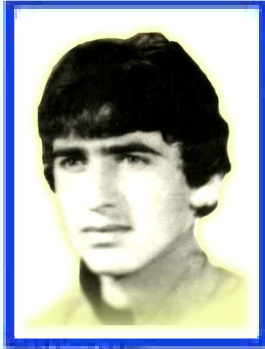
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

خیال نکنید آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خدا رزق می خورند.

ثُمَّ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ مَوْلَانَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

با سلام و درود بیکران بر خمینی رهبر مستضعفان و با امید احیا سیادت اسلام و اسلامیان تحت رهبری های پیامبرگونه امام امت برای رسیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی امت شهید پرور و با سلام بر ارواح طیبیه شهدای گلگون کفن اسلام از صدر اسلام تا این لحظات در سرزمین کربلاگونه ایران اسلامی مخصوصاً جبهه های یک هزار و دوست کیلومتری نور علیه ظلمت ممتد خط انبیاء الهی از حضرت آدم تا خاتم و از وصی اولین تا این زمان که دوران دوازدهمین جانشین برحق نبی مکرم، مهدی موعود می باشد که از شمال غربی تا جنوب غربی کشورمان بر آن فرماندهی و نظارت دارند و با آرزوی پیروزی کفر ستیزان اسلام که در دسته های چند هزار نفری به نام راهیان کربلا عازم جبهه های نور هستند و با آرزوی سلامتی قائم مقام رهبری حضرت آیت الله العظمی منتظری و با اقرار به حقانیت انقلاب اسلامی به رهبری حضرت آیت الله العظمی خمینی در راس روحانیت تشیع سرخ علوی و اقرار به اینکه جبهه دفاعیه ما در مقابل فتنه گران و فساد کنندگان عالم که از آنجمله کفار بعضی صهیونیستی به سرمداری صدام یزید می باشند ایستاده اند و با آرزوی زیارت حرم حسینی(ع).

و بعد این بنده امیدوار به رحمت و مغفرت الهی «قلی امیرپور» فرزند «مشهدی اسدالله امیرپور بائیجانی بهرستانی لاریجانی» که وصیت نمودم عقلاً و نقلاً از امور پسندیده است مخصوصاً در این موقع که لباس بسیجی یعنی لباس شرف و افتخار دنیا و حریر بهشت بر تن کرده و کمر به دفاع از حریم ناموس و شرف اسلام محکم بسته، بر خود واجب می داند به صریح قرآن شکی در مردن ندارد بر طبق آیه (کل نفس ذائقة الموت) که هر ذیحیاتی چشونده مرگ است، مطابق آیه (أَيُّهَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ) (هر کجا مرگ شما را در خواهد یافت اگر چه در مکانهای محکم باشد) بنابر این بر هر شخص عاقل سزاوار است که او لحاظ تهیه سفر آخرت خود را دیده و اسباب آسایش خود را در عالم پس از مرگ فراهم سازد. چنانکه مولی الموحدين علی علیه السلام می فرمود: تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ (مهیا شوید برای سفر آخرت، خدا رحمت کند شما را که همانا صدا زده شده اید برای رفتن آخرت) و در جای دیگر فرمود: حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا - بحساب تمام اعمال و رفتار و گفتار خود رسیدگی نمایید پیش از آن که به حساب شما رسیدگی کنند. و اینهمه سفارش برای این است که انسان توجه داشته باشد که مرگ در انتظارش است و لحظه به لحظه به مدخل آخرت و قیامت نزدیک می شود و غرق در تجملات و جلوه های ناپایدار دنیای فانی نشود.



شهید دانش آموز

محمد امیر کلایی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد امیر کلایی

محمد امیر کلایی در ۲۰ تیر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده زهره مجیدی و پدرش اسماعیل امیر کلایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد امیر کلایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۳۰ منطقه کردستان مرپوان در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قلعه کش شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد امیرکلایی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان، با سلام به پیشگاه مقدس آقا امام زمان مهدی موعود امام مهدی قائم منتظر (عج) و با سلام بر نائب برحقش امام بزرگوار، رهبر ایران و مسلمین جهان و با سلام بر رزمندگان سلحشور اسلام که جان خود را در راه خدا هدیه می دهند و با سلام بر شهیدان گلگون کفن کربلای حسین و کربلای ایران و با سلام بر خانواده های پاک شهدای ایران و صابرین کربلای ما. به نام خدای حکیم و علیم. به نام آن خدائی که ما را آفرید و به ما جان داد و به ما عقل داد تا حق را از باطل تشخیص بدهیم. به نام آن خدائی که راه راست و درست اندیشیدن را به ما آموخت. به نام آن خدائی که چراغ هدایت را در نزد ما بندگان گناهکار آورد تا به وسیله آن چراغ، از ظلمت پی به روشنی ببریم.

با سلام و درود بر تو ای مادر عزیز و بهتر از جانم و با درود و سلام بر تو ای خواهرانم.... و با درود و سلام بر شما ای برادران عزیزم (حسین و محمود و ملک جان) و با درود و سلام بر شما. چون یک عملیات بزرگی در پیش داریم با خودم گفتم که وداع نامه ای برایتان بنویسم که هم خاطر م جمع باشد و هم یک وصیتی باشد برای شما. سخنم را با تو ای مادر عزیز شروع می کنم. مادر جان! هر چند دلم می خواهد پس از چند ماه که در کربلای ایران در سفر بودم تو را زیارت کنم، شاید این زیارت تا ابد طول بکشد و شاید موفق به دیدارت شوم. اما مادر جان! در خلوتگاه پایگاه شهید مظلوم بهشتی در گوشه ای تنهای تنها این سخنان را با دلی آغشته به خون و با قلبی آکنده از مهر و محبت شما می نویسم که شاید دیگر چهره پرفروغ را نبینم. مادر عزیزم! شاید تحمل هجرت مرا نداشته باشی ولی بنگر به خانواده های شهدای دیگر که چگونه به شهید شدن عزیزانشان افتخار کردند. مادر! امروز خانواده های شهدا بر دیگران ارجحیت دارند و مقام و منزلتی در روز قیامت دارند و تو مادر صبر کن، تحمل کن. مادر جان! مبدا با شهادت من، تو گریهات بلند شود و دشمن بشنود و خوشحال شود، گریه کن ولی آهسته. مادر جان! خدا می داند که با نوشتن این کلمات قلب و روح من پیش شماست که شما بعد از من چه خواهید کرد؟ آیا آبروی اسلام را با مقاومت و صبرتان حفظ می کنید یا اینکه با حرف های زننده باعث شرمندگی من می شوید؟ مادر جان! امروز اسلام احتیاج به خون دارد و آن هم خون پاک عزیزان رزمنده. مادر! بنگر به بدن پاره پاره حسین (ع) و در کردستان به یادآور بدن دو تن عزیزان اسلام باهنر و رجائی را. مادر جان! همه اینها رفتند و ما کنه کاران ماندیم. آخر تا کی باید پیش شما باشیم، باید یک روزی توشه آخرت بر پشت ببندیم و سفر کنیم. مادر جان! وداع می کنم با تو با قلب شکسته. وداع می کنم با تو با کاغذ و قلم. وداع می کنم با تو از فرسنگ های دور. وداع می کنم با تو برای خدا، دیدار ما باشد روز قیامت. انشاء الله. مادر جان! اگر بعد از من تو به کربلای حسین رفتی سلام مرا به آقا برسان و بگو یک غلامی داشتم و در راهت داده ام. مادر جان! برادرانم را هم در جهت اسلام بکار گیر و آنها را به جنگ با کافران بفرست. خدا نگهدار. مادر جان! اگر چه تو را در این نامه خواندم زیرا پدر ندارم. خواهرانم و برادرانم درودتان باد. خواهرانم! اگر چه برادر بزرگ و عزیزتان برای همیشه از پیش شما هجرت کرد و قلبتان را شکست، شما را به خون عزیزان رزمنده قدری تحمل نمایند و صابر باشید زیرا که خدا صابران را دوست می دارد. خواهرانم! اگر چه در موقع آمدن به جبهه تو را ندیدم و بدون اجازه تو آمدم و تو بعدا متوجه شدی ولی ناراحت نباش. اگر تو مرا ندیدی خدایت مرا دید که با چه شور و شوقی عازم شدم. خواهرم و خواهرزاده ها و برادرانم! شما را وصیت می کنم همیشه در خط امام باشید، همیشه حامی امام باشید، مبدا با شهادت من شما از اسلام برنجید. مبدا خدای نکرده زیانتان از دستتان خارج و چیزی بگوئید که دشمنان را خوشحال کند. خواهرانم! با دوری من قدری از مصیبت های زینب (س) را خواهید فهمید. بنگرید بر مصیبت های زینب و اسرا... دوری برادران و عزیزان و ناله بچه های کوچک و آوارگی همه اینها و گرفتاری های این بانوی بزرگ بود ولی دست از خدایش برنداشت و همچون کوهی استوار بود. ولی خواهرانم! شما بعد از من آواره نمی شوید بلکه مورد احترام قرار خواهید گرفت و شما افتخار جامعه خواهید بود و روز قیامت سربلند هستید. شما حالا می توانید ذره ای از بدبختی های زینب را لمس کنید. آری خواهرانم! شما عزیز خواهید شد. وداع می کنم با تک تک شما خواهرانم و خواهرزاده هایم در موقعی که در دیدارتان هستم. وداع می کنم با شما و در موقع اعزام شما را ندیدم و دیدار ما روز محشر انشاء الله. و اما برادرانم! شما باید قوی و استوار باشید. ناملايمات زندگی را با بازوان فولادین خود خرد و ذره ذره کنید. شما باید پرچم و سلاح به زمین افتاده مرا بر دوش گیرید و بر خصم زبون بتازید. شما باید فداکاری کنید برای اسلام، تا این دین مقدس به رهبری امام خمینی همیشه سربلند و پیروز باشد. شما باید قلب و روح خود را آمیخته با اسلام کنید. شما فردا باید علم اسلام را بر تارک کاخ های ظلم و ستم برافراشته نگهدارید. آری برادرانم! جنگ، جنگ است و شرف و عزت من در گرو همین جنگ است. باید جنگید و مبارزه کرد و خون داد و پیروز شد. برادران عزیزم! خون شهدا باعث این می شود که اسلام زنده باشد و شما همیشه سربلند باشید. آری امروز کشورهای جهان غرب و شرق از دلاوری های عزیزانمان دست به دهان برده اند و این کشور لرزه بر اندام آن دشمنان خائن انداخته است، زیرا آنها با اسلام طرف هستند. و در آخر وداع نامه ام را زمانی به پایان می برم که دلم و قلبم در پیش شماست. سلام گرم و صمیمانه مرا به همه فامیلانم دوستانم و دیگران برسانید. امیدوارم که همیشه در خط امام باشید و این رهبر عزیز را دعا کنید. انشاء الله. این نامه را در یکی از مراسم های من می توانید بخوانید، هفت یا سوم. روز شنبه ساعت ۱۰ بامداد - پایگاه شهید بهشتی - ۱۳۶۲/۰۶/۲۰

آن که همیشه در فکر شماست و جانش را برای امام عزیز و اسلام فدا نمود.

محمد امیری. والسلام.



شهدای دانش آموز

قربانعلی امینی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربانعلی امینی

قربانعلی امینی در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا کیانی و پدرش عسگری امینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قربانعلی امینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۱ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم به صورت و گلو شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کچب کلوا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۵۰»

قربانعلی امینی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

گمان نبرید آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد پروردگار خود روزی می خورند.

«قرآن کریم»

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

با درود و سلام بر روان پاک شهدای صدر اسلام و شهیدان کربلای ایران وصیتم را آغاز می کنم. خواهران گرامی، پدر و مادر مهربانم! آگاه باشید که بازگشت همه بسوی خداست، پس باز گردید به سوی خودتان، خودتان را دریابید تا خدای خود را بشناسید. وظیفه سنگینی داریم باید از خون بیش از ۷۰ هزار نفر پاسداری کرد، باید اسلام عزیز را زنده نگه داشت. ببینید چه گرگهایی برای نابودی اسلام دندان تیز کردند، شما را بخدا قسم می دهم که به رهنمودهای امام گوش کرده و آنها را در عمل و زندگی سرمشق خود قرار دهید و برای او دعا کنید تا به عمرش افزوده گردد که واقعا انسانیت از او آباد است.

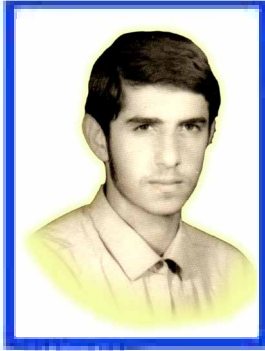
پدر و مادر عزیزم! با سلام از شما خواهانم که نماز و روزه را ترک نکنید، همیشه بیاد خدا باشید. علی (ع) می فرماید: بخدای کعبه رستگار شدم. امام صادق (ع) می فرماید: خدایا به ما توفیق عنایت کن تا در راه تو کشته شویم. مادر! شما را بخدا قسم می دهم که مرا حلال کنید. پدر عزیزم! ناراحت نباشید زیرا من هدف مشخصی داشته ام و برای رسیدن به هدفم هیچ سدی نمی تواند در جلوی من مقاومت کند. هر وقت ناراحت شدید برای سرور آزادگان امام حسین (ع) گریه کنید، که در زمانی که نه قلم بود و نه دفتر ۷۲ تن یارانش خون خود را جوهر و زمین را کاغذ قرار دادند و نوشتند؛ مرگ سرخ بهتر از زندگی ننگین است. پدرم! هر وقت دیگر نتوانستی بروی زمین کار کنی آن را به کسی بدهید که اولاً هیچگونه زمین زراعتی نداشته باشد، ثانیاً کشاورز باشد، که در منطقه خودمان از این افراد زیاد است.

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی



شهید دانش آموز محمد رضا انصاری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا انصاری
محمد رضا انصاری در ۷ مهر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه دنیوی
و پدرش غلامحسین انصاری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مقتدایی و شریعت زاده و دبیرستان
شهید رجایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل
و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد رضا انصاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۱ منطقه فاو عملیات والفجر ۸
در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد رضا انصاری

بسم الله الرحمن الرحيم

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا - همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و از آن متفرق نشوید.

با درود و سلام به یگانه منجی بشریت حضرت صاحب الزمان (عج) و با درود به امام امت این قلب تپنده ملت شهید پرور ایران و با سلام به رزمندگان کفر ستیز جبهه جنگ و با سلام به خانواده‌های شهدا و مجروحین و معلولین جنگ تحمیلی و با سلام به مردم هزار سنگر آمل:

اینجانب محمد رضا انصاری فرزند غلامحسین به عنوان یک خدمتگزار چند نکته سفارش‌هایی دارم که می‌خواهم به حضور شما مردم شهید پرور آمل برسانم ولی قبل از اینکه مطالبم را بیان کنم باید یادآور شوم که من کوچکتر از آنم که به شما مردم شهید پرور نصیحت کنم ولی از آنجا که هر رزمنده باید وصیت نامه‌ای داشته باشد من از این لحاظ می‌خواهم چند نکته‌ای را بیان کنم. اولاً اینکه باید بگویم که شما مردم باید بیشتر در صحنه انقلاب حضور داشته باشید و نگذارید دشمنان داخلی که همان منافقان باشند دست به جنایت‌هایی بزنند و باعث لکه‌دار کردن انقلاب‌مان بشوند و ثانیاً اینکه شما مردم باید بیشتر با دولت جمهوری اسلامی همکاری نمایید و مملکت‌مان را از روابط خارجی نجات دهید و بیشتر تلاش کنید و در کارهایتان خود کفا باشید و خود را با کمبودهای جامعه وفق دهید و کسانی که در جامعه نق می‌زنند دهان آنها را ببندید و باید از خدا شکر کنید که در این موقعیت این همه برکات خداوند منان بر ما ارزانی داشته است و به قول امام امت که این جنگ برای ما یک نعمت است و ما باید خدا را سپاسگزار باشیم. ثالثاً باید عرض کنم که نماز جمعه را ترک نکنید و دست از امام بردارید و همیشه باید دعا گوی امام امت باشید، به حقیقت که خداوند این نعمت را بر ما ارزانی داشته و ما باید بیشترین استفاده را از این موقعیت بگیریم. رابعاً اینکه شما مردم به خانواده‌های شهدا احترام کنید و در بیشتر وقت به دیدارشان بروید و آنها را از دلتنگی و غمگینی برهانید چونکه آنها بهترین افراد خانواده‌شان را از دست داده‌اند پس بیشتر به عیادت آنها بروید. خامساً اینکه همانطوری که شما می‌دانید مسئله اصلی جنگ است، باید آن را فراموش نکنید و بلکه هر موقع باید وفادارش باشید و با فرستادن فرزندان‌هایتان به جبهه به ابر قدرتهای شرق و غرب بفهمانید که مردم ایران دست از انقلاب‌شان بر نمی‌دارند.

چند جمله با پدر و مادر و دوستان: از پدر و مادرم می‌خواهم که در عزایم بیش از حد گریه نکنند و مثل علی (ع) و حضرت زینب استقامت داشته باشند و از برادرم می‌خواهم که فعالیتش را در انجمن اسلامی زیادتر کند و بیشتر نوجوانان محله را جذب به انقلاب کند. و از خواهرانم می‌خواهم که تنها کاری که می‌تواند موجب شادی روح شهیدان بشود، حجاب اسلامی‌شان را حفظ کنند و مثل زینب وار به جامعه وارد شوند. و از انجمن اسلامی محله خود و دیگر انجمن‌ها می‌خواهم که بیشتر تبلیغات کنند و مردم را بیشتر با انقلاب آشنا کنند و از دوستان می‌خواهم که دست از دانش و علم بردارند و همچنین از پسرخاله‌ها می‌خواهم که بیشتر درس بخوانند و خلاصه اینکه سلام مرا به دوستانم و آشنایان برسانید.

و مرا در امام زاده ابراهیم دفن کنید.

وصیت‌نامه محمد رضا انصاری



شهید دانش آموز غلامحسین بابکی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامحسین بابکی
غلامحسین بابکی در ۶ آبان ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
دماوند استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نرگس جورسرا
و پدرش علی اکبر بابکی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید غلامحسین بابکی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۴/۱۹ منطقه شوش دانیال در اثر
اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۵۴»

غلامحسن بابکی

بسم رب الشهداء و الصدیقین - بنام خداوند شهیدان و راستگویان

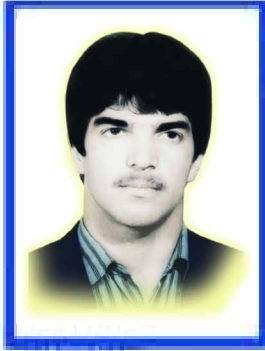
بنام خداوند هستی بخش انسان، سیاه و سفید، کافر و مسلمان و اما برای کافر در روز پاداش سخت مجازات فراهم آورده است، حال آنکه برای مسلمان به نسبت اعمال نیکو و حسنۀ صالح آنها را از لذایذ بهشتی برخوردار می گرداند.

بنده شهید غلامحسن بابکی محصل سال سوم رشته اقتصاد دبیرستان آیت الله طالقانی فرزند علی اکبر ساکن شهرستان آمل هدفی را که داشتم دنبال کردم و آخر به هدفم که همان شهادت باشد رسیدم. زندگی ما که خدمتی به اسلام و مسلمین نکرد بلکه مرگ ما خدمتی به اسلام باشد. از تمام مردم ایران اعم از مسلمان و غیر مسلمان تقاضا دارم امام را رها نکنند و خدای نکرده به دامان شرق و غرب پناه بیاورند مثل این گروهکها و عمرشان هم مثل حباب روی آب است بزودی خواهد ترکید، همانطور که عمر جهان خواران به پایان خواهد رسید. از برادرانم تقاضا دارم همانطور که من قلم را کنار گذاشته و اسلحه بدست می گیرم اگر زمانی اسلحهام به زمین افتاد از زمین بردارند و سینۀ خصم را سوراخ بکنند. زیاد مزاحمتان نشوم، در پایان باز هم عاجزانه از شما می خواهم نه تنها من بلکه هزاران شهید می خواهند که دنباله روی خط ولایت فقیه که همان اسلام ناب محمدی است باشند و با گروهها قاطعانه رفتار بکنند. خداحافظ شما.

درود بر رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی و درود بر روان پاک شهیدان اسلام.

مرگ بر صدام و گروهک های صدامی

وصیت نامه شهید بابکی



شهدای دانش آموز

شجاع باقی پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شجاع باقی پور
شجاع باقی پور در ۲۰ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بتول علی نسب
و پدرش صالح باقی پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس طالقانی و ابن سینا و دبیرستان طبری رشته
تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید شجاع باقی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه در اثر اصابت
ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور آمل
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شجاع باقی پور

به نام خدا

با نام آنکه هستی را آفرید و آرامبخش دلهاست. به نام آنکه آسمانها و زمین را آفرید و انسان را اشرف مخلوقات قرار داد تا انسان راه اطاعت را انتخاب کرده و آزادانه و مردانه زندگی کند، به نام هستی بخش جهان و جهانیان. با درود و سلام بر سرور شهیدان امام حسین و انتظار مومنان مهدی موعود و با سلام و درود فراوان به خدمت والدین عزیز و گرامی که ما را بزرگ کرده و به دست سرنوشت و مشیت الهی سپردند. ای کسانی که می خواهید در زندگی آزاد و سعادتمند باشید من کوچکتر از آنم که به سروران و اساتید محترم وصیتی نمایم اما من باب یادآوری عرض می شود که هر ملتی حتی اگر دین نداشته باشد از تجاوز بر خاک مملکت خود سکوت نمی کند، حال آنکه راه ما حق و حقیقت است و راه دشمن ظلم و ستم. ای ملت عزیز و گرامی! سعی کنید هر چه بیشتر به جبهه های حق علیه باطل بشتابید تا حق خود را و خاک خود را از دشمن پس بگیرید تا زودتر از این گرفتاری رها شده و بیشتر به کار و زندگی خود و کشورتان بپردازید. به قول امام حسین اگر دین ندارید لاقلاً در دنیا آزاده باشید، (یا سمندر باش یا پروانه باش / چون به وقت سوختن افتاده ای مردانه باش) ای ملت! با ایثار کردن جان و مال خویش آسایش زندگی فرزندان و نوادگان خویش را فراهم سازید.

وصیتی که به خواهران متعهد و محترم دارم اینست که همیشه حفظ شخصیت بنمایند و حجاب خود را حفظ کرده تا عاطفه مادری در شما از بین نرود و مثل کشورهای متمدن و مدرن امروزی از مسیر زندگی خوش و آرام منحرف نشوید. خدمت مادران گرامی و عزیز و دلسوز عرض می شود که اینقدر ناله و زاری نکنند تا روحیه خود را ببازند. مادران! از اینکه فرزندان را اینقدر عاشقانه دوست دارید نهایت تشکر را می نمایم ولی مرگ روزی فرا خواهد رسید چه بهتر که که شرافتمندانه باشد. مادران و پدران! زندگی گذرا است، پایان همگی مرگ است، مرگ حق است، پس چرانجنگیم و نمیریم؟ پدر و مادر خوب مهربانم! از اینکه همیشه باعث کسالت و بدبختی تان بوده ام با بزرگواری خودتان مرا مورد عفو قرار دهید می دانم فرزند خوبی برای شما نبودم و هیچ وقت اقیانوس محبت های شما را جبران نکرده ام. می دانم که خیلی نسبت به شما کاهلی نموده ام، خلاصه از اینهمه گرفتاری که برای شما درست کردم معذرت می خواهم و حلالیت می طلبم ای مادر که شیرت را و مایه جانت را به حلقم ریختی و با خون دل مرا بزرگ کردی و هیچ ثمری ندیدی، مرا ببخش. مادر جان! از شما یک خواهش دارم و امیدوارم که چیز زیادی از شما تقاضا نکرده باشم؛ مادر جان! سعی کن در تربیت فرزندان یعنی خواهران و برادرم کوشا باشی چون بهترین ارث والدین برای فرزند ادب می باشد. پدر جان! از اینکه هیچوقت تو را درک نکرده ام مرا عفو کن.

و وصیتی که به دوستان دارم اینست که سعی کنند مسیر زندگی آینده را در جوانی تعیین کرده و همیشه در زندگی جوانمرد و ایثارگر باشید تا در زندگی خوشبخت و سعادتمند باشید. ای دوستانی که برایم چون برادر بودید! سعی کنید در همین سنین جوانی زندگی را دریابید عمر چند صباحی بیش نیست حداکثر استفاده را از این گذرگاه نمائید. سعی کنید در لحظه لحظه زندگیتان خوشبخت باشید البته به این معنی که خوش نگذارید سعادتمند واقعی باشید، هیچ کس را از خود نرنجانید. ای دوست عزیز! تا توانی دلی بدست آور دل شکستن هنر نمی باشد. همیشه مرد باشید و مردانه زندگی کنید و با آن بجنگید تا پیروز شوید.

در خاتمه اگر خدمت سروران و اساتید و برادران و خواهران محترم بی ادبی نمودم - و چند مطلبی که به نظر این حقیر رسیده را یادآوری نمودم - عذر می خواهم. ای مردم! همیشه و در همه حال به یاد کسی باشید که تمام هستی وجودش در اختیار اسلام است. دیگر عرضی ندارم فقط اگر این دیار فانی را وداع گفتم خواهشمندم که مرا در امامزاده ابراهیم آمل مدفون نمائید. با تشکر - فدای همه کسانی که انسان وار زندگی می کنند.

شجاع



شهید دانش آموز

علی اکبر بزرگر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر بزرگر
علی اکبر بزرگر در ۳ آبان ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گلپهار فتاحی
و پدرش قریب رضا بزرگر پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اکبر بزرگر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۶/۳۰ منطقه کردستان مریوان در
اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای هارونکلا شهرستان شهید پرور آمل
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اکبر بزرگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - بنام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (سوره حجرات آیه ۱۵) مومنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و پس از آن هیچ شک و ریب به دل راه ندادند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند، اینان به حقیقت راستگویان عالمند. (قرآن مجید)

با سلام به پیشگاه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و نایب برحقش امام امت خمینی بت شکن، و سلام بر خاتم انبیاء حضرت محمد (ص) و امامان (ع) و سلام و درود بیکران بر شهدای عزیز و گرانقدر اسلام از کربلای حسینی تا کربلای خمینی، که با نثار خون خود درخت تنومند اسلام را آبیاری کرده‌اند و اسلام عزیز را حیاتی تازه بخشیدند و حقیقت قرآن مجید را زنده کردند و امت محمدی را سرفراز و سربلند و آبروی تمامی مسلمین را در جهان و آخرت شدند.

و درود فراوان به رزمندگان کفر ستیز اسلام که می‌روند با رزم بی‌امان و خستگی ناپذیرشان ریشه کفر و نفاق و فساد را در سراسر عالم برای همیشه محو و نابود سازند و زمینه را برای ظهور حجه حق (ع) آماده سازند. و سلام بر خانواده‌های معظم شهدا که فرزندان هم چون علی اکبر و عباس گونه تربیت کرده‌اند و سلام بر شما امت فداکار و مخلص که با استقامتتان دشمنان قسم خورده اسلام را از غرب و شرق به لرزه انداختید، امروز شما به عنوان ابر قدرتی معنوی و امتی الگو و نمونه در سطح جهان معرفی شده‌اید. باشد که این سعادت عظیم و بس ارزنده تا ابد به یاری خداوند منان در شما مستدام یابد. و مَنْ جَاهَدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدْ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (سوره عنکبوت آیه ۶) ای مومنین! این نکته را همیشه به یاد بسپارید که اهل اسلام برای جنگیدن نیامده است بلکه برای انسان سازی آمده است. اینجانب علی اکبر بزرگ فرزند غریب رضا متولد سال ۱۳۴۶ ساکن هارون کلا، نکاتی را به عنوان وصیت نامه خود می‌نویسم که بعد از من یادبودی در نزد شما باشد، سلام و درود به پدر و مادر عزیز و مهرانم که با رنج و مشقت مرا بزرگ کردند و مرا فردی مفید برای جامعه ساختند تا برای اسلام و قرآن فدا شوم. پدر و مادر مهرانم! نمی‌دانم که چگونه از زحماتی که شما از دوران کودکی که چشم به جهان گشودم تا به حال برایم کشیدید و الآن دور از فرزند خویش هستید تشکر کنم، از خداوند منان می‌خواهم که به شما صبر عظیم و اجر جزیل عنایت بفرماید. پدر و مادر عزیزم، برادران و خواهرانم و بستگان و دوستانم! اگر من شهید شدم برای من گریه نکنید که دشمن با گریه و زاری کردن شما یک روحیه عالی و تازه پیدا می‌کند و بیشتر خوشحال می‌شود، اگر راست می‌گویید و برای من گریه و زاری می‌کنید پس سلاح را برگیرید و نگذارید سلاح و سنگرم بدون یاور باشد و برای من گریه می‌کنید، اگر راست می‌گویید عمل کنید. خون سرخ من بر روی زمین کردستان ریخته شده و نگذارید که خون من خشک شود و اگر خون شهدا خشک شود، درخت اسلام خشک شده است. پس نگذارید درخت اسلام خشک شود، شما هم خون بریزید برای اسلام. برادرانم! برای جنگیدن با کافران و منافقان و ستمگران به جبهه نروید، همانطور که من برای جنگیدن با کافران و منافقان به جبهه نیامده‌ام بلکه برای اطاعت از امر خدا آمدم که اطاعت از دستور خدا همانا جنگیدن با کافران و منافقان است. برادران و خواهران عزیز و مسلمان! قدر خانواده‌های شهدا را بدانید همانطوری که قدر پدر و مادران را می‌دانید، سعی کنید اول معلم و دوم دانش آموز باشید برای دیگران، نه اینکه فردی بی‌بار باشید برای دیگران، معلم باشید تا وقتی که دیگران چهره نورانی شما را نگاه می‌کنند عبرت بگیرند و خودشان را دانش آموز شما بدانند. خواهران من! سعی کنید حجاب خود را حفظ کنید و پوشش بدنی داشته باشید. بدنال چشم چرانی نباشید. ای عزیزان دست از امام بر ندارید و مانند کوفیان نباشید که در روز عاشورا امام حسین (ع) سرور و سالار شهیدان را تنها گذاشتند و حسین (ع) مظلومانه شهید شدند. برادران انجمن و شور! شما هیچ وقت از مسئولیت خود کناره گیری نکنید و نقشی که شما دارید، چون نقش انبیاء و امامان است و تبلیغ کنید تا جوانان را از گمراهی نجات دهید. برادران! به جبهه بروید و انقدر در کردستان بمانید تا شهید شوید. ای جوانان! نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد. ای جوانان! مبادا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی‌تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین (ع) و با هدف شهید شد. ای مادران! مبادا از رفتن فرزندان در جبهه‌ها جلو گیری کنید که فردا در محضر خدا نمی‌توانید جواب زینب را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را داشت. همه مثل خاندان وهب جوانان تان را به جبهه‌های نبرد بفرستید و حتی جسد او را تحویل نگیرید، زیرا مادرش فرمود: سری را که در راه خدا داده‌ام پس نمی‌گیرم. ای برادران! مثل حنظله باشید که او تازه داماد شد و یک شب بیشتر در خانه نماند و فردای آن روز بدون غسل شهید شده است و ملائکه او را غسل دادند. برادران! استغفار و دعا را از یاد مبرید که بهترین درمان‌ها برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن و خوشبختی ابرقدرت‌هاست. و حضور خودتان را در جبهه‌های حق علیه باطل ثابت نگهدارید تا شهید شوید. در شخصیت امام بیشتر دقت کنید و سعی کنید عظمت او را بیابید و خود را تسلیم او سازید و صداقت و اخلاص خود را همچنان حفظ کنید. اگر فیض شهادت نصیب گشت آنانکه پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت او اعتقاد ندارند بر من نگریند، و بر جنازه من حاضر نشوند. اما باشد که دماء شهدا آنان را نیز متحول سازد و به رحمت الهی نزدیکشان کند. در آخر سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید و بگوئید که تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد، با خدا پیمان می‌بندم که در تمام عاشوراها و در تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم و سنگر او را خالی نکنم تا هنگامی که همه احکام اسلام در زیر پرچم اسلامی امام زمان (عج) به اجرا درآید. و مادر عزیزم! در شب‌های جمعه به مزارم بیا و روحم را شاد کن و هیچ وقت شب‌های جمعه مزار شهدا را فراموش نکنید و مرا در نزدیکی دوستم (فرضعلی قاسمی) دفن کنید.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته - ۱۳۶۴/۰۴/۳۱ - علی اکبر بزرگ



شهید دانش آموز

حسن بزرگی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن بزرگی

حسن بزرگی در ۹ تیر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طلعت گرجی زاده و پدرش معصوم بزرگی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن بزرگی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در درگیری های جنگل با منافقان شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۱۷ منطقه جنگل آمل در اثر اصابت گلوله مستقیم در درگیری با منافقین شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۶۰»

حسن بزرگی

بسم الله القاسم الجبارین

وصیت نامه اینجانب حسن بزرگی مورخه ۱۳۶۱/۰۱/۱۴

پدر و مادر گرامیم! به خاطر زحماتی که برای من متحمل شده‌اید از شما تشکر می‌کنم و زحماتتان را از یاد نمی‌برم. پدر و مادر! از اینکه شهید شوم هیچ‌گونه ناراحتی برایم نباید داشته باشید زیرا آن زمان گذشته که مثل بقیه افراد پیش پدر و مادر فقط باشم. اگر چنین کنم پس به کمک اسلام چه کسی باید بشتابد؟ من منتظر کاروانی بودم که آن کاروان به سوی الله حرکت کند تا بوسیله‌ی این کاروان بروم ولی بعد از مدت‌ها انتظار، کاروانی به رهبری نایب بر حق امام زمان، روح خدا، امام خمینی از خاک ایران بسوی الله حرکت کرده که بعد از تقاضایی مرا به همراه خود حرکت داد و در همین حال که این وصیت نامه را می‌نویسم از خداوند درخواست می‌کنم که مرا به هدفم که شهادت در راه اوست برساند.

باید بقیه برادران را طوری تربیت کنید که حزب الله خالص باشند و دیگر اینکه باید هر یکی از برادران و خواهران من جای مرا پر کنند و به احادیث پیامبر اکرم توجه کنید، من جمله * ((همانطور که شما دوست ندارید فرزندانان عاق شما باشند شما هم نباید عاق فرزندان خویش باشید)) و انتظاری که از ملت شهید پرور ایران دارم اینست؛ رهبر انقلاب اسلامی را که رهبریت عظیم الشان که خدای تعالی به ما مسلمانان ارزانی بخشیده کمک کنید تا هدفش را که همان زنده کردن آیین اسلام و سعادت بشریت است، برسد و شعار مرگ بر آمریکا و خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار، یادتان نرود.

و از افراد با سواد جامعه‌ام خصوصاً افراد هم سن و سال من می‌خواهم که کتاب‌های آقای مطهری و دستغیب و آقای بهشتی و

خامنه‌ای را خوب مطالعه نمایند و از حزب جمهوری اسلامی که خون بها و تلاش آقای بهشتی و دیگر همسنگران‌ش بارور شده نهایت پشتیبانی را بنمایند.

خواهان سعادت شما، حسن بزرگی



شهادت
آموز شهید

هادی پزآوند

هو شهید

زندگی نامه شهید دانش آموز هادی پزآوند

هادی پزآوند در ۲۷ اسفند ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش لیلا رضایی و پدرش محمد پزآوند پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی و حوزه علمیه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید هادی پزآوند در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۰/۱۱ منطقه کردستان مریوان در اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

هادی پژاوند

بسم رب الشهداء و الصدیقین

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید،

بلکه آنها زنده هستند و در نزد خدای خویش روزی می خورند. قرآن کریم

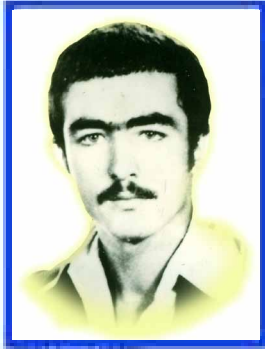
به نام خدا و به نام او که همه چیزم از اوست و رفتنم به سوی اوست. با درود و سلام بر منجی انسانیت، بت شکن قرن، حامی مستضعفان، دشمن مستکبران، موسی عصر، ابراهیم زمان امام خمینی و با درود و سلام بر شهدای صدر اسلام تا شهدای گلگون کفن جنگ تحمیلی و با درود و سلام بر تمامی معلولین و مجروحین جنگ تحمیلی و با درود و سلام بر امت شهید پرور ایران بالاخص امت شهید پرور شهرستان هزار سنگر (امل)

مادر مهربانم! سلام مرا بپذیر و مرا حلال کن، مبادا از فقدان من گریه کنی، مادر جان! افتخار کن که فرزندت در راه خدا به این مقام بزرگ رسید و من هم افتخار می کنم که در دامن همچون مادری پرورش یافتم و در راه خدا به این مقام پر افتخار نائل گردیدم و این خیر باید شما را مثل آن روزی که دیده به جهان گشودم خوشحال کند تا چشم دشمنان اسلام، قرآن، امام و روحانیت را کور کند. مادرم! مثل کوه باش و چون کوه استقامت کن، لحظه ای از نام و یاد خدا غافل نباش، در راه دین خدا بکوش که هر چه بکوشی باز کم است. مادرم! گریه نکن و بخند و خوشحال باش زیرا من مقلد و مرید امام بودم و بعد از شهادتم تا می توانید گریه و زاری نکنید.

و اما پدر عزیزم! امیدوارم که مرا حلال کنی و ببخشی و با استقامت و صبر و شکیبایی از انقلاب اسلامی دفاع کن، مبادا روحیه خود را ببازی و دشمنان اسلام را شاد کنی و تا آنجا که می توانی از اسلام و روحانیت دفاع کن، مبادا تو ذره ای برای من اشک بریزی چون باعث ناراحتی من می شود. و تو ای خواهرم! زینب زمان باش و در راه خدا مبارزه کن و تا آخرین قطره خونت از اسلام دفاع کن. ولی انتظاری که از ملت دارم این است که لیبرالها و ملی گراها و جبهه منافقین و مشرکین و غرب و شرق گراها را شناخته و با آنها مبارزه کنند و نگذارند که آنها شما را به طرف غرب یا شرق ببرند. ای امت شهید پرور ایران! قدر این رهبر عزیز که جانم به فدایش را بدانید و به حرف هایش گوش دهید و سخنانش را مو به مو عمل کنید. آری برادرانم! من سربازم، سربازی که از دشتهای سرسبز شمال گرفته تا هوای گرمسیر خوزستان آدمم که به جهانیان ثابت کنم که اسلام فرزندانانی دارد که از مکتبش و از ناموسش دفاع کند و بله سربازم سربازی که می خواهد پرچم اسلام را در سراسر جهان به اهتزاز درآورد تا با خون خودم این مزدوران امریکائی را بیرون کنم. چون مولای من علی (ع) می فرماید: ذلیل مردان کسانی هستند که بیگانه ای بر کوچه و خیابان آنها تاخت و تاز کند. من هم امروز فرمایشات مولا و صاحبمان ولی عصر (عج) و رهبر کبیر انقلاب امام خمینی را تا پای جان انجام می دهم چون مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد. برادرانم! بهترین راه، راه خداست. پوینده و جوینده این راه باشید. از پدر و مادر می خواهم که مجلس عزاداری را سنگین نگیرند و هر چه ساده تر برگزار شود. چون ما هم جمعی از فقرا هستیم و مجلس طوری باشد که عزاداری نباشد، عروسی باشد.

و در آخر وصیتنامه به پدر و مادر و خواهر و برادران و عزیزان من؛ مگر بچه های شما با دیگران فرق دارند؟ انتظارم از پدر و مادر، خواهران این است که: ۱- در مرگ من ماتم نگیرید، در نظر داشته باشید برادرانی در کردستان و مکان های دیگر با چه وضعیتی شهید شدند. ۲- همیشه گوش به فرمان امام باشید و از این نعمت گران بهایی که خداوند نصیب ما کرده حداکثر استفاده را بنمایید. ۳- همیشه به یاد مستمندان باشید و برنامه زندگی را طوری تنظیم کنید که بجای نشست و برخاست با افراد منافق و فرصت طلب، با کسانی معاشرت کنید که دلسوز انقلاب باشند. ۴- همیشه نماز خود را بخوانید و با خلوص نیت روزه بگیرید (امام خمینی) زکات دهید، امر به معروف و نهی از منکر نمایید و حجاب اسلامی خود را حفظ نمایید چون که حجاب تو ای مادر و ای خواهر کوبنده تر از خون من می باشد. تنها خواهش من این است که مرا در امام زاده ابراهیم امل دفن کنید. والسلام - به امید پیروزی رزمندگان اسلام - شعار همیشگی؛ خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار شعار مرگ بر امریکا یادتان نرود. چرا از شهادت می ترسید مگر کودکی سراغ دارید که از پستان مادرش بترسد؟ ای امت حزب الله اگر دنبال خون حسینی می گردید در رگ های خمینی بجوئید. شهید جمهوری اسلامی ام مادرم، مادرم

کفن بیوش بر تنم مادرم مادرم



شهید دانش آموز

عباس تبریزی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباس تبریزی
عباس تبریزی در ۶ بهمن ماه سال ۱۳۳۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره
حیدریان و پدرش محمدرضا تبریزی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

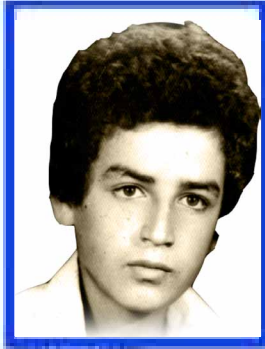
شهید عباس تبریزی در حوادث انقلاب اسلامی شرکت داشت و سرانجام در تاریخ
۱۳۵۷/۱۱/۲۲ منطقه کلانتری ۶ تهران (میدان بهارستان) در اثر اصابت تیر به پشت توسط
دژخیمان شاهنشاهی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عباس تبریزی

بسم الله الرحمن الرحيم

عباس با دوستان در رژیم خفقان پنهانی در جستجوی دانستن و آگاهی بوده و آنی از مبارزات مخفی آزادی خواهانه به همراه دیگر انقلابیون از پای نمی ایستاد. در دبیرستان و در اجتماع جوانان از تبلیغات وطن پرستانه بر ضد رژیم و مزدوران غفلت نمی کرد. در ماههای اوج گیری مبارزات و راهپیمائی ها تمام نیروی خلاقه را متشکل و به فتوای امام در مقابل مزدوران دولتی سرسختی و به جنگ و گریز ادامه می داد تا جائیکه در مواردی برای عقب نشینی و هجوم در خیابان ها و کوچه پس کوچه ها کارد را فلج می کرد و استعداد غریبی در اینکار به خرج می داد و موقعی که جوانان را بر ضد رژیم متشکل می کرد زمان را برای ضربه زدن و گنج کردن دشمن مزدور مناسب و آنها را راحت نمی گذاشت. تا اینکه شایع شد که رهبر بزرگ امام امت عازم تهران خواهند شد. فوراً با یک ساک به پیشواز امام، عازم تهران گردید و بلافاصله بایکی از دوستان در جنوب شهر خانه گرفت و بعد از چند روز با مبارزات پیگیر توانست یک قبضه اسلحه ۳-۵ به دست بیاورد و به آرزویش رسید و خود را قاطی پرسنل نیروی هوایی و دیگر انقلابیون کرد. مبارزات ادامه داشت بلاوقفه و با تمام نیرو. دیگر به فکر خورد و خواب نبود. روز بیست و یکم بهمن کشیده شدند. مقابل کلانتری شش سنگرها آماده گردید. سرسختانه جنگیدند. دژخیمان چند نفر کشته دادند و از کارد کمک خواستند بلافاصله تانکها به حرکت درآمدند. در این موقع ارشد نیروی هوایی داوطلب خواست. عباس معرفی شد. به او نارنجک داده شد. بالای تپه می رود اولین تانک را به آتش می کشد و پرت می شود در سنگر به رزمش ادامه می دهد ساعت نزدیک به ۴ بعدازظهر بود که در این موقع یک نفر گاردی از پشت مسلسل به وسیله یک پرسنل تیر می خورد. عباس بدون اجازه و با شهامت تمام از سنگر خارج و گاردی را لگد می زند و دسته ی مسلسل را می گیرد و شروع به تیراندازی بطرف جلادان و مزدوران وطن می کند. و چندین نفر را می کشد. به شهادت همزمان تهرانی که روز هفت به آمل آمده بودند از انتقام گرفتن راضی شده بود و به درگاه خدای قهار ذلیل کننده ی جبارین شکرگزاری کرد. ساعت حدود ۴/۴۰ بعدازظهر ۲۱ بهمن تیر به هدف خورد و درست در قلب عباس جای گرفت. انالله و انالیه راجعون. همزمان نعش عباس را به بیمارستان جرجانی منتقل و فردای آن روز ۲۲ بهمن به آمل منتقل و با حضور مراجع تقلید و انبوه جمعیت در امام زاده ابراهیم به خاک سپرده شد. در گیرودار مبارزات به جرم پخش شب نامه ها به زندان دژخیمان افتاد و ما بعداً که او را نصیحت می کردیم می گفت من دست بردار نیستم تا شهید شوم. خیال کنید اصلاً پسری بنام عباس نداشتید و چندین مرتبه وصیت می کنم که هر موقع من شهید شدم برای من گریه و زاری نکنید. پدر و مادری نمونه و شجاع باشید. جداً می گویم شهادت برای من آرزوست.



شهید دانش آموز

سیدمرتضی تقی زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمرتضی تقی زاده
سیدمرتضی تقی زاده در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
صدیقه رضائی و پدرش سیدجعفر تقی زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس غفار و شهید منتظری با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدمرتضی تقی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۷ منطقه عین خوش در
اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کچب کلوا شهرستان شهید پرور آمل
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدمرتضی تقی زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
 آنهاييکه ايمان آوردند و هجرت و جهاد کردند و در راه خدا با جان و مالشان، درجه بسیار بزرگ و عظيم در نزد خدا دارند و بدرستی آنها در دو عالم رستگارند.

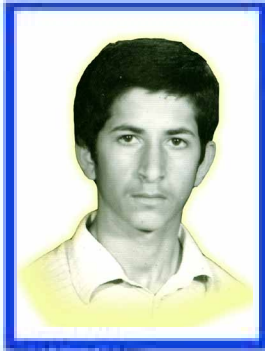
با درود فراوان بر رهبر کبير انقلاب اسلامی ايران امام خميني اين قلب توفنده امت حزب الله و اين پير جماران که تمام ابرقدرتها را به ترس و وحشت انداخته است و با سلام بر تمام شهيدان راه حق و آزادی و درود بر رزمندگان اسلام که بخاطر حفظ اين انقلاب اسلامی و قرآن کریم شهيد می شوند. اکنون که اين ابر قدرت ها يعنی آمريکا و شوروی آستين خود را بالا زده اند و بر عليه انقلاب اسلامی ايران قيام می کنند، انقلابی که با نثار خون هزاران شهيد به پیروزی نهایي رسید، انقلابی که با دادن جوانانی که دست و پا و چشم خود را دادند تا اين انقلاب به پیروزی نهایي رسید و اکنون من به جایی می ردم که تمام فرشتگان به دیدار من می آیند، لباس بهشتی را تن من می کنند. آری ما و امثال اين جوانها بايد جان خود را با خدای خویش خريداري کنند تا اين انقلاب به پیروزی نهایي برسد، اکنون من بجایی می روم که امثال بهشتی و ۷۲ تن از يارانش و رجائی و باهنر و دستغیب و مدنی را می بينم. شهيدان ايتارگرانی هستند که در رسيدن به لقاءالله سر از پانمی شناسند و در اين راه از يکديگر سبقت می گیرند. شهيدانی که رفتند، ندای مظلومانه امام حسين (ع) را ليک گفتند و اينک اين مائيم که بايد حسين وار پيام خونين کربلا را به جهانيان برسانيم. آن پیامی که جهانی شدن حکومت الهی در سراسر گیتی را می دهد.

اشرف الموت قتل الشهاده - شرافتمندترین مرگ شهادت است. آری پیامبر اکرم (ص) رسول خدا چنین فرمود، و من نیز پیرو مردی چون پیامبر هستم و درس چگونه شرافتمندانه تر زیستن را از او آموختم و راه پیامبر خدا را پيشه گرفته ام تا در راه خدا شهادت برسم و چند قطره خونی که در بدن دارم نثار دهن و رهبرم کنم. و توای برادر و خواهر! ای سر باز حسینی! ای جانباز خمینی! تو نیز مثل ديگر شهيدان همچو علی اکبر به ندای (هل من ناصر ينصرني) که از حلقوم پاک خمینی بیرون می آید جواب مثبت داده و در راه او که راه پیامبر (ص) و علی (ع) است ادامه دهید و اين انقلاب را تا ظهور حضرت مهدی (عج) پاسداری نموده و حرمت خون شهيدان را نگهداشته و ادامه دهندگان راه شهيدان باشید. من تنها وصیتی که به شما پدر و مادر و خواهر و برادر دارم اينست که هرگز امام اين قلب توفنده امت را که اميد ملت و کشور ماست و تنها رهبری است که توانسته تا بحال انقلاب را پيش ببرد تنها نگذاريد. که او از سلاله پاک محمد رسول الله است. اکنون که شما در سر قبرم جمع آمده ايد به شما مردم حزب الله می گویم که اين شعار هرگز يادتان نرود و اين شعار اين است که : خدايا - خدايا - تا انقلاب مهدی - خمینی را نگهدار. کلمه ديگر اينست که امام را دعا کنید و او را تنها نگذاريد.

و یک پیام من به اين انجمن اسلامی اين است که من کوچکتر از آن هستم که پیام بدهم، که تبليغات انجمن را بيشتر کنید و کاری کنید که اين مردم از شما راضی باشند. و اما مادرم! تو را بجان حسين و تو را به بدن زخم خورده حسين و سر جدا شده قسم می دهم که هرگز در سر قبرم گريه نکن که چشم منافقين باز شود. و خواهرم سياهی چادر شما کوبنده تر از سرخی خون من است و اينک آغاز جهاد است که زندگی نو آغاز می شود مانند نوزادی که بجهان بی جهالت ميرود و زندگی جاودان هميشگی و اخروی دارد.

خدایا خودت می دانی که چقدر گناه کردم، خداوندا به لطف کرمت و بزرگيت که اگر تو مرا نبخشی به کی پناه ببرم؟ پدر و مادرم! مرا ببخشيد که اگر نبخشيد به کی پناه ببرم؟ ديگر وقت شما را نمی گیرم و از شما خداحافظی می کنم. خدا يار و نگهدار شما باشد.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - مرگ بر آمريکا و شوروی آن دو ابرقدرت جهان



شهدای دانش آموز

خیرعلی تقی زاده

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز خیرعلی تقی زاده
خیرعلی تقی زاده در ۱۵ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ریحانه
یوسفپور و پدرش محمدصادق تقی زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید خیرعلی تقی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۲۷ منطقه کردستان بانه عملیات
کربلای ۱۰ در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای غیاث کلا
شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۶۸»

خیرعلی تقی زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

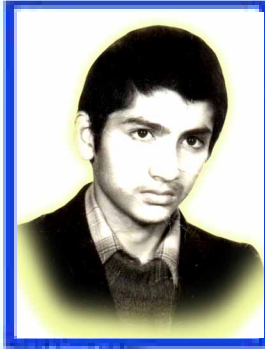
همانا از زشتی ها و پلیدی ها باز می دارد و محققا یاد خدا بزرگتر است. پس وای بر نمازگزاران، آنها که نماز را سبک می شمارند و آنها که در نماز خویش ریا می کنند. بدرستی آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، آنها را نزد خداوند مقام بلندی است و آنان بخصوص رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند.

با درود و سلام به امام زمان (عج) و امام امت و با درود و سلام بر رزمندگان اسلام و با سلام به شما امت شهید پرور، وصیت نامه‌ام را شروع می کنم. سپاس خداوندی را که ما را در ایران اسلامی زندگی بخشید و رهبری بزرگ به ما عطا کرد، تا از گمراهی نجاتمان دهد و در مسیر اسلام به حرکت درآورد. خدایا نمی دانم چگونه به اسلام و این انقلاب خدمت کنم؟ ولی این را می دانم که شاید با حضورم در جبهه کار کوچکی انجام داده باشم. خدایا شاهد باش که برای رضای تو به این مکان مقدس پا نهاده‌ام و هدفم خدمت به اسلام است و آرزو دارم مورد لطف تو قرار گیرم. خدایا شاهدهی که من به خاطر تو از خانواده‌ام دور شده‌ام و چشم امیدم به رحمت تو است. خدایا مرا بپذیر و از گناهانم درگذر که اگر دست رد به سینه‌ام بزنی دیگر کسی را ندارم. من خودم را موظف می دانم که جانم را برای دینم فدا کنم، هیچ راهی برای رسیدن به خدا بهتر و سعادت‌مندانه‌تر از شهادت نیست. امیدوارم اگر در راه اعتقاد به شهادت رسیدم ناراحت نشوید و همانگونه که مرا برای خدمت به اسلام راهنمایی کردید برادران دیگرم را نیز به پیروی از راه شهدا ترغیب کنید. و ای امت حزب الله! بدانید که من با بصیرت دل و با آگاهی کامل پای به این راه نهادم و برای اعتلای قرآن و دستورات خداوند متعال تا پای جان به جبهه می روم و همراه برادران رزمندۀ دیگر به جنگ علیه کفار قدم بر می دارم و اگر در این راه کشته شدم امید آن دارم که خداوند متعال این را از من قبول فرماید و مرا از بندگان صالح خود بگرداند. خدایا به پدرم و مادر بزرگم و مادرم توفیق بده که مرا تربیت اسلامی کرده‌اند و در این راه مقدس فرستاده‌اند. پدر عزیز و مادر عزیز و مهربان! مرا عفو کنید و به خدا سوگند اگر شرک نبود به پای شما سجده می کردم، شمایی که بعد از خداوند تمام وجودم و هستی‌ام از شماست، من نتوانسته‌ام قدر یک لحظه از زحمات طاقت فرسا و کمر شکن شما را بدانم از اینکه گاهی بچگی و جوانی از شما نافرمانی کرده‌ام و نتوانسته‌ام احترام خوبی به شما بکنم از شما طلب عفو کرده و معذرت می خواهم.

برادران عزیز! امیدوارم که در مسیر اسلام حرکت کنید و تقوا را پیشه خود کنید چون شما خوب می دانید که همه ما در این دنیا مسافریم و باید به جایگاه ابدیمان برویم. جایگاهی که اگر اعمالمان مورد رضایت خداوند قرار گرفته باشد با نور الهی روشن است و در غیر اینصورت غرق ظلمت و تاریکی است. و شما ای خواهران عزیزمان! شمایی که زنده هستید مثل زینب وار باشید و اسلام را یاری کنید و با حفظ حجاب پاسدار خون شهدا باشید و در تمام کارها خدا را در نظر بگیرید و شیطان را از خود دور کنید و یک لحظه هم از خدا غافل نشوید. و همچنین از شما فامیلان و دوستان و آشنایان اگر از من بدی دیده‌اند مرا عفو کنند، همچنین مردمانی که از من بدی دیده‌اند مرا عفو کنند چون خدا از حق خود بگذرد ولی از حق الناس نمی گذرد. و ای امت شهید پرور! شما به حکم مسلمان بودنتان باید از امام عزیزمان پیروی کنید و بدانید که پیروی از امام پاسداری از خون شهدا است و در ضمن آخر از دوستان و محصلین که مشغول درس هستند، درسشان را بخوانند. چون امام فرمود هر کس درس نخواند و در مدرسه بماند حرام است و همچنین اگر من سعادت شهادت را داشتم و جنازه‌ام بدست شما رسید مرا پهلوی آقای کریمان دفن کنید. به امید پیروزی رزمندگان اسلام.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

مرگ بر آمریکا - مرگ بر شوری و فرانسه و انگلیس - مرگ بر صدام ضد اسلام



شهید دانش آموز

سیدمرتضی توسلی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمرتضی توسلی در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده مهین طاهری و پدرش عزت الله توسلی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فرهنگ و معتمدی و دبیرستان رجایی رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید سیدمرتضی توسلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۰۲ منطقه چنانه شوش در اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۷۰»

سیدمرتضی توسلی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان - انا لله و انا اليه راجعون

شهادت فوزی عظیم است. خط سرخ شهادت خط سرخ محمد و علی است. (امام خمینی)

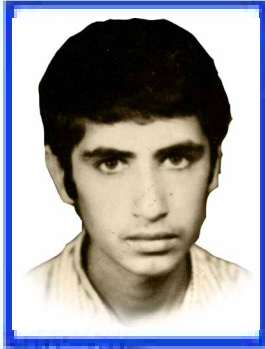
بنام خدا، بنام خدایی که تمام هستی وجودم از اوست و بود و نبودم از او می باشد. بار خدایا از تو می خواهم چنان نیروی ایمان و تقوایی به من عطا کنی که بتوانم در راه اسلام عزیزم جانفشانی کنم و اندک خونم را برای آبیاری درخت انقلاب اسلامی بریزم و این درخت شکوهمند انقلاب را بارور سازم.

بارخدایا از تو می خواهم که چنان صبر و شکیبایی را به من بدهی که بتوانم دور از دیار خود از سرزمین اسلامی خود، سرزمینی که در آینده سرزمین حضرت مهدی سلام الله علیه می باشد دفاع بنمایم و چنانکه اگر لیاقت شهادت را در من دیدی شهادت را نصیب من بکن. بارخدایا، خدائی که الرحمن و الرحیم می باشی، ای از مهربانها مهربانتر! از تو می خواهم که گناهان گذشته مرا ببخشی و بعد از شهادت روح مرا با روح پاک پیشوای شهیدم حسین ابن علی (ع) محشور بگردانی. بارخدایا از تو می خواهم که انقلاب ما را به انقلاب شکوهمند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه - متصل بگردانی و امام عزیزمان آن قلب تپنده امت و امید مستضعفان جهان را تا ظهور آقا امام زمان نگهدار باشی.

خدمت مادر عزیزم که شبهای عمر عزیز خود را برای من گذراند و عمر خود را صرف عمر من کرد و کلمه (لا اله الا الله) را بر زبان من گذاشت و من را با گفته انبیاء آشنا کرد و خدمت پدر مهربانم که خط سرخ علی و حسین آن پیشوایم را به من آموخت که من بتوانم راه آنها را ادامه دهم و خدمت دوستانم که در خط ائمه اطهار مرا راهنمایی نمودند، خدمت پدر و مادرم و برادرانم؛ امید است بعد از شهادت من ناراحت نباشید و ضعف از خود نشان ندهید. مادرم و پدرم! من یک هدیه ای بودم بعد از تولد نزد شما که شما این هدیه را به نحو احسن تا به حال پذیرایی کردید و تا اینجا مرا رساندید و این هدیه را به خدای بزرگ تحویل دادید و از نبودن من در میان شما نگران نباشید و از خدا بخواهید که عمر رهبر انقلاب را تا زمان ظهور آقا امام زمان نگهدار باشد.

به امید روزی که پرچم (لا اله الا الله) بر تمام جهان سایه بیفکند.

فرزند کوچکتان مرتضی توسلی مقدم نیای - ۱۳/۰۱/۱۳۶۱ جمعه



شهید دانش آموز

حجت الله توکلی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حجت الله توکلی
حجت الله توکلی در ۳ آذر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه اصغری
و پدرش شعبان توکلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حجت الله توکلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۳۰ منطقه کردستان سردشت
در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سهری شهرستان شهید پرور آمل
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۷۲»

حجت الله توکلی

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ

همانا خداوند دوست دارد کسانی را که در میدان جهاد در یک صف همانند بنیان استواری با دشمنان می جنگند. سلام گرم و صمیمانه من به رهبر بزرگ و محبوب انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و سلام بر تمامی شهیدان اسلام، از کربلای حسین تا کربلای خونین جبهه‌های جنوب و غرب کشور. سلام بر تمامی خدمتگزاران راستین اسلام و پیروان خط اصیل اسلام، رهروان راه خمینی عزیز، درود خدا بر شما برادران و خواهرانی که در هر جا به اسلام عزیز خدمت می کنید. و اما پدر عزیزم! درود خدا بر شما، آفرین بر شما که به هنگام رفتن من گفتید اگر تو و برادر دیگر در راه اسلام شهید شوید من تحمل و مقاومت آن را دارم. وقتی این سخن شما را شنیدم قوت گرفته، روح تازه شد، خداوند به شما صبر عنایت کند تا در تربیت کردن فرزندانان کوشا باشید. و شما مادر مهربانم! افتخار کن و استوار باش که توانستی فرزندی تربیت کنی که لیاقت به جبهه حق آمدن را دارا باشد و بالاترین ارزشها و فضیلت شهادت را در آغوش بگیرد و خداوند به شما ایمان خود و صبر عنایت کند.

۱- مبارزه با نفس یا جهاد اکبر ۲- مساجد سنگر است سنگرها را حفظ کنید. برادران عزیزم! شما را به خدا قسم به شهیدان که خون خود را ایثار اسلام می کنند، فکر کنید؛ این عزیزان جان خود را فدای اسلام می کنند تا جامعه‌ای که شما در آن هستید سالم بماند، شما در راه مبارزه با نفس قرار گرفتید کوشا باشید، شروع کنید، حرکت کنید، اگر در مسیر مبارزه با نفس قرار گرفتید خیلی آسان است. در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۱۶

برادران و خواهران با شماست که فرصت نفس کشیدن به گروه‌های ضداسلام و مخالفین اسلام و انقلاب اسلامی ندهید، منافقین را فراموش نکنید، در جریان‌های سیاسی و کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی مواظب باشید حل نشوید، مبدا هدف اصلی را فراموش کنید و به خدا فکر کنید و در راه رضای او تلاش کنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار. والسلام

مرگ بر منافقین - مرگ بر آمریکا - مرگ بر صدام یزید کافر

مرا در جلو مسجد دفن کنید.



شهید دانش آموز

نور الله توکلی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نورالله توکلی

نورالله توکلی در ۱۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عالییه رضایی و پدرش قاسم توکلی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نورالله توکلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۷ منطقه موسیان در اثر اصابت خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای واسکس شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۷۴»

نور الله توکلی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

و آن کسی را که در راه خدا کشته شده مرده مپندارید بلکه او زنده ابدی است ولیکن همه شما این حقیقت را در نخواهید یافت. شهید از همه افراد افضل تر است. (امام خمینی)

این را همه شما می دانید که اسلام با ریختن خون عاشقان به او زنده مانده و خواهد ماند، تا بهترین جوانان و عزیزانمان را فدا نکنیم اسلام رشد و نمو نخواهد کرد. ما که شهادت را سعادت می دانیم و زنده ماندن ابدی در نزد پروردگار حق تعالی، پس چرا از کشته شدن باکی داشته باشیم. شهادت سرآغاز زندگی جاودان است که انسان با جهاد در راه خدا آن را بدست خواهد آورد. این جهاد بدان معنا نیست که ما تنها مسلسل بدست بگیریم و بر علیه دشمن خارجی بجنگیم، چرا که به قول رهبر گرانقدرمان که می فرماید: جهاد اکبر، جهاد با نفس است. بله ما باید اول بر علیه دشمن درونی یعنی نفس عماره مبارزه بکنیم، همچنین جهاد در راه خدا شامل حال کشاورزی - طلب علم و کسب دانش و دیگر کارها که برای رضای خداوند باشد می شود. شهادت در همه جا هست و لیکن سعادت و لیاقت می خواهد. من از تمام اقشار مخصوصاً جوانان این محل می خواهم که بگیرید با دو دست این انجمن اسلامی را و آن را تقویت کنید. ای مردم! به آن دسته از جوانان حزب الله که می خواهند واقعاً برای رضای خدا انجام وظیفه کنند کمک شان کنید. البته کمک آنها خداوند است، اینقدر به آنها بی مهری نشان ندهید، نسبت به تبلیغات اسلامی بی توجه نباشید. اما یک مطلبی به خانواده عزیزم، مخصوصاً پدر و مادر عزیزم؛ که برای من رنج و مشقتهای زیادی را متحمل شدید. شما هیچ ناراحت نباشید و فکر نکنید که فرزند خود را از دست داده اید نه، خداوند این شهادتم را سعادت در دنیا و رزق و روزی برای آخرت شما قرار داده است، پس شکر خدا کن که خدا این بنده حقیرش را به صراط مستقیم و راه انبیاء و اولیاء درگاهش هدایت نمود و شکر خدا کن. برادرانم! لحظه ای در حمایت از دین درنگ نکنید، وظیفه شما سنگین تر است ما که بر حسب وظیفه شهید شدیم، شما باید کار زینبی بکنید. سلام بر شما ای خواهران (البته اینکه به برادر و خواهر من محدود نمی شود بلکه شامل تمام کسانی که برای مظلومیت اسلام می سوزند می شود) سلام بر شما ای خواهران! به شما سفارش می کنم به انجمن اسلامی داخل شوید و واحدی مخصوص تشکیل دهید.

از خانواده ام تقاضا دارم که برایم بیش از این متحمل رنج نشوند و مجالس من اگر مجلسی دارید بیشتر معنوی باشد نه مادی.

۸:۵۰ دقیقه شب - ۱۳۶۱/۰۱/۲۴ - نورالله توکلی



شهید دانش آموز

مجتبی ثقفی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجتبی ثقفی

مجتبی ثقفی در ۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عالیه فلاح و پدرش محمد ثقفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجتبی ثقفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۱ منطقه ماووت عملیات کربلای ۱۰ در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مجتبی ثقفی

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و درود بر منجی عالم بشریت، وارث نبوت، نابودکننده ظلم و ستم مستکبرین، ولی عصر آقا امام زمان (عج) و با سلام بر نائب برحقش پیر جماران و با سلام بر قائم مقام رهبری آیت حق منتظری و سلام و درود بر خانواده‌های معظم شهدا و به امید فتح و پیروزی رزمندگان اسلام.

ای امت حزب الله و همیشه در صحنه امل و حومه! همان طوری که در جریان هستید امروز شرق و غرب و دشمنان داخلی علیه ما یورش آورده و تجاوز به خاک مقدس اسلام کرده و می‌خواهند اسلام را از بین ببرند. امروز ما باید بدانیم که هیچگاه امام عزیز و یارانش را تنها نگذاشته و پشتیبان آنها باشیم. امروز رزمندگان ما در جبهه‌های حق علیه باطل در دعا‌های نیمه شعبان امام عزیز و خانواده‌های شهدا و رزمندگان را دعا می‌کنند. امروز ملت عزیز ما به تمام دشمنان داخلی نشان دادند که ملت ایران همیشه پیروز و جواب شرق و غرب را می‌دهند. چند نکته با پدر عزیزم؛ پدر! آیا کسی به خود اجازه می‌دهد متجاوزین به اسلام و دینش تجاوز کرده و او ساکت بنشیند؟ امروز ایستادن در برابر متجاوز و تجاوزگر طبق نظر امام و با بهره‌گیری از قرآن واجب می‌باشد و چون ما خود را مسلمان و متدین به دین اسلام می‌دانیم پس بر ما تکلیف است بپاخیزیم و در برابر کفر و تجاوز بایستیم.

پدرجان! با زحمتهایی که برای من کشیدی بالاخره مرا روانه جبهه کردید تا اینکه شما هم دین خود را به جبهه‌ها و به این انقلاب ادا نمائید و اگر در این راهی که انتخاب کردم شهید شدم ناراحت نباشید و افتخار کنید که فرزند خود را در راه اسلام و انقلاب فدا کردید و سربلند باشید. اما چند کلام با تو ای مادرم؛ من زمان کودکی‌ام را به یاد ندارم اما می‌دانم که در پرورش و تربیت من رنج‌ها و زحمات زیادی متحمل شده‌اید و شدايد و سختی‌های زیادی دیده‌اید تا اینکه فرزندت را به سن و سالی رساندی که امید آینده شما محسوب می‌شد.

اما این آرزوها دنیایی است و من معتقدم که شما باید خدا را شکر کنید که زحمات شما در این راه به کار گرفته شده است و از اینکه در مدت چند سال که در دنیا و در جوار شما بوده‌ام ناراحتی‌هایی برای شما به وجود آورده‌ام پوزش و حلالیت می‌طلبم و بالاخره شما را به صبر و بردباری و استقامت دعوت می‌نمایم و در شهادتم اشک نریزید و اشکی هم اگر می‌ریزید بی‌تابانه نباشد و برای مظلومیت حسین و خاندان محمد(ص) باشد. برادران عزیز و برادران حزب‌اللهی! امروز شما نباید سلاح مرا به زمین بگذارید. همانا سلاح بر زمین گذاشتن، ضعیف شدن اسلام و انقلاب است و شما را به تقوا و پرهیز از غیبت توصیه می‌کنم و امروز شما باید جبهه‌ها را پُر کنید تا قلب امام عزیز و یارانش را شاد کنید.

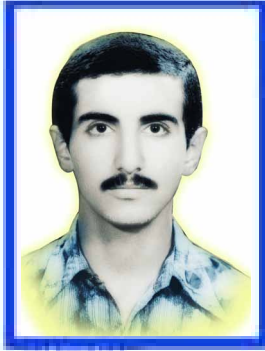
به خواهران عزیز خود و کلیه خواهران حزب‌اللهی سفارش و توصیه می‌کنم به عنوان کسی که خون خود را به پای درخت اسلام ریخت در شهرها و روستاهای خود در همه جا حجاب را رعایت کنید و در تربیت فرزندانان کوشا باشید و فرزندان تربیت کنید و پرورش دهید که پشتیبان انقلاب و اسلام و رهبر باشند و در شهادتم اشک نریزید و همچون زینب(س) چون کوه مقاوم و استوار باشید و در آخر از همه شما حلالیت می‌طلبم.

چند سفارش به همه ملت ایران بالاخص مردم مازندران: اینکه مقاوم و استوار باشید، دست از حمایت رهبر و قائم مقام رهبری و حکومت اسلامی برندارید و پشتیبان آنان باشید و فرزندان خود را روانه جبهه کنید و از نجوای طبل تو خالی دشمنان داخلی و خارجی هراسی به دل راه ندهید و امام را تنها نگذارید که تنها گذاشتن امام و حمایت نکردن از حکومت اسلامی امروز گناهی بس بزرگ دارد که گناهی نابخشودنی می‌باشد.

خداوند اسلام و مسلمین را نصرت و پیروزی بر کفر جهانی عطا فرماید.

« و من الله التوفیق - آمین یا رب العالمین »

مورخه ۱۶/۱۲/۱۳۶۵ - مجتبی ثقفی



شهید دانش آموز

مجید جان نثار

هواشهیید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید جان نثار
 مجید جان نثار در ۲۰ آذر ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
 آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه
 بختیاری و پدرش حسین جان نثار پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
 پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
 فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
 سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجید جان نثار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه جنوب و درگیری های جنگل آمل شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۵/۱۷
 منطقه خیابان طالب آملی شهر آمل در اثر اصابت گلوله مستقیم در درگیری با منافقین شهید
 شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس
 از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا
 قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۷۸»

مجید جان نثار

بسم الله الرحمن الرحيم

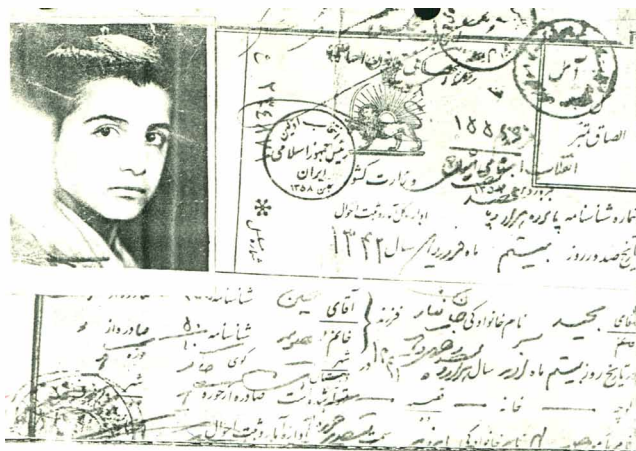
فرازی از وصیت نامه شهید مجید جان نثار

از حیثیت اسلام و قرآن و از ولایت فقیه تا آخرین قطره خون خود دفاع می کنم، تا در مقابل دشمن ایستاده و دستشان را تا توان دارم قطع و در غیر اینصورت با ریخته شدن خونم بر سنگفرش خیابان‌ها و کوچه‌ها و یا سنگرها مشت محکمی باشد.

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

محمد برادر شهید: ایشان در درگیری‌ها شرکت داشت و کارهایی را که انجام می داد به ما نمی گفت که ما دلواپس شویم. در درگیری آمل منافقین پلیس راه را گرفته بودند که همان اولین مرگ و میر در آمل بود که ایشان هم شرکت داشتند که دستشان تیر خورد، زمانی که پرسیدم دستت چه شده گفت: «دستم را حلب برید»

یک روزی جناب سروان به مغازه آمد و گفت در درگیری پلیس راه مجید تیرخورده و زخمی شد. من گفتم خبر ندارم او گفت دستم را حلب برید، ایشان گفتند به شما نگفتند که نگران نشوید.





شهدای دانش آموز

سیدحسین جلالی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسین جلالی در ۱۵ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهره کریمی و پدرش سیدموسی جلالی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدحسین جلالی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۲ منطقه فکه در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مطهر شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۸۰»

سید حسن جلالی

بسمه تعالی

با درود به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی و با سلام به رئیس جمهور عزیزمان آیت الله خامنه‌ای، درود بر آنهایی که برای دین و مکتبشان می‌جنگند ولی سازش نمی‌پذیرند و اگر هم کشته شوند و به شهادت می‌رسند، به آرزویی که سالها در انتظارش بودند می‌رسند و درود بر جامعه روحانیت مبارز که بازوی امامند.

با سلام به برادر عزیزم آقای شیخ رجب رضانی، پس از عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهانم و بعد اگر احوالی از برادرت سید حسن جلالی بخواهید حالم خوب بوده و به دعاگویی شما مشغول می‌باشم. برادرم! ما الان در اهواز هستیم و معلوم نیست که کی ما را به خط مقدم می‌فرستند. به محض رسیدن به خط مقدم جبهه برای شما یک نامه می‌فرستم. برادر! ما شاید یک حمله داشته باشیم، امیدوارم این موضوع را به شما می‌گویم فراموش نکنی: وقتی که من در این حمله شهید شدم به دوستانم می‌گویم که یک نامه برای شما بفرستند و در آن نامه یعنی در آخر نامه نوشته شده است با (محمد) اگر این نوشته را دیدی بدان که من شهید شده‌ام و وقتی که شهید شدم مرا در کنار شهید عسکری حیدری دفن کنید. امیدوارم که این موضوع را تا آن موقعی که من شهید نشدم به هیچ کس نگوئید.

برادر من! من شاید تا آخر خرداد ماه یا بیشتر در جبهه باشم، به پدر و مادرم در مورد این موضوع چیزی نگو و سلام مرا به آنها برسان، به آنها بگو حالم خوب بوده و به دعاگویی آنها مشغول می‌باشم و به آنها بگو که من فعلاً به هیچ چیز نیازمند نیستم. سلام مرا به آقای شیخ علیجان رضانی و آقای حاجی عباسی برسان. به امید پیروزی اسلام بر کفر جهان.

والسلام- امضاء - سید حسن جلالی - ۱۳۶۱/۰۱/۱۸



شهید دانش آموز سید جواد جوادیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید جواد جوادیان
سید جواد جوادیان در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه ملکی و پدرش ناصر جوادیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس جوادالائمه و ابن سینا و شهید بهشتی با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق
بود. شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سید جواد جوادیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه
در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۸۲»

سید جواد جوادیان

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

پدر شهید: ایشان تا اول دبیرستان درس خواندند و رفتند به جبهه، زمانی که بار دوم می خواستند بروند چند نفر از هم محلی ها گفتند آقا جواد شما بروید به جبهه درس تان چه می شود؟ ایشان گفتند اسلام در خطر است و درس معنا ندارد.

ایشان بسیار خوب و با ایمان بود، زمانی که ما در بیلاق بودیم چند تا جوان باعث اذیت دختران شدند، شهید با این که ۱۳ سال بیشتر نداشت به طرف آنها رفت و آنها را تهدید کرد، گفت اگر همین گونه به کارتان ادامه دهید کتک می خورید آنها هم فرار کردند.

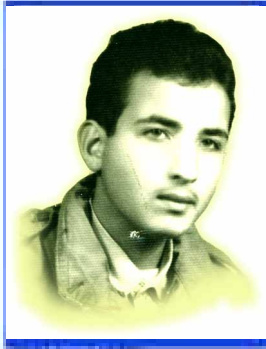
یک سال مادرش برایش کت و شلوار گرفت و گفت بپوش برویم مهمانی ایشان پوشید تا سرکچه رفتیم لباسش را عوض کرد و مادر گفت چرا این کار را کردی گفت من لباس نو بپوشم و در کوجه ها قدم بزنم و خانواده شهدا من را با لباس ببینند خجالت می کشم و با همان لباس قدیمی اش به عید دیدنی رفتیم.

مادر شهید: روزی او رفت تا نان بگیرد، دیدم برگشت خانه به من می گوید مادر به من پول بده تا نان بگیرم گفتم من که به تو الان پول دادم گفت پیرمردی آنجا بود و پول نان نداشت دادم به او تا بخرد. من هم از او تشکر کردم و دوباره به او پول دادم.

چند سال مفقود بود. سال ۱۳۷۴ امامزاده ابراهیم آمل

توصیه نامه شهید سید جواد جوادیان

به شما برادرانم توصیه می کنم گوش به فرمان ولایت فقیه باشید. از کمک و مدد رسانی به مردم دریغ نفرمائید. حقوق مردم را رعایت کنید چرا که در اسلام به رعایت حق الناس سفارش شده است. به والدین و نزدیکان خود احترام بگذارید و به آنها محبت کنید. وصیت من به خواهرانم این است که حجاب خود را رعایت کنند که برتر از خون شهید است.



شهید دانش آموز

حجت الله حبیب زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حجت الله حبیب زاده در ۵ تیر ماه سال ۱۳۵۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حلیمه حیدری و پدرش علی اکبر حبیب زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حجت الله حبیب زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۰۳/۰۳/۱۳۶۷ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حجت الله حبیب زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا
با سلام و درود بر رهبر غایب امام زمان (عج) و نائب برحقش امام خمینی و با سلام و درود بر خانواده شهداء، معلولین و مجروحین و با سلام بر شما خانواده صبور و عزیزم، امیدوارم که حالتان از درگاه خداوند متعال خوب و خوش بوده باشد.

خانواده عزیزم! تنها وصیت من به شما این است که: مادر! هیچ ناراحت من نباشید و برایم سیاه نپوشید، بلکه خوشحال باشید که فرزندان راهی را انتخاب کرده که سردار شهیدان حسین (ع) انتخاب نموده است و بدانید که تنها مرگ پر افتخار شهادت در راه خدا می باشد.

پدر و مادر و برادران و خواهران! اگر بدی از من در این دنیا دیده‌اید عاجزانه از شما خواهش‌مندم که مرا عفو نمائید. بارالها من گناهکارم و با باری از گناه بسویت می‌آیم از تو می‌خواهم مرا ببخشید و گناهان مرا ندیده بگیرد زیرا تو بخشنده و مهربانی.

بارالها خود را لایق شهادت نمی‌دانم بلکه این کرم و بخشش توست که مرا امید می‌دهد. خدایا شهادت می‌دهم که تو یکتایی، خدایا شهادت می‌دهم که محمد (ص) رسول و فرستاده توست، خدایا شهادت می‌دهم علی (ع) و اولاد بزرگوارش وصی رسول خداست و شهادت می‌دهم که تو عادل.

خدمت امت حزب الله سخنی دارم: ای مردم! امام را تنها نگذارید و دست از حمایت انقلاب و نظام مقدس اسلام برندارید و حق را بگوئید و هیچ نترسید و فاسدین در کار و امور مسلمین را افشاء کنید و دهان یاوه گویان را خرد نمائید، ای برادران حزب الله! مبدا بخاطر اندک اشتباهی و یا یک گناه جوانان مستعد را رها کنید تا جذب شیاطین گردند و در تهذیب نفس و کسب کمالات عالی انسانی بکوشید که رفتار شما بزرگترین عامل برای هدایت مردم است. و ای مردم! دل به این دنیای فانی که فریبنده اهل آن است نبندید و خود را آماده کنید تا به کمال برسید و در برابر این همه خون شهداء احساس مسئولیت نمایید، دفاع از دین خدا که حفظ شرف و ناموس ملی است نمائید و بدانید که اگر احساس مسئولیت نکنید فردا باید در محکمه عدل الهی جوابگو باشید. خواهران حزب الله! حجابتان را حفظ کنید و بدانید که دشمن می‌خواهد شما را عامل قرار دهد تا انقلاب را از بین ببرد و با فساد جداً مقابله کنید. و خواهرم! حجاب اسلامی زندان زن نیست بلکه رهایی او از بی بندوباری و سرگشتگی بیخودی است. خواهرم! من پیکرم را سرخ می‌کنم که تو آزادانه بتوانی چادر سیاه بسر کنی.

آنکه خدا خواهد جان را چه کند / فرزند و عیال و خانمان را چه کند

حجت الله حبیب زاده، فرزند علی اکبر



شهدای دانش آموز

حسن حسن زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن حسن زاده
حسن حسن زاده در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
آقانه علیزاده و پدرش عبدالله حسن زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن حسن زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۱ منطقه جاده فاو -
ام القصر عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت ترکش به سر و پهلو شهید شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۸۶»

حسن حسن زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مادر شهید: زمانی که به جبهه می رفت به من چیزی نگفت. گفتم نمی خواهد بروی آن برادرت در جبهه است بیاید بعد برو ولی ایشان بعد از مدرسه رفت و نامه داد که من در منطقه هستم.

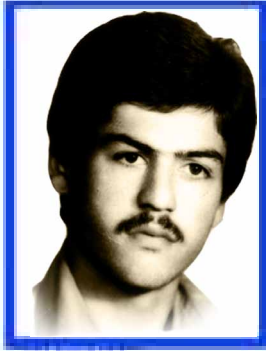
حسین - برادر شهید: من و شهید با هم دوقلو بودیم و ایشان ۱ دقیقه از من بزرگتر بودند. ایشان بسیار به پدر و مادر محبت می کردند و همیشه روی پدر و مادر را می بوسیدند و ابراز دلتنگی می کرد.

بار آخری که به جبهه می رفت من در منطقه هورالعظیم بودم ولی به مادرم می گوید من اینبار به شهادت می رسم و آرزوی شهادت را دارم دعا کنید شهید شوم، مادرم او را بغل کرد و گریه کرد و گفت راضیم به رضای خدا و هر چه داد خودش هم می گیرد.

مهری - خواهر شهید: یک خاطره برایم تعریف کرده بود و می گفت حاج حسین بصیر فرمانده سپاه فریدونکنار هر وقت من را می دید می گفت: «پسر تو تازه بودی جبهه، رفتی مرخصی باز هم آمدی؟» چون برادرانم دوقلو بودند ایشان آنها را اشتباه می گرفتند.

توصیه نامه شهید حسن حسن زاده

به شما عزیزان توصیه می کنم که از رهبری حمایت کنید و دین اسلام را زنده نگه دارید. به پدر و مادر خود احترام بگذارید و به آنها نیکی کنید که عاقبت به خیری به دنبال دارد. نماز خود را اول وقت و به صورت جماعت به جا آورید. به خواهران خود توصیه می کنم که حجاب خود را رعایت کنید زیرا حجاب شما کوبنده تر از خون شهید است.



شهید
دانش آموز

رضوان حسین زاده

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضوان حسین زاده در ۱۰ دی ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده ربابه شاکری و پدرش غلامحسین حسین زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضوان حسین زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۵/۰۷ منطقه کوشک در اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چنگاز شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رضوان حسین زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات و ویژگی های بارز شهید:

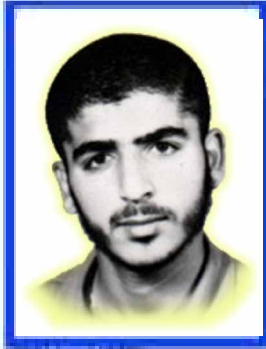
مادر شهید: وقتی تلویزیون رزمنده ها را نشان می داد به من می گفت: «مادر نگاه کن این رزمنده ها را. این ها پدر و مادر ندارند؟ رضایت بدهید تا من به جبهه بروم و در راه اسلام جهاد کنم چون رضایت تو باعث می شود پیش حضرت زهرا روسفید باشم»

ایشان از همان کودکی با یک تفکر و رفتار دیگری بودند زمانی که کلاس پنجم بود از من خواست تا برایش قرآنی که معنی دارد را برایش بخرم و من هم برایش خریدم. نماز و روزه اش را هیچ وقت ترک نمی کرد.

بسرم با یک بنده خدایی از دوستانش با هم کدورت داشتند هنگام رفتن به جبهه با هم آشتی کردند و با هم در یک روز شهید شدند.

توصیه نامه شهید رضوان حسین زاده

به شما عزیزان توصیه می کنم که مطیع امر رهبر باشید و از روحانیون متعهد پیروی کنید. در دفاع از میهن از هیچ چیز دریغ نکنید، چرا که دفاع از میهن دفاع از ناموس است و مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است. نماز اول وقت را فراموش نکرده و در انجام فرائض دینی کوشا باشید. از خواهرانم می خواهم که در حفظ حجاب خود نهایت کوشش را داشته باشند که حجاب آنان کوبنده تر از خون شهیدان است.



شهید دانش آموز سید کمال حسینی

هواشهیید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید کمال حسینی

سید کمال حسینی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه مجیدی و پدرش سیداباذر حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس منتظری و مدرس و دبیرستان امام صادق(ع) با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سید کمال حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۲۵ منطقه کردستان عملیات کربلای ۱۰ کوههای مشرف به بانه در اثر اصابت ترکش و متلاشی شدن بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قائمیه علیا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

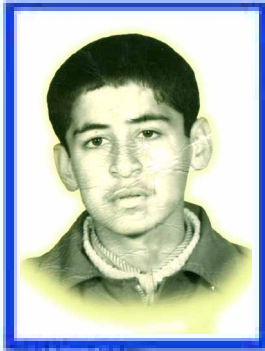
سید کمال حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود به پیامبران از حضرت آدم تا حضرت خاتم(ص) با سلام و درود به امام زمان(عج) و نایب برحقش امام امت، سلام و درود بر رزمندگان اسلام در جبهه‌های نور علیه ظلمت که حماسه می‌آفرینند. سلام و درود به شهیدان صدر اسلام تا انقلاب اسلامی ایران و اسرا و مفقودین و مجروحین و معلولین. سلام به همهٔ مسئولین که در هر لباسی از جمهوری اسلامی ایران دفاع می‌کنند. شهادت می‌دهم به یگانگی خداوند متعال و به رسالت حضرت محمد بن عبدالله(ص) و به امامت حضرت علی(ع) و فرزندان پاک آن حضرت. بر خود لازم دیدم که وصیت کنم، امیدوارم که با شهادت به سوی خانواده‌ام برگردم و پیامبر گرامی(ص) و سرور شهیدان امام حسین(ع) را دیدار نمایم که شهید افتخار هر خانواده‌ای و هر جامعه و ملتی است. انشاءالله خداوند نصیبم کند تا پیامم را به جهانیان برسانم. پدرم! امیدوارم که مرا ببخشید و اگر شما را ناراحت کردم مرا ببخشید که اگر شما مرا ببخشید خدا مرا نمی‌بخشد. پدرم! من نتوانستم زحماتی که برایم کشیده‌ای جبران نمایم. امیدوارم با بزرگواری مرا ببخشید تا در روز قیامت شرمند نباشم و من هم شما را شفاعت می‌کنم. پدرم! همانند کوه استوار باش، برای من گریه مکن که دشمن خوشحال می‌شود. شاد باش تا دشمنان بدانند که شما ملت شهیدپرور هستید و با دادن شهید استوارتر و محکم‌تر می‌شوید و همانند امام که برای فرزندش اشک نریخت از امام درس ایثار و بردباری را یاد بگیر. و تو ای مادر! امیدوارم شیری که به من داده‌ای حلالم کنی و اگر اذیت و آزاری از من دیده‌ای مرا ببخشی. برادران و خواهران عزیز و گرامی! برای من اشک مریزید و گریه مکنید، استوار و محکم باشید چون برادر خودتان را در راه خدا داده‌اید و کسی که در راه خدا کشته شده مرده نیست بلکه شهید شده است و در پیش خدا روزی می‌خورد و کسی که امانت خودش را در راه خدا می‌دهد پس نمی‌گیرد. مانند کوه باشید تا دهن دشمنان اسلام و قرآن زده شود و بگویند که انقلاب ما با شهید دادن پیروز شد و تا خون ندهیم پیروز نمی‌شویم و خون شهیدان درخت انقلاب را آبیاری می‌کند. و شما ای خواهران عزیز و گرامی و غمخوار! برای من گریه نکنید، مانند حضرت زینب استوار و مهیا باشید و مثل او پیام مرا به همگان برسانید و زینب گونه و فاطمه‌وار زندگی کنید، سعی کنید فرزندان خوب به جامعهٔ اسلامی تحویل دهید و آنان را آشنا به قرآن و اسلام و شجاع دلیر بار بیاورید تا آنان در برابر دشمن همانند امام بایستند، چون تاریخ سراغ ندارد کشوری را که هم در جنگ و هم محاصرهٔ اقتصادی باشد و با این همه بوقهای تبلیغاتی دوام بیاورد، و واقعا این رهبر و این کشور استثنایی است در چند قرن اخیر که با یاری خداوند و نصرت او پایدار است. برادران و خواهران و فامیل‌ها! مطیع فرمان امام باشید و اگر مطیع امر رهبر انقلاب نیستید پس در زیر تابوت من گریه و زاری نکنید که من راضی نیستم. برادران! در برابر ظلم‌های دشمن ساکت نباشید که خیانت است، در برابر آنان بایستید و با آنها مقابله کنید. جبهه‌ها را خالی نکنید، پیرو امر رهبر باشید و از هر جهت وفادار به انقلاب باشید. در برابر منافقین مانند کوه ایستاده باشید، نگذارید آنها تکان بخورند و الا ضربه می‌زنند. برادران! نگویند چرا برادرانمان به جبهه رفته و شهید شده، من با آگاهی و تشخیص خودم فهمیدم که نیاز است و به جهاد رفتم تا از ناموس و شرف و اسلام و قرآن دفاع کنم، تا دشمن کشور اسلامی را تسخیر نکند و برای خدا به جبهه رفتم تا کفارانی یعنی را از مملکت اسلامی بیرون کنم، حتی اگر به شهادت که مرگ جاوید است برسیم. سعی کنید مردم را مطلع کنید از جنگ و انقلاب تا آنها نگویند که چرا اینقدر شهید می‌دهیم، بگویند تا شهید ندهیم پیروز نمی‌شویم و هر قطره خون شهید انسان می‌سازد و شهید هم انسان‌ساز است. هر که در توان دارد باید با توجه به فرمایش امام امت به جبهه برود و اگر نمی‌تواند در پشت جبهه خدمت کند. برادران دانش‌آموز! اینقدر نگویند که ما مدرسه هستیم و نمی‌توانیم به جبهه برویم، من هم یک محصل هستم، بیایید به جبهه، مقدمهٔ مدرسه در جبهه است آنجا مقدمه را بگذرانید بعد درس را ادامه دهید که جبهه کارخانهٔ انسان‌سازی است و اگر می‌خواهید خودتان را مورد سنجش قرار دهید بیایید در جبهه و آنجا خود را بسنجید و خودسازی کنید. پیامم به اهالی حزب الله قائمیه این است؛ البته کوچکتر از آن هستم که برای شما پیام دهم ولی این را وظیفهٔ خود می‌دانم که به شما بگویم همانگونه که تا به حال در صحنه بودید بعدا هم باشید، پیرو امام و روحانیت باشید که جامعهٔ ما بدون روحانیت نمی‌تواند انقلاب را به پیش ببرد، شما تابع روحانیت اصیل باشید که آنان پاکترین افراد در جامعه اسلامی می‌باشند و اتحاد و یگانگی خودتان را حفظ کنید که دشمنان از اتحاد شما می‌ترسند و از اختلافات داخلی خودتان پرهیز کنید. امام را تنها نگذارید که او نایب حضرت بقیه الله ارواحنا فدا است و هر کس از دستورات او سرپیچی کند سرپیچی از امام زمان(عج) است. به خواهران دینی ام می‌گویم؛ حجاب زینب گونه را حفظ و فاطمه‌وار زندگی کنید و به امام و انقلاب وفادار باشید.

در پایان عرضی ندارم فقط التماس دعا برای رزمندگان و امام امت، خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگاهدار

والسلام - مورخه ۱۳۶۵/۰۵/۲۴ - امضاء سید کمال حسینی



شهدای دانش آموز

اسدالله حقیقت

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسدالله حقیقت

اسدالله حقیقت در ۱۸ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صبورا میخچین و پدرش لطف الله حقیقت پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس تربیت و شهید علیزاده و دبیرستان ابن سینا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید اسدالله حقیقت در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۹/۰۷ منطقه کردستان مریوان در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسدالله حقیقت

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

پدر شهید: ایشان تابستان ها پیش آقای خطیبی در چاکسر کاشی کاری می کردند. به خاطر صداقت و رفتار خوب او آقای خطیبی هر روز با موتور می آمد دنبالش می گفت نمی خواهد کاری بکنی فقط بیا پیش من باش. بعضی وقت ها با شهید علی محمدی تابستان ها یخ می فروختند. هیچ وقت بیکار نمی نشست کار می کرد تا کمک خرج خانه باشد.

زمانی که می خواست به جبهه برود و رضایت نامه آورد که امضا بزنم این کار را نکردم و قبول هم نکردم همان شب خواب دیدم در بیابانی هستم و سگ ها به من حمله کردند و من می خواستم فرار کنم ولی نمی توانستم وقتی که پسر اسدالله آمد سگ ها همه فرار کردند. وقتی صبح بیدار شدم رفتم به انجمن و گفتم من رضایت می دهم که پسرم به جبهه برود.

توصیه نامه شهید اسدالله حقیقت

توصیه من به شما این است که پیرو ولایت فقیه باشید تا از مسیر راست منحرف نشوید. حق و حقوق دیگران را رعایت کنید چرا که در اسلام تاکید زیادی درباره رعایت حق الناس شده است. به فکر همسایه های خود باشید مبادا که همسایه ای مشکلی داشته باشد و شما بی توجه باشید. به فقرا و مستمندان در حد بضاعت خود یاری رسانید. به خواهرانم توصیه می کنم که زینب وار زندگی کرده و همیشه حجاب خود را حفظ کنند.



شهید دانش آموز

احمد حیدری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد حیدری

احمد حیدری در ۱۴ دی ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مولود حاتمی و پدرش رمضان حیدری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد حیدری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۵ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد حیدری

بسم رب الشهداء و الصدیقین

به نام خدا، به نام خدایی که مرا آفرید و به نام خدایی که آغازم از اوست و ماندم به خاطر اوست و رفتنم به خاطرش، به نام خدایی که عالم را آفرید و به من نیرو داد که به خاطرش جهاد کنم و در راهش به شهادت برسم و به نام خدای محمد(ص) و ابوذر و حسین، این نامه را از سنگر دفاع از اسلام و مسلمین برای شما برادران و خواهران می نویسم.

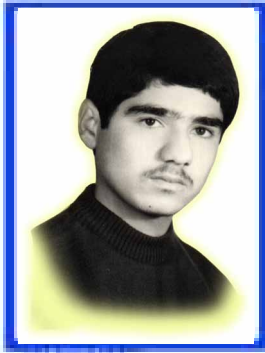
برادرانم! مرا ببخشید و حلالم کنید زیرا که نتوانستم برادر خوبی برای شما باشم و موجب رنج و زحمت شما شده‌ام، امیدوارم که مرا ببخشید و حلالم کنید و اسلحه به زمین افتاده من و برادرم حمید و کلیه شهدا و اسراء و مفقودین را بگیرید و نگذارید جایمان خالی بماند تا دشمن خوشحال شود. برادرانم! نماز را سروقت بخوانید و روزه بگیرید چرا که ما هر چه داریم از نماز و روزه داریم. از خواهرم می خواهم مرا ببخشد و حلالم کند چون که واقعاً نتوانسته‌ام برادری باشم که می بایست می بودم، از خواهرم تقاضا دارم که حجاب اسلامی را رعایت کند و همان راهی را به فرزندانش بیاموزد که من و برادرانم رفتیم. از برادر بزرگم داداش غلام می خواهم که مرا ببخشد و حلالم کند و فرزندش را طبق فرامین اسلامی تربیت کند. از کلیه دوستان و آشنایان و بستگان تقاضای بخشش دارم و امیدوارم که حلالم کنند و همیشه حامی اسلام و امام و ولایت فقیه باشند. و صحبتی با شما امت حزب الله و شهیدپرور شهرستان هزار سنگر آمل دارم که همیشه پشتیبان اسلام و امام و ولایت فقیه باشید و نماز را سروقت بخوانید و روزه بگیرید. در خاتمه و صیایی دارم که امیدوارم اجرا کنید؛

- ۱- چند سالی روزه برایم بگیرید. ۲- چند سالی نماز برایم بخوانید. ۳- مقداری بدهکاری دارم بدهید. ۴- مرا در امام زاده ابراهیم اگر جا بود دفن کنید و اگر هم جا نبود در کنار قبر مادرم دفن کنید.

والسلام علیکم - در خاتمه دعا به جان امام و رزمندگان و آقا امام زمان

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - رزمندگان اسلام پیروشان بگردان - ظهور مهدیت را

نزدیک تر بگردان



شهید دانش آموز

علی حیدری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی حیدری

علی حیدری در ۱۰ آذر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری محمدزاده و پدرش حسن حیدری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی حیدری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۶/۱۸ منطقه کردستان مریوان در اثر اصابت گلوله به پشت شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اسپاربن شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَتَّبِعْ أَقْدَامَكُمْ

اگر شما خداوند را یاری کنید، خداوند هم شما را یاری خواهد کرد.

وصیتم به مادرم: مادرم! بعد از مرگم گریه مکن و ناراحت مباش و غم و اندوه در خود راه مده چون که ناراحتی تو سبب می شود که دشمنان خوشحالی کنند، ولی بر عکس اگر از شهادتم خوشحال شوی دشمنان ناراحت می شوند و خار می گردند. تو همچون لیلای علی اکبر باش چون که من امانتی بودم پیش شما و خداوند هم امانت خود را گرفت و همه شما نیز امانت هستید، خداوند هر وقت بخواهد امانتش را پس می گیرد. و همیشه یعنی مدت عمری را سپری می کنی شکر گزار خداوند باش و از تو می خواهم که حلالم کنی.

وصیتم به برادرانم: اول می گویم بعد از مرگم ناراحت نباشید و دوم به راهم ادامه دهید و سوم در کارهای خویش و در پیشبرد احتیاجات زندگی کوشا باشید و چهارم از همه مهمتر اگر تا به حال نماز نمی خواندید و یا روزه نمی گرفتید ولی حالا نماز بخوانید و روزه بگیرید و کارهای خیر انجام دهید و در تربیت زن و فرزندان کوشا باشید که این خودش ادامه راهم می باشد.

وصیتم به برادر زن ها: به آنها می گویم حجاب اسلامی خود را حفظ کنند که حجابشان کوبنده تر از خون سرخ من است بر پیکر کفر و نفاق. ای زن از فاطمه به تو اینگونه خطاب است، بهترین زینت زن حفظ حجاب است. وصیتم به مردم؛ سلام بر شما امت حزب الله، امتی که توانسته است به مدت چند سال تمام مشکلات و سختی ها را تحمل کند و در مقابل جنایتکارها بایستد و انقلاب را به پیروزی برساند. برادران و خواهران! وحدت کلمه را حفظ کنید و پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد و مساجد ما را پر کنید که مسجد سنگر است سنگرها را حفظ کنید و خودتان گروه اطلاعاتی باشید و نگذارید تا عوامل نفوذی در شما نفوذ کنند و بر شما ضربه وارد سازند و از همه شما و به خصوص فامیلان و آشنایان می خواهم که مرا ببخشند و حلالم کنند. وصیتم به بسیج؛ از برادران بسیج می خواهم که بسیج را رشد دهند به سوی الله و در دعاها شرکت کنند و ادامه دهندگان راه شهدا باشند و نگهبانی ها را در راه خدا ترک نکنند و در ضمن شب های جمعه ما را فراموش نکنند.

والسلام علیکم و رحمه الله

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - آمین



شهدای دانش آموز

جانبار حیدری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جانبار حیدری
جانبار حیدری در ۵ آبان ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش اکرم اخوان و
پدرش حیدرقلی حیدری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جانبار حیدری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۲۵ منطقه رقابیه در اثر اصابت
خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کمانگر کلا دابو - پین شهرستان شهید پرور آمل
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جانبرار حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله القاصم الجبارين

بنام خداوند بخشنده مهربان و درهم کوبنده ستمگران

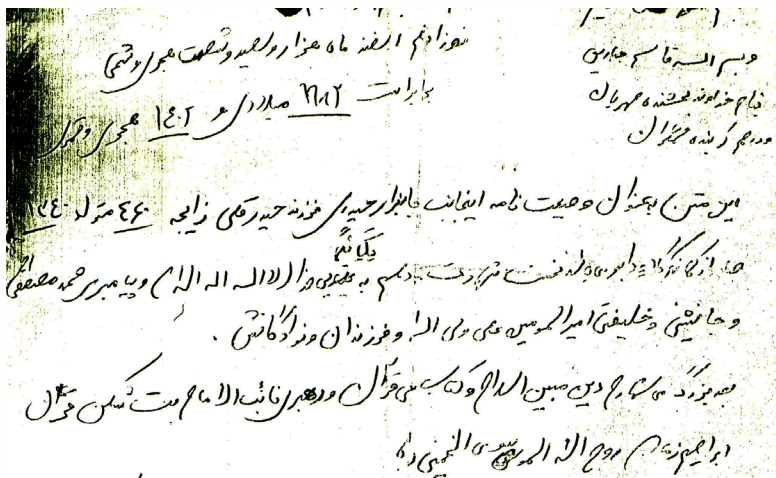
این متن به عنوان وصیت نامه اینجانب جانبرار حیدری فرزند حیدرقلی، زایجه ۴۶۰ متولد ۱۳۴۰ نخست شهادت می‌دهم به یگانگی خدا (لا اله الا الله) و پیامبرش محمد مصطفی و جانشین و خلیفه‌اش امیرالمومنین علی ولی الله و فرزندان و نوادگانش. بعد بزرگ می‌شمارم دین مبین اسلام و کتاب قرآن و رهبری نایب‌الامام، بت‌شکن قرن، ابراهیم زمان، روح الله الموسوی الخمینی. اینجانب به تمام برادران و خواهران هشدار می‌دهم که دست از سرملحدان و منافقان و کفاران برندارند، امام را تنها نگذارید تا آخرین مرحله پیروزی همراه امام مهدی (عج) تعالی فرجه شریف و نایب بر حقش امام خمینی باشند.

هر کسی از ایشان به درجه رفیع شهادت رسید دوستان و یاران و هم‌زمان و همسنگران‌ش تفنگ او را بردارند و به سینه دشمنان اسلام و کفاران بکوبند تا پیروز شوند.

امیدوارم که شهادتم و اندک خونی که دادم باعث افتخار و پیروزی اسلام شوم و خواب راحتی بر چشم دشمنان اسلام نگذارم، با این شهادت من امیدوارم که همسنگران من محکم‌تر و استوارتر شوند.

(دوشنبه ۱۳۶۰/۱۲/۱۹ نوزدهم اسفند ماه هزار و سیصد و شصت هجری و شمسی برابر است با

۱۹۸۲ میلادی و ۱۴۰۲ هجری و قمری)





شهدای دانش آموز

ولی حیدری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ولی حیدری
ولی حیدری در ۳ مهر ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل
استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ننه بزرگ حیدری
و پدرش امیرقلی حیدری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مولوی و خانزاد و دبیرستان لسانی با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ولی حیدری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۳/۲۷ منطقه کردستان مریوان در اثر
اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کته پشت سفلی شهرستان شهید پرور آمل
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۰»

ولی حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

والدین شهید: ایشان بسیار فرزندی مهربان، دلسوز، باگذشت، باصداقت، مقید به انجام واجبات و نماز و اهل نماز جمعه و جماعت بودند و حق کسی را ضایع نمی کردند و اهل کمک به فقرا بودند. محمدعلی نیک مال - دوست شهید: من و شهید با هم همکلاس بودیم. قبل از انقلاب در تمام تظاهرات و برنامه ریزی های مسجد و کشیک های شبانه شرکت می کرد. یک شب هنگام کشیک خبر دادند که بیرون از ده و در کمربندی آمل دزدی شده شهید حیدری و جمعی از دوستان به طرف کمربندی حرکت کردند. ایشان جلو می رفتند و یک چوب دستی هم دستش بود سرپیچ ها چوب را به دیوار می زد از ایشان پرسیدیم چرا این کار را می کنی می گفت: «به دیوار ضربه می زنم اگر دزدی در کمین است بترسد و فرار کند.»

توصیه نامه شهید ولی حیدری

به شما عزیزان توصیه می کنم که مطیع امر رهبر باشید و از روحانیون متعهد پیروی کنید. در دفاع از میهن از هیچ چیز دریغ نکنید، چرا که دفاع از میهن دفاع از ناموس است و مرگ باعزت بهتر از زندگی با ذلت است. نماز اول وقت را فراموش نکرده و در انجام فرائض دینی کوشا باشید. از خواهرانم می خواهم که در حفظ حجاب خود نهایت کوشش را داشته باشند که حجاب آنان کوبنده تر از خون شهیدان است.





شهدای دانش آموز

تقی حیدری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز تقی حیدری

تقی حیدری در ۲ اسفند ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه رمضانزاده و پدرش جانبرار حیدری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید تقی حیدری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات کربلای ۴ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهنگر کلای دابو شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۲»

تقی حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم - شهادت مرگ نیست، رسالت است و تولدی دیگر. حضرت امام خمینی
الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
(آیه ۲۰ سوره توبه) آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جان جهاد کردند، آنها
را نزد خدا مقام بلندی است و آنان بالخصوص رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند.

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با درود بر پیامبر برگزیده و نبی مصطفی (ص) و اهل بیت و یاران و اوصیاء
او. سپاس بی قیاس پروردگاری را که گنجینه‌های بیکران از نعمت و رحمت برای بندگان خود بی‌انباشت و کلید
آن را به صورت دعا در اختیار آنان گذاشت. درود نامحدود بر محمد مصطفی و اهل بیتش که نطق و دعا را به ما
بیاموختند و چراغ توصیه در شبستان دل ما برافروختند و ما را به آئین سخن گفتن با خدا آشنا ساختند.

خدایا من آگاهانه در این راه گام می‌گذارم و با اطاعت از امام خمینی وارد جبهه‌های جنگ می‌شوم، اگر چه کوچکم
ولی قلبم و ایمانم بسیار بزرگ است و تا آخرین قطره خونم این راه را ادامه خواهم داد و از تو می‌خواهم که مرا
لحظه‌ای به خودم وامگذاری. خدایا به من توفیق آن ده که خدمتگزاری برای اسلام و سربازی برای امام خمینی و
حافظ خون شهیدان باشم. شهیدانی که از بهترین سرمایه یعنی جان خود گذشتند تا اسلام و قرآن زنده بماند. خدایا
کمکم کن و مرا در انجام دادن کارهای نیک و ترک گناهان یاری فرما. خدایا بر ناتوانی تنم و نازکی پوست بدنم و
باریکی استخوانم ترحمی فرما. چون تو بخشاینده و مهربانی، آمین. امت شهیدپرور و مسلمان! سلام علیکم، به شما
سفارش می‌کنم و بدانید که تنها عامل پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ایمان به خدا، رهبری اسلامی و وحدت کلمه
بوده است، پس این وحدت را حفظ کنید. مسئله اصلی ما به فرموده امام امت جنگ با دشمنان اسلام است، پس با
جان و مال خود به جنگ کمک کنید که پیروزی این جنگ قدرت اسلام را در جهان نمایان می‌کند. پشتیبان ولی فقیه
و روحانیت باشید. پشتیبان نیروهای بسیجی و انقلابی و برادران و خواهران حزب اللهی باشید.

به پدر و مادر و برادران و خواهران و فامیلانم وصیت می‌کنم بعد از شهادتم صبور باشید و برایم نگران نباشید چون
من در این سفر از خدا طلب شهادت می‌کنم و امیدوارم که به آرزویم برسم. اگر چه پیکرم مفقود شود یا سال‌ها زیر
خاک بماند و به دست شما نرسد، زیرا شهید غسل و کفن ندارد، شهید بزرگترین مقام را در نزد خدا داراست و تا
ابد زنده است و روزی او نزد خدایش محفوظ است. ما از حسین بن علی (ع) درس شهادت و آزادگی آموختیم.
اگر جنازه‌ام بدست شما رسید، جنازه‌ام را در قبرستان محل به خاک بسپارید و از خدا برایم طلب مغفرت و آمرزش
کنید و مراسم مرا هم ساده بگیرید.

پدر عزیزم و مادر گرمی‌ام! از شما می‌خواهم که برایم دعا کنید و مرا ببخشید چون نتوانستم حق شما را ادا کنم و
بعد از شهادتم برایم ناله و زاری نکنید و برای رضای خدا صبر پیشه کنید. امیدوارم خداوند شما را حفظ کند و در
زندگی سرفراز و سربلند باشید. ان شاءالله. از تمامی دوستان و بستگان و آشنایان و اهالی محل، خداحافظی می‌کنم
و از شما سروران تقاضای عفو و بخشش می‌نمایم و همه شما را به خدای بزرگ می‌سپارم. امیدوارم موفق و موید
باشید و ادامه دهنده راه شهدا باشید. به امید فتح و نصرت اسلام و مسلمین بر شرک و مشرکین و استمرار انقلاب
اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی و ظهور آقا امام زمان (عج)

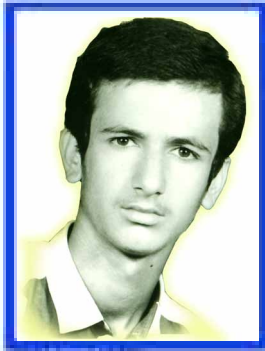
چند بیت شعر: می‌فروشم من و کلامم می‌است / گرمی بازارم از ماه دی است

بر خمینی عاشقم زیرا که او / هم خم است و هم می‌است و نبی است

ای شقایق عالمی دلتنگ توست / پرچم خون حسین از رنگ توست

کاروانهای حسینی کوچ کرد / ای شقایق‌ها خمینی کوچ کرد

والسلام - وصیت نامه بسیجی شهید تقی حیدری فرزند حاج جانبران - سال ۱۳۶۵ هجری شمسی



شهید
دانش آموز

عباس خاکپور

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباس خاکپور

عباس خاکپور در ۱۵ دی ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم تجن جاری و پدرش نورعلی خاکپور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ابن سینا و شهید باهنر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عباس خاکپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۲ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای تجن جاری شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۴»

عباس خاکپور

بسم الله الرحمن الرحيم

گزیده ای از وصیت نامه شهید خفته در خاک شلمچه عباس خاکپور

۱- اینجانب به عنوان مقلد امام و اطاعت امر رهبری پیامبرگونه آن حضرت، بر خود وظیفه دانستم جهت لبیک به فرمان امام عزیز به جبهه حق علیه باطل اعزام شوم.

۲- از ملت عزیز ایران بخصوص از برادران و دوستان عزیز خودم می خواهم که همواره پشتیبان امام و شهیدان باشند.

۳- شما دلتان به حال ما نباشد، همیشه به یاد اسلام و به فکر انقلاب اسلامی و رهبرمان باشید.

۴- بعنوان برادر کوچک از جوانان و نوجوانان می خواهم که بعنوان بسیجی در پایگاه محل فعالیت نموده و همواره حافظ ارزش های انقلاب و کشور اسلامی باشید.

۵- پدر و مادر مهربان و عزیز و بهتر از جانم! همانطور که می دانم داغ اولاد بسیار سخت و دردناک است ولی اسلام عزیز مهمتر از این چیزهایی است که ما فکر کنیم.

۶- مادرم! در فراق و دوری من صبر پیشه کنید که خداوند صابران را دوست دارد و شما باید از حضرت زینب(س) سر مشق بگیرید.

۷- برادران عزیز! خداوند متعال اطاعت از اولی الامر را واجب نموده است و به شکر خدا در جامعه ما ولایت فقیه حاکم است.

۸- خواهرانم! نمی گویم برای من گریه نکنید، اگر می خواهید بگریید به یاد عباس دو دست بریده صحرای کربلا گریه کنید.





شهید دانش آموز

محمود خراسانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود خراسانی
محمود خراسانی در ۲۶ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب شاکری
و پدرش ابوالقاسم خراسانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمود خراسانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۳۱ منطقه شلمچه عملیات
رمضان در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۶»

محمود خراسانی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مادر شهید: ایشان آن زمان که عضو انجمن اسلامی بود یک سری وسایلی را می آورد که اول همیشه الویت با خانواده پرجمعیت و بی سرپرست بود و می گفت دو نفر می توانند چاره خود را بکنند ولی کسی که ۵ فرزند دارد برایش سخت است و به خاطر همین همیشه با او بحث می کردند ولی ایشان اصلاً چیزی نمی گفت و بی ادبی نمی کرد. ایشان بسیار با حجب و حیا بودند و نسبت به نامحرم همیشه سرشان پایین بود.

محبوبه - خواهر شهید: ایشان زمانی که می رفتند از کسی خداحافظی نکردند چرا که فکر می کرد مادر رضایت نداشته باشد. چند روز قبل از رفتن دستگاہ تکثیر (فتوکپی) گرفته بود داخل اتاق گذاشته بود و کارهای فرهنگی انجمن را انجام می داد و اتاق پر اعلامیه شده بود و ما همیشه به او می گفتیم این جا خیلی شلوغ است اگر مهمان بیاید به ما می خندد ایشان چند روز قبل از رفتن اتاق را تمیز و مرتب کردند و وسایل را کارتن زد گفت حالا همه جا مرتب شد، من مشکوک شدم و از او پرسیدم جایی می خواهی بروی؟ ایشان خندید و با شوخی بحث را عوض کرد و چیزی به من نگفتند.

منیژه - خواهر شهید: ایشان در زمان انقلاب بسیار فعالیت می کردند و در راهپیمایی ها شرکت می کردند. یکبار ایشان را در تظاهرات دستگیر کردند و به ما خبر دادند که ساواک ایشان را به زندان برده و مادر بسیار ناراحتی می کرد چون ایشان اولین فرزند پسر خانواده بودند. پدرم تعهد دادند و شهید را آزاد کردند زمانی که شهید آزاد شدند نه تنها فعالیت آنها کم نشده بود بلکه از روزهای قبل بیشتر شده بود و اصلاً نمی ترسید.

چند سال مفقود بودند - سال ۷۰ امامزاده ابراهیم آمل





شهید دانش آموز

ابراهیم خطیبی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابراهیم خطیبی

ابراهیم خطیبی در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل (لاریجان) استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه یحیی پور و پدرش رمضان خطیبی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابراهیم خطیبی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۴/۰۴/۱۳۶۴ منطقه جاده مریوان - سروآباد در اثر اصابت تیر مستقیم به گلو شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای هفت تن شهرستان شهید پرور آمل (لاریجان) استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۸»

ابراهیم خطیبی

بسم الله الرحمن الرحيم

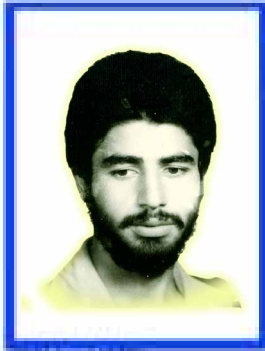
خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مادر شهید: ابراهیم از اول بچه آرام و دوست داشتنی بود. زمانی که می خواست به جبهه برود دوم دبیرستان بود، موقع امتحانات بود گفت بروم گفتم امتحانات را بده و برو، پدرت پیر و دست تنهاست. به من گفت: «مامان جان فردای قیامت از من چه سوالی می پرسند» گفتم نماز و خدا و گفت: «دیگر قیامت از من درس و مشق سوال نمی کنند و یا نمره نمی خواهند. ما می رویم مساجد حسین حسین می کنیم باید اینجا خودمان را نشان بدهیم و از مملکت و ناموس و اسلام دفاع کنیم»

زمانی که او شهید شد چندتا از دوستانش به خانه ی ما آمدند و گفتند: «مادر! شهید طلبه یا روحانی بود؟» گفتم نه چطور؟ آنها گفتند: «او همیشه در ماه رمضان دعا می خواند و نوحه خوانی می کرد. حال و هوای دیگری داشت.» دوستانش خیلی از او تعریف می کردند و برایش گریه می کردند.

پسر بزرگم محمدرضا که شهید شد در تدارک مراسم بودیم که خبر شهادت ابراهیم را به ما دادند. این دو برادر ۹ ماه همدیگر را ندیدند. هر وقت ابراهیم می آمد محمدرضا می رفت و یا برعکس. ابراهیم همیشه می گفت کور شوم و یتیمی فرزند برادرم (محمدرضا) را نبینم که بالاخره همین طور هم شد و ۱۱ روز بعد از شهادت محمدرضا، ابراهیم هم شهید و یتیمی یاسر برادرزاده اش را ندید.





شهید دانش آموز

علی اکبر درستی

هوشمید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر درستی

علی اکبر درستی در سال ۱۳۳۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه رجبی و پدرش علی درستی پرورش یافت.

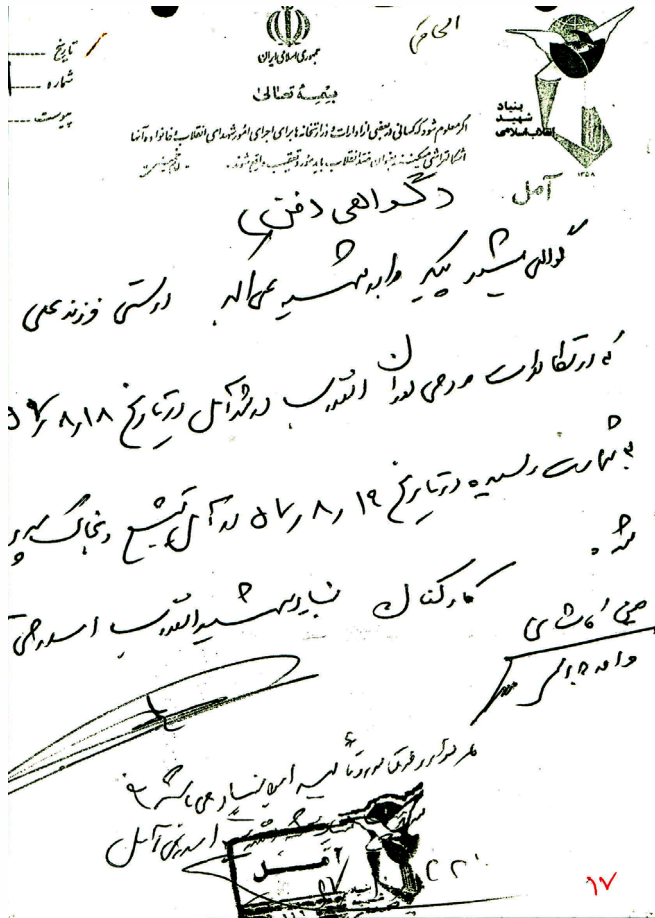
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شریف زاده و کوروش و دبیرستان پهلوی رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

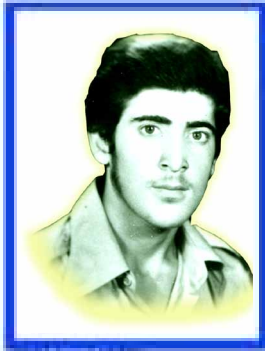
شهید علی اکبر درستی در سنگر مدرسه و مسجد به اسلام خدمت می کرد که در حوادث انقلاب اسلامی شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۷/۰۸/۱۸ منطقه پل معلق آمل در اثر اصابت گلوله دژخیمان شاهنشاهی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اکبر درستی

بسم الله الرحمن الرحيم





شهدای دانش آموز

سیدجلیل دریاباری

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدجلیل دریاباری
سیدجلیل دریاباری در ۴ خرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فیروزکوه استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سیده رعنا دریاباری و پدرش سیداحمد دریاباری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدجلیل دریاباری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۹/۲۵ منطقه گیلانغرب- کوه
چرمیان در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالایر می باشد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۱۲»

سید جلیل دریاباری

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - سوره آل عمران آیه ۱۶۹

ترجمه: مپندارید که شهیدان راه خدا مردند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد پروردگارشان متنعم خواهند بود. اینجانب سید جلیل دریاباری اعزامی از بسیج سپاه آمل که در رامسر اردوی آموزشی را دیده‌ام و به جبهه نبرد حق علیه باطل بر علیه نیروهای کفر صدامی شتافتم، تنها چند پیام به برادران و ملت قهرمان ایران و خانواده‌ام دارم. پیام من به ملت ایران این است که وحدت خود را حفظ کرده و گوش به فرمان رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی باشند و سازمان اطلاعاتی ۳۶ میلیونی تمام گروهکهای آمریکایی را که در هر کجا فعالیت بر علیه جمهوری اسلامی ایران می‌کنند یا جای مشکوکی هستند به مقامات انتظامی برادران سپاه - کمیته - اطلاع داده تا این مزدوران به اعمال جنایتکارانه خود که قرآن درباره منافقان گفت برسند. پیام من به برادران انجمن اسلامی این است که تا کنون فعالیت چشمگیر داشتند فعالیت خود را بیشتر کرده و نمونه برای ملت باشند.

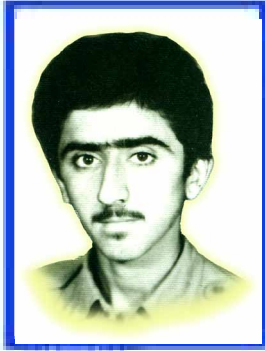
پیام من به خانواده‌ام این است که پدر جان! شما ناراحت نباشید که ما چرا به جبهه حق علیه باطل رفتیم، ما از علی اکبر امام حسین (ع) بالاتر که نیستیم. و مادر جان! این همه شهیدان که تاکنون انقلاب ما را آبیاری کردند، مگر این همه برادران مادر نداشتند؟ خواهر نداشتند؟ برادر نداشتند؟ و شما هم باید ناراحت نباشید و بلکه افتخار کنید.

پیام من به برادر عزیزم (قدرت) این است که برادر! فعالیت شما چه در انجمن اسلامی قلعه کش و چه در انجمن اسلامی مدرسه بی نظیر است و از شما می‌خواهم فعالیت خود را در خط امام بیشتر کنی.

در ضمن اگر شهید شدم و اگر لیاقت آن را داشتم، جسم مرا در وشتان پهلوی جدم جدا دفن نمایید و از مادر و پدر و برادران می‌خواهم که گریه نکنند چون حسین (ع) در کربلا کسی را نداشت که جسمش را دفن و تشیع جنازه و گریه کند.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

سید جلال دریاباری



شهید
دانش آموز

حسین ذکریانژاد

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین ذکریانژاد
حسین ذکریانژاد در ۱۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش هاجر شاکری و پدرش قربانعلی ذکریانژاد پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته کشاورزی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین ذکریانژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات کربلای ۴ در اثر اصابت ترکش به سر و صورت شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اورطشت شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۱۴»

حسین ذکریانژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و نزد پروردگار خود روزی می خورند.

(قرآن کریم)

درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت صاحب الزمان و نایب بر حقش امام خمینی و با درود و سلام بر تمامی رزمندگان و جهادگران عرصه توحید. وصیت نامه ام را آغاز می کنم؛ خداوند در قرآن کریم می فرماید (سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر بدست همان قوم) پس از این آیه شریفه قرآن نتیجه می گیریم که ما نباید کنج خانه های مان بنشینیم و بگوییم که چرا جنگ تمام نمی شود؟ چرا خداوند صدام را نابود نمی کند؟ بلکه ما باید بسیج شویم و به ندای رهبرمان لبیک بگوییم و انشاءالله خداوند با دست خودمان سرنوشت قوم را عوض کند و این جنگ را به پیروزی نهایی برساند. وصیتی که به مردم دارم این است که جهاد یکی از ستون های فروع دین ما است، انجام بدهید. جهاد دری از درهای بهشت الهی است و ایثار در جبهه های نبرد حق علیه باطل و پایمال نمودن خواهش های نفس برای عزت بخشیدن بر فطرت پاک و خداجویی بشری، مظهر تقوا و بهترین طریق جهاد (فی سبیل الله) است. و در این راستا شهادت برای انسان های پاکبخته ای که عاشقانه طریق وصال محبوب را می جویند و صالح ترین ارزش و مکتب فضیلتهاست. زیرا هیچ قطره ای نزد خدا محبوب تر از آن قطره خونی که در راه خدا ریخته شود نیست.

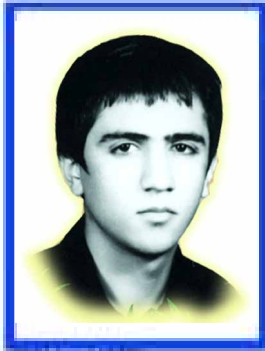
از رسول خدا سوال می شد که (ما بال شهید لا یفتن فی قبره؟) مگر شهید چه ویژگی دارد که در قبر و گذرگاه آخرت مورد آزمایش و سوال قرار نمی گیرد. رسول خدا (ص) پاسخ می دهد (کفی بالبارقه فوق رأسه فتنة) همان برق شمشیر که بالای سر شهید درخشید برای آزمایش او کافی است. آری شهید با انتخاب مرگ سرخ در صحنه جهاد به استقبال همه سوالها و آزمایش ها رفته است. پس ای امت! طوری جهاد بنمایید که اگر پیروز شوید که چه بهتر، اگر شهید شدید باز هم در جهان آخرت سربلند و پیروزید. و هرگز امام خمینی را تنها نگذارید و جبهه ها را همیشه گرم بدارید و وصیتی به جوانان عزیز دارم این است که حضرت علی اکبر را رهبر و سرچشمه خود قرار دهید.

زندگی ننگین را بر مرگ سرخ و شهادت که همراه با افتخار است ترجیح بدهید و به جبهه هجوم آورید تا حکومت کفر را سرنگون کنید. و به خواهران و مادران وصیتی دارم این است که زینب کبری (س) را رهبر خود قرار دهید و با رفتار و لسان خود و با حجاب خود حکومت جبر اموی را سرنگون کنید و شما همچو زینب کبری باشید. و حجاب خود را مشت محکمی به دهان امپریالیسم جهانی بزنید و اگر شهادت نصیب این حقیر گردید در گلستان اورطشت کنار برادران شهید دفن نمایم.

برادران! خواهشمندم که اگر راه کربلا باز شد و در آنجا شرفیاب شدید سلام مرا به حرم آقا امام حسین (ع)

برسانید. والسلام

امضاء حسین ذکریانژاد - هفت تپه - ۱۳۶۵/۰۷/۱۸



شهید دانش آموز

شعبانعلی رجبی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شعبانعلی رجبی
شعبانعلی رجبی در ۴ بهمن ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه
کیاشاخی و پدرش محمدعلی رجبی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید شعبانعلی رجبی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۳۱ منطقه شلمچه عملیات
رمضان در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالایر می باشد .
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۱۶»

شعبانعلی رجبی

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمت هایی از نامه شهید به خانواده:

اگر احوالی از من خواسته باشید بحمدالله خوب بوده و الان در تاریخ ۶۱/۴/۲۹ دوشنبه در جبهه شلمچه کوشک هستیم و حدودا نزدیک به یک هفته به اینجا آمدیم و شاید ما را برای استراحت به پشت جبهه منتقل کنند و الان ما آنچنان برخورد با مزدوران نداریم و فقط تبادل آتش در بعضی مواقع هست و امیدوار به خداوند تبارک و تعالی بوده و همچنین به نعمت و رحمانیت بوده و شاهد پیروزی های نزدیک در این روزها خواهید بود و آنان درسی به مزدوران و متجاوزان داده که برای تاریخ مرحله جدیدی پیدا شود و دنیا را بخود جلب کند و آن فتح بزرگ است، فتحی که همه مستضعفان جهان به آن امیدوارند و بقول امام اسلام در گرو این فتح است و نصر و پیروزی همیشه با اسلام بوده و هست و باطل مانند کفی و خس و خاشاکی است که از بین می رود و آب زلال برای همیشه پایدار است و بقول قرآن؛ مکر دشمن همیشه به خودش بر می گردد و مکر خدا از تمام مکرها بالاتر است (وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) و مبارزه شما علیه مزدوران داخلی و منافقین و دیگر ضد انقلابیون با موفقیت همراه باشد. برادران! سنگر داخلی خودمان را حفظ کنید چون بدون سنگر داخلی و سنگر درونی سنگر بیرونی نمی تواند حرکت تکاملش را ادامه دهد و انسان هم بدون مبارزه با عوامل های درونی نمی تواند به مبارزه بیرونی ادامه دهد و همنیطوری در برخوردها و مسئولیتهای اجتماعی، خودتان را چه از لحاظ اخلاق و رفتار و مبارزه با شیطانهای درون آماده سازید تا بتوانید در مبارزه با بیرون و عوامل هائی همچون صدام بحرکت خودتان ادامه دهید و بسوی تکامل پیش بروید.

نمازها و روزهها و مسئولیتهای دینی خودتان را فراموش نکنید و با تلاش شما و دعایتان و کوشش رزمندگان بتوانیم ظلم و کفر را در صحنه گیتی محو کرده و حق را در جهان گسترده کنیم. به امید آن روز ...

والسلام





شهید دانش آموز محمد رضا رضایی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا رضایی
محمد رضا رضایی در ۸ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو
رمضان پور و پدرش محسن رضایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ولی عصر و حکیمی و دبیرستان امام خمینی
با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق
بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد رضا رضایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران عملیات
والفجر ۶ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۱۸»

محمد رضا رضایی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

هرگز مپندارید آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه آنها زنده اند و در نزد او روزی می خورند. (قرآن کریم) ما از کشته شدن هراسی نداریم زیرا اسلام عزیز با این کشته شدن ها زنده می شود. امام امت بنام خدا، بنام خدای شهید، بنام خدای حسین (ع) و فرزندش روح الله، بنام خدای مهدی (عج) با درود بر آخرین خورشید تابناک اسلام مهدی موعود و نایب برحقش یاور مستضعفان، دشمن مستکبران، مرشد پیر و جوان، غمخوار داغدیدگان، موسی دوران، ابراهیم زمان، بت شکن قرن، حماسه آفرین تاریخ، امام خمینی و با درود بر رزمندگان جان بر کف اسلام و با سلام بر شهیدان از شهدای کربلای حسین (ع) تا کربلای ایران. اینجانب محمدرضا رضایی دانش آموز سال اول نظری دبیرستان امام خمینی وصیت نامه خود را آغاز می کنم. من از آنجا که پیرو خط امام هستم، با فرمان پدرگونه امامان شور و اشتیاق فراوان در من ایجاد شد که هیچ چیز نمی توانست سد راهم شود، با تقاضای عاجزانه توانستم رضایت پدر و مادرم را جلب کنم و بعد توسط رضایت نامه توانستم از آموزش و پرورش برگه اعزام به جبهه را کسب کنم و جای سنگرم مدرسه را به جبهه های نبرد اسلام و کفر بدهم و هیچ کس مرا اجبار به رفتن به جبهه نساخت و این شور و اشتیاق من برای رفتن به جبهه دارای چند انگیزه هست؛ اولین انگیزه من در درجه اول برای خدا و حفظ انقلاب اسلامی بوده و در درجه دوم حفاظت و احترام به خون پاک شهیدان و بار سنگینی که آنها بر دوشمان گذاشته بودند که همان ادامه راهمان می باشد و در درجه سوم بیرون راندن متجاوزان عراقی به سرکردگی امپریالیسم جهانخوار آمریکا و من می خواهم با نثار جانم ذره ای از آن بار سنگینی که بر دوشم هست را کم کنم و از این شرمندهام که چیزی بالاتر از جان نداشتم که در راه خدا نثار کنم و امیدوارم خداوند مرا ببخشد که نتوانستم بیشتر از این خدمت کنم، هر چند که دلم می خواست در رکاب حضرت مهدی (عج) شمشیر بزنم، در ضمن فکر می کنم از تمام علی اکبرهایی که امام حسین (ع) دارد یکی من بودم که به جبهه رفتم و به درجه (شهادت) رسیدم که لیاقت آن را نداشتم.

تقاضای من از خانواده حزب اللهیم این است که هیچ گونه اشکی برایم نریزید و راه امام را ادامه دهید و پس از من با یک دست قرآن و با دست دیگر اسلحه ام را برگیرید. از خداوند می خواهم که به شما پدر و مادرم و تمام اولیای شهدا صبر و استقامت عنایت بفرماید و از اینکه مرا از دست داده اید ناراحت نباشید و مبارزه خود را علیه منافقین داخلی که خطرشان برای اسلام از همه بیشتر است ادامه بدهید تا بنیان آنها را ریشه کن سازید. و از شما می خواهم از خانواده شهدا روحیه و درس بگیرید که وارث اصلی انقلاب و خون شهدا همین خانواده های شهیدان هستند. امیدوارم که شما پشتوانه محکم و استوار برای انقلاب اسلامی باشید و تکیه محکمی بر شعار نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی داشته باشید.

نصیحت های من به جوانان حزب الهی به خصوص جوانان حزب الله انجمن اسلامی نیایکی محله این است که بیشتر نظرتان به همین منافقین داخلی باشد و نگذارید که شهر را به آشوب بکشاند و نصیحت دیگرم به انجمن این است که راه پاک شهیدان را بالاخص شهدای انقلاب اسلامی ایران را ادامه بدهید و نصیحت آخرم به همه مردم مسلمان آمل این است که مسئله کوچکی را هیچ وقت بزرگ نکنید و از شایعه پراکنی خودداری فرمایید. از کلیه برادرانم می خواهم حسین وار و از خواهرانم می خواهم زینب وار رفتار کنند که این راه رفتنی است نه گفتنی. در پایان از همه شما می خواهم هرگز امام را فراموش نکنید، امام را تنها نگذارید و هرگز سنگرتان را خالی نکنید. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفز - حزب الله می جنگد، می میرد

سازش نمی پذیرد - جنگ جنگ تا پیروزی

والسلام علی من اتبع الهدی - خدمتگزار همه شما محمدرضا رضایی



شهید دانش آموز

حبیب الله رمضانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حبیب الله رمضانی
 حبیب الله رمضانی در ۲۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
 شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
 عفت روحی و پدرش حسن رمضانی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
 پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
 فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
 سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حبیب الله رمضانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
 در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۲۴ منطقه شلمچه
 عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین
 شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
 در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار
 عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲۰»

حبیب الله رمضانی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و نزد خدای خویش روزی می خورند.

قرآن کریم

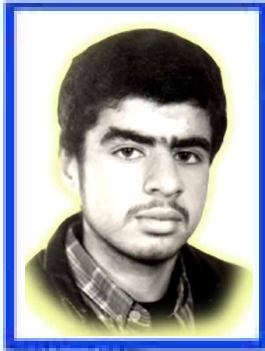
من وقتی که در پشت جبهه بودم همیشه می خواستم که از رزمندگان اسلام در جبهه ها باشم تا جان خود را در راه دین اسلام و صدور انقلاب اسلامی و به اجرا در آمدن احکام قرآن و فرمان خدا در روی زمین فدا کنم، تا با نثار جان خویش و دیگر رزمندگان زمینه برای انقلاب و ظهور امام زمان حجه ابن الحسن ارواحنا فدا آماده گردد و نیز به ندای (هل من ناصر ینصرنی) حسین زمان خمینی بت شکن لبیک گفته باشم تا اینکه خداوند تبارک و تعالی این سعادت را نصیب من حقیر نموده و موفق شدم تا به جبهه حق علیه باطل اعزام شوم.

تنها هدف من از رفتن به جبهه فقط پیوستن به لقاء الله و رضای حق تعالی و یاری دین خدا و جاری شدن احکام الهی می باشد نه برای پول و مقام و چیزهای مادی و نه حتی برای خاک، زیرا که عقیده دارم هر جا مکتب ما و ایدئولوژی ما یعنی اسلام عزیز و قرآن هدایت کننده آنجا باشد خاک و وطن ماست. و اینک چند پیامی را بعنوان وصیت نامه به عرض شما می رسانم.

اول پیامی که به دیگر رزمندگان اسلام دارم اینست که تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون مبارزه علیه استکبار جهانی را ادامه داده و دین اسلام را یاری نمایند و سازش را قبول نکنند و مرگ سرخ را بر زندگی ننگین و ذلت بار ترجیح دهند و در هر لحظه گوش به فرمان فرمانده کل قوا خمینی روح خدا باشند و راه شهیدان همیشه جاوید را ادامه دهند. پیامی که به شما برادران و خواهران حزب اللهی دارم اینست که یک لحظه از حمایت و پیروی از نایب بر حق امام زمان ارواحنا له الفدا غافل نبوده و همیشه به رهنمودهای پیامبرگونه امام گوش داده و سعی بر این داشته باشید تا به رهنمودهای امام جامعه عمل ببوشانید که سخنان امام برخاسته از متن قرآن کریم و نهج البلاغه می باشد. پیامی که برای پدر و مادر گرامی خود و دیگر عزیزان دارم اینست که در شهادت من که همانا شهادت بزرگترین بالاترین سعادت و افتخار است صبر داشته و شکیبا و بردبار باشند و گریه و زاری نکنند زیرا که من به تنها آرزوی خود یعنی شهادت و پیوستن به لقاء الله رسیده ام، نکند که با این گریه و زاری شما دشمن شاد شود. تو ای مادر! در مرگ خونبارم گریه نکن. پدر و مادر عزیز! چه زحمتی و چه خدماتی به من کرده اید و چه مشکلاتی کشیده اید به امید اینکه در پیری عمرتان شما را کمک کنم و خدمتی بکنم و عصای دست شما باشم، افسوس تا زنده بودم خدمتی به شما نکردم، امیدوارم مرا ببخشید و از من راضی باشید که رضای خدا در رضای والدین است. در آخر تاکید می کنم که ای امت حزب الله! امام را تنها نگذارید و پیرو راه امام باشید و از خط امام که همان صراط مستقیم و همان راه پیامبر اسلام است منحرف نشوید.

خدانگهدار - والسلام علیکم

حبیب الله رمضانی - ۱۳۶۰/۱۱/۱۵



شهید دانش آموز

علی رنجبر

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی رنجبر

علی رنجبر در ۳ مرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نرگس نائیجی و پدرش عباسعلی رنجبر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی رنجبر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲۲»

علی رنجبر

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام درود بی نهایت بحضور امام امت و با عرض سلام به خدمت خانواده‌های شهدا و خانواده‌های صبور مجروحین و معلولین و اسرا.

امام عزیز! از صمیم قلب تو را دوست دارم، جدا شدن از امام جدا شدن از قرآن و خداست، پس جدا شدن از قرآن و خدا انسان را گمراه و سست می کند، برای نزدیک شدن به خدا باید به امام خمینی نزدیک شد تا در زندگی موفق و آزاده باشید تا در مقابل دشمنان اسلام و وطن ایستادگی نمائید.

خواهران و برادران عزیزم! رفتن به جبهه از روی زور نبود بلکه این یک وظیفه شرعی و اسلامی بود که درک کردم که موقع آن فرا رسیده که به جبهه بروم و از این رو به جبهه حق علیه باطل می روم تا به ندای (هل من ناصر ینصرنی) حسینی نایب امام زمان امام خمینی کبیر لیبیک گفتم. من راهم را انتخاب کردم و شما هم به یاری حسین بشتابید و مرا و سربازان را یاری کنید.

خواهرانم! حجاب خودتان را حفظ کنید که این بهترین سنگری است برای توست. برادرانم! جبهه ها را خالی نگذارید به ندای رهبر خودتان لیبیک بگویید.

پدر و مادرم! رفتن به جبهه ها واجب کفایی است. امام خمینی

مادامیکه جبهه احتیاج دارد بر همه واجب است که به جبهه بروند و دفاع کنند. (امام خمینی)

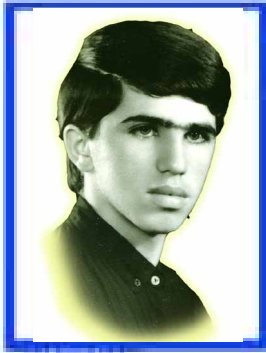
بر هر انسانی واجب است از خود و دین و کشور دفاع کند. (امام خمینی)

وقتی که شما یک عمل صالحی انجام دادید و دیگران هم دیدند در آنها تاثیر می کند.

برادران و خواهران عزیز! رفتن من به جبهه از روی زور به من نبود بلکه این وظیفه شرعی و اسلامی بود که درک کردم که موقع رفتن فرا رسیده که باید بروم و این بود که سنگر علم را ترک کردم و روانه جبهه حق علیه باطل شدم و به ندای (هل من ناصر ینصرنی) نایب امام زمان امام خمینی لیبیک گفتم و راهم را انتخاب کردم و به شما هم می گوئیم به یاری حسین زمان بشتابید و سربازان را یاری کنید.

برادران و خواهران! همان طور که لباس بر تن را می شوئیم و پاکیزه می کنیم دل و جان را هم شستشو دهیم و پاکیزه کنیم و خود را به چشمه پاک و {} نزدیک سازیم، لحظاتی را به {} و آسایش او بگذرانیم و چشمان آلوده را در چشمه صاف و زلال الهی شستشو دهیم.

علی رنجبر ۶۵/۱۲/۴



شهدای دانش آموز

محمد رودی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رودی

محمد رودی در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهره بورچی و پدرش سلیمان رودی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد رودی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۱/۲۲ منطقه فکه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲۴»

محمد رودی

بسم الله الرحمن الرحيم - وصیت نامه برادر محمد رودی - تاریخ تولد: ۱۳۴۴

با نام خدا و با سلام به رهبر کبیر انقلاب و امید امام و امت آیت الله منتظری و با سلام به شهدای انقلاب اسلامی ایران به خصوص شهید بهشتی و ۷۲ تن از یارانش و شهدای محراب و با سلام به تمامی خانواده شهدا و ملت شهیدپرور ایران و با سلام به شما پدر و مادر و مادر بزرگ و برادر و خواهر و دوستان و فامیلان عزیزم، سخنم را آغاز می‌کنم و امیدوارم که این چند لحظه با شما سخن می‌گویم مورد استفاده شما قرار گیرد؛ در اول سخنی با پدر و مادرم دارم؛ پدر و مادر جان! هم اکنون که قصد دارم با شما سخن بگویم لب‌هایم و زبانم طرز چگونگی سخن گفتن با شما را نمی‌داند، چون شما در طول این ۱۷ سال خیلی برایم زحمت کشیده و راه چگونگی زیستن را به من آموختید تا مرا بدانجا رسانیدید که خودم طرز چگونگی مردن (شهادت) را انتخاب کردم. پدر و مادر عزیزم! هر چند در مقابل شما و دیگران کسی نیستم ولی به عنوان یک فرزندی که برای پدر و مادرش در این دنیا هیچ زحمتی نکشیده است و همیشه پدر و مادر خود را رنجانده است چند نصیحتی دارم؛ پدر جان! من وقتی که فکر دوباره رفتن جبهه به سرم زد به فکر زحمات شما افتادم و خیلی این فکر مرا می‌رنجانید ولی پدر جان! اگر چند دقیقه فکر کنی می‌بینی وقتی که متجاوزین به کشور ما حمله کردند و همه چیز را به غارت بردند وظیفه ما این است که در خانه بمانیم یا اینکه مانند پیرمردی باشم که سه فرزند داشت و دو فرزند خود را در راه خدا داد و حتی جنازه یکی را پیدا نکرد و دیگری هم سر نداشت و هم اکنون پسر سوم و خودش هم در جبهه حضور دارند؟ آیا وظیفه ما این است که در مقابل این پیرمرد و خون شهدا دست روی دست بگذاریم و در خانه بمانیم؟ و حتی رسول اکرم (ص) روزی به حضرت علی (ع) فرمود: علی جان! وقتی که اسلام در خطر باشد جان ارزشی ندارد، جان در مواقعی ارزش دارد که اسلام محفوظ می‌باشد و من هم بر آن شدم که همانند دیگر رزمندگانی که در پهنه دشت سراسر خشک و بی‌آب و علف با شور و هیجان عهد بستند که دور ایران را که به گفته امام است «یک موجود الهی است» خندقی بکشند و این خندق را از خون لبریز سازند تا دشمن به هنگام ورودش به خاک سرزمین الهی مان در خونمان غرق شود و من هم برای تجدید این پیمان و همگام شدن با برادرانم و به فرمان روح الله و یاور مستضعفان جهان رهسپار این دیار گشته‌ام و بر آن شدم تا من هم مانند تمامی شهدای این سرزمین خون خودم را در این خندق بریزم تا شاید اهدای این خون پشتیبانی باشد جهت بخشودگی گناهانم در این دنیای مادی. و از شما پدر و مادرم و مادر بزرگم می‌خواهم که بعد از شهادتم گریه نکنید چون با گریه شما منافقان و از خدا بی‌خبران خوشحال می‌شوند، گریه را برای شهید مظلوم بهشتی و امثال بهشتی بکنید که خداوند این ثروت بزرگ معنوی و الهی و به گفته امام که واقعاً همینطور است (بهشتی یک ملت بود) از ملت ما گرفته است نه برای ما که بودن و نبودن ما ضرر یا استفاده‌ای برای جامعه ندارد. در ضمن هر کاری را می‌خواهید بکنید به یاد خدا باشید و هر کاری را با نام او آغاز کنید. و از برادرم احمد می‌خواهم احکام اسلام را بیاموزد و به پدر و مادر عزیزم بیاموزاند و از پدر و مادر عزیزم می‌خواهم مثل من غیبت نکنند که این مسئله خیلی مهم است. و حال چند سخنی با برادران انجمن اسلامی و دیگر دوستان دارم؛ اولین سفارشم به برادران انجمن از من فهمیده‌تر این است که هیچگاه از نگهبانی دادن در سنگر پایگاه و انجمن خسته و کسل نشوند و نگهبانی دادن را فراموش نکنند و همیشه مواظب اخلاق و برخورد خود باشید و همیشه با مردم با اخلاق اسلامی و خوشروئی برخورد کنید و اخلاق نیکو داشته باشید و همچنین قاطعیت در کارها را سرلوحه خود قرار دهید و نماز جماعت و جمعه را هیچگاه فراموش نکنید و همیشه بیاد خدا باشید و هر کاری که می‌کنید با نام او آغاز کنید که اگر بیاد خداوند باشید دلها آرام می‌گیرد و هیچگاه در کارهای خیر خود خسته نخواهید شد و به هدف اسلامی خود خواهید رسید. و همچنین چند توصیه به برادران احمد و محمود دارم؛ که بعد از شهادتم درس خوتان را خوب بخوانید چون جامعه اسلامی آینده ما احتیاج به شما برادران حزب الله دارد تا جاهای خالی سپاه و دیگر نهادها را که بعضی از آنها شهید شدند پر کنید و این انقلاب را به رهبری امام به صاحبش امام زمان تحویل دهید، انشاء الله. و همچنین احمد و محمود جان! تا آنجا که امکان دارد در کلاس‌های ایدئولوژی شرکت نمائید و با برادران انجمن همکاری لازم را بعمل آورید و از شوخی و خنده زیاد بپرهیزید و همینطور دو خواهر خود را به شما می‌سپارم تا آنها را از نظر اخلاقی و با حجاب (منظور از حجاب به عقیده‌ام یعنی: حجاب فاصله از نامحرم نه فقط چادر و مقنعه) ساخته و تحویل جامعه دهید. و توصیه آخرم به تمامی دوستان و برادران و فامیلان و خانواده‌ام این است که شما را به خون شهدا قسم، امام امت این نعمت الهی از طرف خداوند به ملت ایران را هرگز تنها نگذارید و همچنین نماز جمعه و جماعت را فراموش نکنید. از زحماتی که پدر و مادر و برادران انجمن برایم کشیده‌اید خیلی سپاسگزارم.

والسلام - امام را دعا کنید - ۱۳۶۱/۱۱/۱۷ - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهدای دانش آموز

عباد زارعی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباد زارعی

عباد زارعی در ۴ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زیور غلامپور و پدرش رحمت زارعی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عباد زارعی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۶/۰۲ منطقه مریوان (چهل چشمه) در اثر اصابت گلوله شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ممرزکئی شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲۶»

عباد زارعی

بسم الله الرحمن الرحيم

✽توصیه نامه شهید عباد زارعی ✽

به شما عزیزان توصیه می کنم که از رهبری حمایت کنید و دین اسلام را زنده نگه دارید. به پدر و مادر خود احترام بگذارید و به آنها نیکی کنید که عاقبت به خیری به دنبال دارد. نماز خود را اول وقت و به صورت جماعت به جا آورید. به خواهران خود توصیه می کنم که حجاب خود را رعایت کنید زیرا حجاب شما کوبنده تر از خون شهید است.

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مادر شهید: او خیلی اصرار می کرد که به جبهه بروم من گفتم دو تا برادر شما جبهه هستند و شما هم دارید می روید گفت: «شما اگر نگذارید من بروم در روز قیامت جواب حضرت زهرا(س) را باید بدهید.» و من هم رضایت دادم و با هم خداحافظی کردیم و رفت.

خواهر شهید- رقیه زارعی: ایشان قبل از اینکه به جبهه بروم خواب دیده بود که به شهادت می رسند و فقط به من گفته بود و کس دیگری از خواب او خبر نداشت و خیلی شور و شوق عجیبی داشت، مادرم شناسنامه اش را قایم کرد ولی او شناسنامه را پیدا کرد و به جبهه رفت.





شهید دانش آموز

حسین زال نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین زال نژاد
حسین زال نژاد در ۱ دی ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مولود حاجی
و پدرش علی زال نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته برق در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین زال نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۰۲ منطقه فاو عملیات والفجر ۸
در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲۸»

حسین زال نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ - یاری کنید خدا را، تا شما را یاری کند و ثابت قدم باشید.

((حضرت علی (ع) می فرماید: جهاد در راه خدا یک رحمت الهی است که تنها بر روی بندگان خاص خداوند باز می شود.))

با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب و با سلام و درود به شما رزمندگان دلیر اسلام و سرافرازان قرآن که به خاطر اسلام و قرآن به سوی جبهه‌ها روانه می‌شوید و جان خود را در راه اسلام و قرآن فدا می‌کنید. اینجانب حسین زال نژاد فرزند علی دارای شماره شناسنامه ۳۰ محل تولد آمل سال ۱۳۴۵ که به جبهه حق علیه باطل اعزام می‌شود وصیت خود را چنین بازگو می‌کنم. تا حال من مرده بودم و این لحظه آغاز جهاد و شهادت است، این احساس را در خود می‌بینم که تازه دارم متولد می‌شوم و زندگی جاودانی خود را آغاز می‌کنم. شهادت در راه خدا زیباست، شهادت انسان را به درجه اعلائی ملکوتی می‌رساند و چقدر زیباست و مانند گل محمدی می‌ماند که وارثان خون پاک شهید از آن می‌بویند. خدایا شهادتم را در راه اسلام و قرآن که خاری در چشم دشمنان است بپذیر. ای مادر مهربان و عزیزم! می‌دانم که چه زحمت‌ها و بی‌خوابی‌ها برایم کشیدی، سلام مرا بپذیر و حلالم کن. مبدا در فقدان من گریه کنی، در بالای خانه‌تان پرچم‌های سبز سوار کن و افتخار کن که فرزندان در راه خدا به این مقام بزرگ رسیده است.

ای پدر ارجمنده! مرا حلالم کن و با استقامت و صبر و شکیبایی از انقلاب اسلامی دفاع کن. مبدا روحیه خود را ببازی و گریه کنی، چون گریه تو باعث ناراحتی من است و به دعای خیر پاسداران و رزمندگان اسلام در هر کجای جهان مشغول باش. ای خواهر مسلمانم! تو نیز زینب زمان باش و حجابت را حفظ کن و در راه خدا مبارزه کن. ای برادر مسلمانم! راه خدا بهترین و برترین راه است، پوینده و کوشنده این راه باش و راه شهدا را پیرو باشید. ای امت شهید پرور ایران! تنها راه نجات اسلام و رهایی مستضعفین و پیروزی نهایی، پشتیبانی قاطع و بی‌دریغ از دولت جمهوری اسلامی و پیوستن به خط امام که همان خط اصیل اسلام و محمد (ص) است. در هر کجا که هستید از روحانیت مبارز دفاع نمایید تا اسلام را به تمام جهانیان بشناسانید و خون شهدایان را پایمال نکنید، از توطئه‌های دشمن آگاه باشید و هیچ وقت امام عزیز را تنها نگذارید.

مرا در امامزاده ابراهیم امل دفن کنید و این را بدانید که اگر شهید شدم امام حسین را می‌بینم و اگر زنده ماندم قبر او را می‌بینم یعنی همان کربلای مولی را. و بعد از شهید شدن من روبروی انجمن حمله‌ای بگذارید و مراسم مرا تشریفاتی نگیرید و به مادر و پدرم دلداری دهید و به آنها روحیه دهید و به مادرم می‌گویم که برای من گریه نکند چون تنها من نیستم که شهید می‌شوم بلکه هزاران مادر بچه‌های خودشان را در راه اسلام دادند و حتی بعضی ۴ الی ۵ بچه را در راه اسلام فدا کردند و من دیگر عرضی ندارم، فقط دعا به جان رزمندگان یادتان نرود و همیشه در نمازهایتان سلامتی و عمر امام و پیروزی رزمندگان را دعا کنید.

والسلام - حسین زال نژاد خدمتگزار اسلام و قرآن - ۱۳۶۳/۰۳/۲۰

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - رزمندگان اسلام پیروشان بگردان - صدام و صدامیان نابودشان بگردان - زیارت کربلا نصیبمان بگردان - ظهور حجتت را نزدیکتر بگردان - مرگ بر چین و شوروی و آمریکا - مرگ بر صدام و اسرائیل



شهدای دانش آموز

حسین زراعتگر

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین زراعتگر
حسین زراعتگر در ۱۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شوکت قاسمی و پدرش محمد زراعتگر پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین زراعتگر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۱/۰۸ منطقه کردستان-مریوان در اثر اصابت ترکش به پشت و سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای فیروز کلا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۳۰»

حسین زراعتگر

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند بخشنده مهربان

با درود و سلام بیکران به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و با سلام به رزمندگان پرتوان اسلام. با سلام و درود به خون شهدایان که نهال انقلاب اسلامی ایران را آبیاری کردند تا ما در زیر سایه پرچم اسلام بتوانیم به یاری اسلام بپاخیزیم و از تاریکی‌ها و ظلمت‌هایی که استعمارگران در کشورهای اسلامی بپا می‌کنند آگاه باشیم. پدر و مادر عزیزم! این دورانی که ما در آن زندگی می‌کنیم دورانی است که حسین(ع) در کربلا تنها بود و اهل کوفه از حسین کناره‌گیری کردند. در این دوران ما مانند کوفیان نباشیم که حسین(ع) را در معركة جنگ که نعمت بزرگی است و خداوند برای آزمایش بندگانی که دم از خدا پرستی می‌زنند به وجود آورده، تنها بگذاریم. آیا در عمل در میدان کارزار که مرگ را در جلوی خود می‌بینند دم از یاری خدا می‌زنند؟ مادر و پدر عزیزم! آیا می‌توانیم در آزمایشی که خداوند برای ما قرار داده است قبول شویم و در عمل هم یاری از خدا کنیم؟ مادر! من لیاقت شهید شدن در راه خدا را ندارم. ما تا زیر گلو گناه کردیم و قلبمان سیاه شده است و نمی‌توانیم به این حقیقت پی ببریم که مرگ در راه خدا سعادت و خوشبختی است که هر کس نمی‌تواند به آن سعادت و به دنیای همیشه جاوید برسد. این سعادت را کسانی می‌توانند داشته باشند که از مال و جان و زندگی بگذرند و برای یاری اسلام و قرآن مرگ همیشه جاوید را انتخاب کنند.

پدر و مادر عزیزم! اگر نسبت به شما بی‌ادبی کردم مرا ببخشید. مادر! شما شیر پاکی به ما دادید تا بتوانم در زیر سایه قرآن برای رضای خدا و برای وطن و ناموس خود به جنگ با زورگویان قرن که به مردم مستضعف دنیا ظلم می‌کنند بروم. پدر و مادر! مستضعفان جهان در انتظار ما هستند تا ما به یاری آنها بشتابیم. مادر! موقع آزمایش رسیده است که ما که دم از حسین(ع) و حضرت مهدی(عج) و امام خمینی می‌زنیم آیا لیاقت شهید شدن در راه آنها را داریم؟ پدر و مادر عزیز! روز لیبک گفتن آمده است، مانند کوفیان نباشیم که امام را در میدان جنگ تنها بگذاریم. وای بر کسی که مانند کوفیان باشد و حسین(ع) را در میدان جنگ با ۷۲ تن از یاران پاکش تنها بگذارد. من خیلی خوشحال هستم که در چنین دوره‌ای زندگی می‌کنم که رهبری بزرگ همچون امام خمینی داریم که ما را از فساد و بدبختی نجات داد و راه سعادت و خوشبختی و زندگی جاوید را به ما یاد داد، که چگونه زندگی کنیم و چگونه به ریسمان خداوند جنگ زنیم. برادران! اگر از من بدی دیدید مرا ببخشید و امام را تنها نگذارید. برادران و خواهران! اگر اشتباهی از من دیدید به بزرگواری تان مرا ببخشید. در سر نماز دعا یادتان نرود که خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار. به امید پیروزی لشکر اسلام در تمام دنیا و ظهور حضرت مهدی(عج)

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



شهید دانش آموز

یحیی سلیمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یحیی سلیمانی

یحیی سلیمانی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش هاجر راعی و پدرش جلال سلیمانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یحیی سلیمانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۳ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت گلوله شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۳۲»

یحیی سلیمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

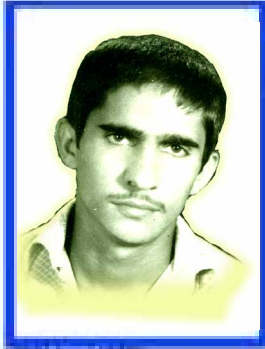
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ

بدرستی که خداوند دوست می‌دارد کسانی را که در راه او کارزار می‌کنند.

درود بر امام زمان منجی عالم بشریت و نجات دهندهٔ مظلومان و مستضعفان جهان و با دعای طول عمر حضرت امام خمینی این حسین زمان و ابراهیم دوران و با درود و سلام بر تمامی شهیدان خط اسلام از آدم تا خاتم و از خاتم تا امام خمینی. شب از پی روز در می‌آید و روشنایی روز ظلمت را در هم می‌شکافد و سیاهی همیشه می‌رود و ما منتظر روشنایی فجر که آمدنی ایست، اینک که لحظات آخر عمرم را می‌گذرانم چقدر زیباست روحم، چقدر عالی است فکرم، و چقدر والا است روانم، من می‌روم و با رفتنم به تمامی خفتگان تاریخ هشدار می‌دهم که بیدار شوید که (أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ) صبح نزدیک است، من می‌روم و با رفتنم به تمامی ظالمان تاریخ هشدار می‌دهم که انسان شوید. (اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ) من می‌روم و با رفتنم به تمامی غیر مسلمانان تاریخ هشدار می‌دهم که مسلمان شوید که بزودی مهدی (عج) می‌آید و روسیاهی شما نمایان می‌شود. آری من می‌روم و می‌سوزم و با سوختنم شعله‌های نورانی می‌افکنم و ظلمت را به روشنایی مبدل می‌کنم. آری من می‌روم تا به همهٔ ماندگان نیز بفهمانم که رفتن در راه خدا موت نیست بلکه حیوه است، مرگ نیست بلکه زندگی جاوید است و نیست شدن نیست بلکه به معنویت پیوستن است. برادران و خواهران عزیزی که چشم امید اسلام و امام به شماست! مطمئن باشید که خداوند یار و یاور شماست. و ای برادران بسیجی! سخنی با شما دارم و آن اینکه ما نباید فقط بسیجی یا سپاهی تنها خودمان در آموزش یا دیگر برنامه‌ها شرکت کنیم، ما باید یار مظلومان و دشمن ستمگران باشیم. و اینک خانوادهٔ عزیز و محترم و گرامیم! که آنقدر در زندگی سختی کشیدید و خلاصه خداوند این لیاقت را به شما داده که در خانوادهٔ شهدا قرار گیرید، پس صبر و استقامت داشته باشید و در آخر برایم طلب مغفرت کنید که با قلبی سیاه و کوله‌باری پر از گناه می‌روم و امیدوارم خداوند مرا ببخشد.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

امضاء یحیی سلیمانی



شهدای دانش آموز

قربان سیفی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربان سیفی

قربان سیفی در ۱۹ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آسیه نائیجی و پدرش سیف الله سیفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته راه و ساختمان در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قربان سیفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۲ منطقه خرمشهر عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خشک رود شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۳۴»

قربان سیفی

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیتنامه شهید قربان سیفی

از مؤمنین مردانی هستند که صادقانه به آنچه با خدای خویش عهد بستند وفا کردند. پس برخی از آنان شربت شهادت نوشیدند و برخی دیگر در انتظارند و تغییر رأی ندادند.
ما از آن خدا هستیم و بازگشت ما به سوی خداست.
پس چه بهتر که در راه خدا حرکت کنیم تا خداوند راضی باشد.
با سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، خمینی بت شکن، که ما را با رهبری کامل آگاه کرد و به پدر و مادر عزیزم که من را در راه خدا هدایت کرده و مرا به سوی او روانه کردند.
سلام به مردم سلحشور و دلاور و شهیدپرور ایران که دین خویش را به اسلام ادا کردند و خودشان همیشه در صحنه و گوش به فرمان رهبر انقلاب هستند و بی‌باکانه در مقابل دشمنان اسلام ایستاده و هیچ گونه بهانه ندارند.

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

والسلام





شهید دانش آموز

احمد سیفی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد سیفی

احمد سیفی در ۲۰ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حوا علیپور و پدرش علی اصغر سیفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته کشاورزی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد سیفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالائتر می باشد. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۳۶»

احمد سیفی

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوَارِثِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ - بدرستی که خدا خریدار جانها و اموال مومنان است که در حقیقت بهشت جاویدان برای آنها باشد، چون آنان در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند این به حق وعده ای است که خداوند متعال در تورات و انجیل و قرآن مقرر فرموده و به مؤمنان بشارت داده است.

با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با درود و سلام بر شهیدان که با خون گرم خود درخت اسلام را آبیاری کردند. اینجانب احمد سیفی فرزند علی اصغر متولد سال ۱۳۴۸ اعزام به جبهه حق علیه باطل می شوم. امیدوارم که این جان ناقابل مرا که برای اسلام و قرآن فدا می شود مورد قبول خداوند قرار گیرد. ای کوردلان و ای منافقان! بدانید که ما آگاهانه به جبهه نور علیه ظلمت آمدیم و تا آخرین قطره خونی که در بدن داریم همیشه در جبهه ها حضور خواهیم داشت. این شما هستید که کورکورانه دست به ترور می زنید و افراد مخلص کشور ما را از بین می برید. ای دوستان و آشنایان و ای امت حزب الله و مسلمانان ایران! که صدای مرا می شنوید از شماها به عنوان یک برادر کوچک می خواهم که هرگز امام را تنها نگذارید و پیرو ولایت فقیه باشید و وحدت خود را حفظ کنید و من با امام میثاق بسته ام و به او وفادارم زیرا که او وفادار به اسلام است و او بود که به ندای امام حسین (ع) لبیک گفت و پرچم خونین اسلام را در دست گرفت و جهان را به لرزه درآورد و اگر چندین بار مرا بکشند و دوباره زنده ام کنند دست از امام نخواهم کشید، چونکه او مرا به راه راست هدایت کرد و مرا از گمراهی نجات داد.

پدر جان! شما باید افتخار کنید که چنین فرزندی داشتید و برای یاری اسلام دادید و از اینکه مانع رفتن من به جبهه نشدید از خداوند می خواهم که شما را مورد رحمت خود قرار دهد. مادر عزیزم! شما زحمت زیادی برایم کشیدید و من باید زحمات شما را جبران کنم، ولی اسلام احتیاج به ما دارد و یاری کردن اسلام واجب تر از جبران زحمات شما می باشد. مادرم! باید افتخار کنید که این چنین فرزندی داشتید و به یاری حسین زمان شتافت. مادر جان! در عزای من گریه زیاد نکن و لباس سیاه نپوش چون که دشمن منتظر نقطه ضعف شما می باشد و از این کار شما شاد می شود و باید صبور باشی چون که صبر و استقامت شما مشتم محکمی است بر دهان استکبار جهانی. ای برادرانم! در عزایم لباس سیاه بر تن نکنید و مثل همیشه محکم و استورا باشید و صبر و تقوی پیشه کنید چونکه خداوند با صابران است. ای برادرانم! از شما می خواهم که تا می توانید قرآن بخوانید و عمل صالح انجام دهید چونکه ما هر چه داریم از قرآن است. و تو ای خواهرم! از شما می خواهم که مانند زینب حجاب خود را حفظ کرده و رسالت حسین را به انجام برسان و به یزیدیان اعلام کن که ما از شهادت نمی هراسیم و چه بکشیم و کشته شویم پیروزیم. خودم را کوچکتر از آن می بینم که برای ملت شهیدپرور ایران پیام بدهم. ولی بعنوان تذکر از آنها می خواهم که مبادا از رفتن فرزندان خود به جبهه جلوگیری کنید و اگر جلوی فرزندان خود را بگیرید، در آخرت در محضر خدا چگونه می توانید جواب حضرت فاطمه زهرا (س) را بدهید چونکه او عزیزترین کس خود را در این راه فدا کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

احمد سیفی - ۱۳۶۳/۱۱/۲۵



شهدای دانش آموز

سیدولی سیفی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدولی سیفی

سیدولی سیفی در ۷ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده بانو حسینی و پدرش سیدحسین سیفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته کشاورزی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدولی سیفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات کربلای ۴ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهنگر کلای دابو شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۳۸»

سیدولی سیفی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ - کسی را که در راه خدا کشته شده مرده نپندارید بلکه او زنده و جاوید است ولیکن شما حقیقت را در نخواهید یافت.

ما فصل سپیده از کتاب سحریم / در وادی نور هم رکاب سحریم

هر شب چو شفق به خون خود می غلتیم / هر صبح دوباره آفتاب سحریم

جنگ است بیا که جانفشانی بکنیم / کاری چو حماسه جاودانی بکنیم

چندان به تن دشمن خود زخم زنیم / کز روزن زخم دیده بانی بکنیم

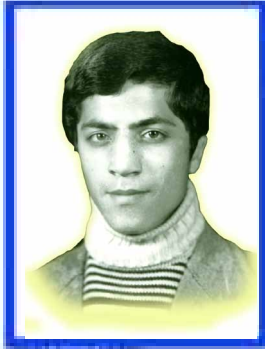
صلوات و رحمت بی پایان الهی بر شهیدان همیشه زنده انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی که در نبرد با کفر جهانی و مزدوران بعثی در راه اعتلای پرچم توحید در خون پاک خود غلتیدند و به لقاء حق رسیدند. درود خدا و رسول او و سلام پرافتخار بر امام و امت شهیدپرور و تمامی عزیزان رزمنده و پیکارگران شهادت طلب جبهه‌های جهاد فی سبیل الله که امر امام یعنی فرمان خدا را لیبیک گفتند و برتری سلاح ایمان را بر تکنیک شیاطین شرق و غرب به اثبات رساندند و سلام گرم و خالصانه‌ام بر قلبم، نور چشمم، تمام وجودم، آن رهبر والامقام، حضرت امام خمینی. این چندمین باری است که وصیت نامه می نویسم، از خداوند می خواهم که این آخرینش باشد و سعادت شهادت در راهش را نصیب این حقیر بگرداند، چون من دیگر از این زندان خاکی خسته شده‌ام. دوستان زیادی در کنارم پرپر شده‌اند و می دیدم که چگونه در خون می غلتیدند و به لقاء الله می پیوستند و مرا در این زندان تنها گذاشتند. هر بار به جبهه می روم دوستی پیش چشمم جان به جان آفرین تقدیم می کند.

بار خدا! این شهدا را با شهدای صدر اسلام و کربلای حسین محشور گردان و شهادت را نصیبم بفرما، چون راهم را شناختم و با چشمی باز در آن قدم گذاشتم و کورکورانه نیست و کسی مرا در آن راه اجبار نکرده است و ما تا آخرین قطره خون و تا آخرین نفس از پای نخواهیم نشست و اگر همه ما را بکشند و دو نفر در ایران باقی بمانیم یکی رئیس جمهور و دیگری نخست وزیر می شویم و در مقابل شرق و غرب می ایستیم و تن به ذلت نمی دهیم. من به جبهه می روم تا اسلام باقی بماند و انقلاب اسلامی به تحقق پیوندد و به آن کسانی که می گویند اینها برای پول و مدرک گرفتن به جبهه می روند بگویم که ما هیچ گونه چشم‌داشتی از این ملت و مملکت به غیر از یاری اسلام و امام نداریم. اگر رفتن به جبهه به خاطر پول است شما که پول پرست هستید و برای آن حاضرید جان‌تان را فدا کنید بروید، شاید چیزی عاید شما شود. این را هم بدانید که جبهه جای عشق است عشق به امام نه مادیات و شیطان.

پدر و مادرم! از آنجایی که نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و زحمات بی دریغ و بی منت شما را که در طی چند سال کشیده و مرا بزرگ کرده‌اید و تحویل جامعه اسلامی داده و مکتبی پرورش داده‌اید را جبران کنم، امیدوارم که مرا ببخشید و اگر اخلاق بدی از من دیدید به بزرگی خود مرا حلال کنید. خدمت برادرم باید بگویم که اسلحه افتاده مرا بردار و نگذار سنگرم خالی بماند و خدمت همسر و خواهرانم باید بگویم که سنگر شما حجاب شماست، اگر حجابتان را حفظ کنید ادامه دهنده خون شهیدانید و اگر رعایت نکنید پایمال کننده خون آنها هستید. و ای برادران حزب الله و بسیجی! هرگز دست از امام‌تان برندارید و جبهه را خالی نکنید و پشت جبهه را مواظب باشید و نگذارید که عوامل فرصت طلب از فرصت استفاده کنند و به انقلاب و ارگان‌های انقلابی ضربه بزنند. آنها را از خود دور کنید و نگذارید که آنها نیش خود را از هر نقطه‌ای فرو کنند و تمام نقطه‌های کوچک را زیر نظر داشته باشید.

در پایان از کلیه دوستان و آشنایان می خواهم اگر از من ناراحتی دیدند مرا ببخشند و نیز باید بگویم دعا به جان رهبر و پیروزی نهایی رزمندگان اسلام و شعار جنگ جنگ تا پیروزی را تا تحقق آن فراموش نکنند. دیگر عرضی ندارم و همگی شما را به خدای بزرگ می سپارم.

والسلام



شهید دانش آموز

یدالله شبان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یدالله شبان
 یدالله شبان در ۱۰ آبان ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل
 استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مرضیه طالب پور
 و پدرش مرتضی شبان پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
 و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
 اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
 موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یدالله شبان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
 غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۵/۰۱ منطقه اندیمشک در اثر
 اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
 پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان
 مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
 خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۴۰»

یدالله شبان

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

جوانان ما طالب شهادتند (امام خمینی)

اینجناب یدالله شبانی متولد سال ۱۳۴۴ شماره شناسنامه ۱۷۱۴۳ حوزه یک آمل ساکن آمل. در شهر خونین آمل متولد شده‌ام و در سال ۱۳۶۰ بفرمان نایب صاحب الزمان (عج) به جبهه رفتم تا در جهاد حق علیه باطل شرکت کنم و این بار دوم است که به جبهه می روم تا رزمندگان دلیر اسلام را در رها ساختن کربلا و قدس و کشورهای مستضعف را از چنگال صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها نجات دهم و (هل من ناصر ینصرنی) امام حسین و خمینی بت شکن را لیبیک گویم تا به استقبال شهادت روم و شهادت را در آغوش گیرم.

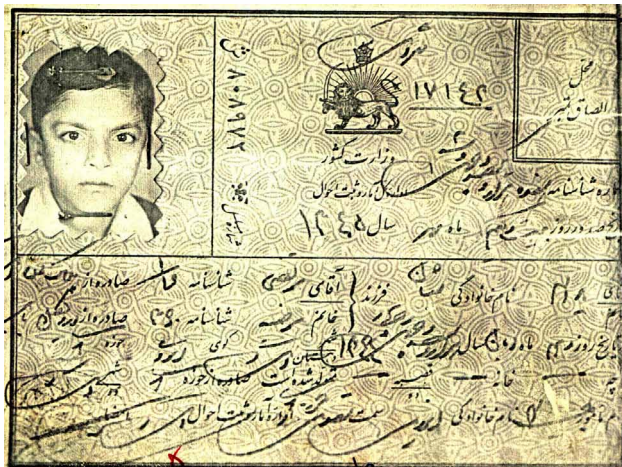
از پدر و مادرم می خواهم برای من هیچ ناراحت نباشند، بلکه من امانتی بودم نزد ایشان (انا لله و انا الیه راجعون) بعد از شهادت من گریه نکنید و بجای گریه امام عزیزمان را دعا کنید. اگر از او دوری کنید بلکه از امام زمان (عج) دوری کردید.

اگر من شهید شدم در پیش خدای خودم از شما شفاعت خواهی می کنم و از برادرانم می خواهم پس از مرگ من راهم را ادامه دهند نگذارند اسلحه‌ام به زمین افتد.

۱۳۶۱/۵/۴ - نوشته شده در اهواز پایگاه شهید بهشتی

دروود بر خمینی - سلام بر شهیدان

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار





شهدای دانش آموز

محمد شعبانی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد شعبانی

محمد شعبانی در ۱۰ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش تبرک روحنا و پدرش آقاچان شعبانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد شعبانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۶/۲۶ منطقه مریوان (محور دزلی) در اثر اصابت ترکش به سر و گوش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای لوط لاریجان شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۴۲»

محمد شعبانی

بسم الله الرحمن الرحيم - به نام خداوند رسوا کننده منافقان

خدمت برادر عزیزم سلام. پس از تقدیم عرض سلام امیدوارم که حال شما خوب بوده باشد و عاقبت خوبی را در برداشته باشی. اگر احوالی از برادر حقیرت محمد خواسته باشی خوب هستم و به دعا گویی شما مشغول می باشم. برادر جان! امیدوارم که در زندگی همیشه موفق و کامیاب باشی و در آنجا به شما خوش بگذرد البته کارگری در پیش مردم خیلی زحمت دارد و باید تحمل کرد و در تمام کارها همیشه ثابت قدم باشی و هواهای نفسانی را از خود دور کرده و باید این زجرها و این دور از وطن من را تحمل بکنی تا عاقبت خوبی داشته باشی.

باید در این دنیا کشت کرد و بذر مرغوب در باغ پیاپی و در دنیای آخرت محصول خود را تحویل بگیری و اگر در این دنیا وسایل طبیعت را به نحو الهی استفاده نکنیم هم در این دنیا خجل و بی ثمر و هم در آن دنیای آخرت هم پشیمان و افسرده دل از اعمال خود هستیم. چه خوب است که این ساعات از زمان را با حضور ذهن و ذکر خدا بگذرانیم. زیرا به غیر از ذکر خدا در صف شیاطین قرار می گیریم.

برادر جان! سلام مرا به پدر و مادر و برادر و خواهر (برادر زاده‌ها و خواهرزاده‌ها) و دیگر فامیلان و بستگان برسان و حتما به کوه برو و سلام گرم مرا که از اعماق قلبم سرچشمه می گیرد مجدد به پدر و مادر گرامیم برسان و بگو که حالش خیلی خوب است و هیچ گونه کسالتی ندارد.

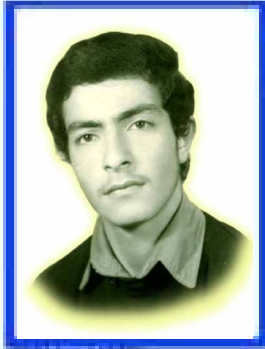
برادر جان! من الان در شهر مریوان در بهداری سپاه الله اکبر دزلی مستقر در قلعه راه خون هستم و مشغول نبرد با مزدوران آمریکائی و عراقی هستیم و در خط مقدم مرزی جبهه می باشد که شهرهای عراق کمی پائین تر از ماست. شهرهای آنجا کمین خورده است و دشمن هر لحظه در کمین است و چون جبهه به امثال ما احتیاج دارد باید برویم و وظیفه شرعی ما می باشد، اگر ما نرویم دیگران می روند آنها برای خودشان ثواب و سعادت و شهادت می گیرند اما ما در آن هواهای نفسانی خود می غلتیم حتی اگر یکبار هم شده به یاد جبهه نمی گیریم اگر تا به حال شعار جنگ تا پیروزی می دادیم الان موقع عمل است. اگر ما آگاه و دانای مسائل جنگ هستیم باید عمل بکنیم و فقط شعار ندهیم و مانند مثلی است که می گویند (عالم بی عمل، کور مشعل دار است) نباشیم باید بیا خیزیم بر علیه دشمن متجاوز. تا به حال اگر کاری رخ می داد می گفتیم مهم نیست و اگر گروهک‌ها در کردستان جنایتی می کردند می گفتیم آنها بی گناه هستند دیگر برای من ثابت شده که واقعا جنایتکار می باشند و مزدوران شوروی و آمریکای جهانخوار می باشند و چه جنایتی که نکردند برای مال دنیا و الان فقط کار آنها سربردن نیروهای ما است و فقط زنده می گیرند و سر می برند و می برند برای اربابانشان و جایزه می گیرند.

برادر جان! این دنیا هیچ ارزشی ندارد، ارزش این دنیا به اندازه سر سوزن آخرت نیست، این دنیا فانی و از بین رفتنی است و انسان نباید به این دنیای مادی علاقه پیدا بکند. انسان هر لحظه مرگ را پیش چشم خود می بیند و آخرت را احساس می کند و واقعا بسیج مدرسه عشق است و جبهه دانشگاه رزمندگان اسلام است. بیائید به این کاروان حسینی برسید زیرا عاقبت پشیمان می شوید. هوای سرد کردستان و آن کوههای زیاد و خانه های خراب مرا بیاد کوههای لوط و خانه های زلزله زده لوط می آورد و به فکر فرو می روم. خیلی جالب است زندگی با عزت، زیرا زندگی با عزت بهتر از زندگی ننگین است.

برادر جان! خیلی خسته است کرده ام امیدوارم که مرا ببخشی اینجا تلفن نمی شود زد باید از طریق نامه جوئی احوال نازنین شما بشوم اگر در طول زندگی بدی نسبت به شخصیت شما و دیگران کردم مرا مورد عفو خود قرار دهید. آدرس مرا به دیگر برادران بده تا آنها برای من نامه بدهند تا از محضر آنها با خبر بشوم و حتما بزودی برای من نامه بده در ضمن پسر مختار و یک بچه آملی و بابلی باهم هستیم و حالشان خوب هست. ماموریت من امکان تغییر دارد و شما نامه را به همان آدرس بدهید. دیگر کافی است وقت گرانبهای شما را نمی گیرم و شما را به خداوند متعال می سپارم.

الان موقع نامه نوشتن بود که بعضی ها سنگرهای بالای کوه برادران را مورد حمله قرار دادند و هنوز ادامه دارد اما آسیبی ندیده اند و امشب آماده باش است و کمین داریم و الان حمله گروه‌ها می باشد و من مسئول بهداری سنگر و پانسمان زخمی ها هستم و ماموریت من ۳ ماهه است. برادر جان! حتما برای من نامه بدهید و منتظر نامه شما می باشم و آدرس مرا به دیگر برادران بدهید دلم برای شما در طپش است و فکر و ذکر من پیش شماست.

والسلام - مورخه ۱۳۶۲/۶/۱۵ - برادر حقیرت محمد شعبانی موفق و کامیاب باشید



شهید
شکرآموز

لطف الله شکری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز لطف الله شکری در ۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه مجیدی و پدرش شعبان شکری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فرهنگ و ادب در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید لطف الله شکری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۹/۰۲ منطقه عین خوش در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۴۴»

لطف الله شکری

بسم الله الرحمن الرحيم - بنام خداوند بخشنده مهربان - تاریخ ۱۳۶۱/۳/۱۸

شما باکی از این که شکست بخورید نداشته باشید برای اینکه برای لشکر اسلام هیچوقت شکست نیست، شهادت شکست نیست، پیروزی هم شکست نیست، شما یا پیروز می شوید و یا شهید در هر دو جبهه پیروزی با شماست. نائب امام روح الله الموسوی الخمینی

با عشق به الله و درود بر محمد رسول خدا و سلام بر امام خمینی و با درود بر تمامی شهدایان راه اسلام. اول رو به پروردگار کرده و می گویم که پروردگارا! من با چشمانی باز و با آگاهی بر اینکه چه راهی را می روم و با ایمان به تو و طرفداری از حق و مبارزه با کفر بدین راه آمدم، نه به خاطر خودنمایی بلکه به خاطر مبارزه با نفس و کامل کردن ایمان خود این راه را انتخاب کردم پس پروردگارا! تو خود مرا بیامرز و از سرگناهانم درگذر، و جزء اولیا خودت قرار ده. تا حال من مرده بودم و این لحظه آغاز جهاد و شهادت است؛ این احساس را در خود می بینیم که تازه دارم متولد می شوم و زندگی جاویدان خود را آغاز می کنم، شهادت انسان را به درجه اعلائی ملکوتی می رساند و چقدر شهادت در راه خدا زیباست.

ای مادر مهربان و عزیزم! سلام مرا بپذیر، حلالم کن، مباد در نبودن من گریه کنی، در بالای خانمان پرچم های سبز (لا اله الا الله) سوار کن و افتخار کن که فرزندان در راه خدا به این مقام بزرگ رسیده است. و ای پدر ارجمند! مرا حلالم کن و با استقامت و صبر و پایداری از انقلاب اسلامی دفاع کن، مبادا روحیه خود را بازی و گریه کنی چون گریه تو باعث ناراحتی من است و به دعای خیل پاسداران و رزمندگان اسلام در هر کجای جهان باش.

ای خواهر مسلمان! تو نیز زینب زمان باش و در راه خدا مبارزه کن و با مشت محکم بر دهان یزیدیان زمان بزن. (و خدا کسانی که در راهش جهاد می کنند اجر عظیم اعطا خواهد کرد) و همینطور در قرآن می فرماید: (و کسی که در راه خدا می جنگد، کشته شود یا پیروز گردد، بزودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد) نسا ۷۴

ای برادران حزب اللهی عزیزم! بعد از شهادت من راهم را یعنی خط امام و آیت الله منتظری است را ادامه دهید و روحم را شاد گردانید و برایم گریه نکنید که دشمن آماده این است که ضعفی از ما بگیرد و آن را بزرگ کند و دشمن از گریه شما خوشحال می شود، گریه نکنید و دل دشمن را به درد آورید همانطور که آنان با شهید کردن بزرگان مملکت دل ما را به درد آوردند و آن که باقی است دنیای آخرت است.

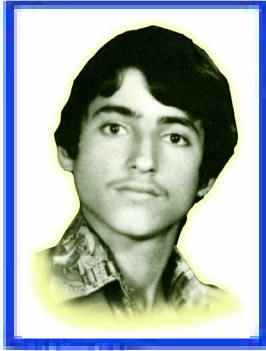
حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید: الدنيا مزرعه الاخره - دنیا مزرعه آخرت است و هر چه در دنیا کشت کنید در آن دنیا برداشت خواهید کرد و بقول آیت الله علامه طباطبایی که می فرماید: این دنیا تا لب گور است به فکر ابد خود باشید و فکر هوی و هوس خود نباشید کشیک نفس خود باشید.

برادرانم! من دوست ندارم که در مراسم عزاداری و تشیع جنازه من افراد بی طرف و سرمایه دار و مخالف خط امام شرکت کنند همینطور وصیت می کنم که بر جنازه ام کسانی نماز بگذارند که پیرو خط امام و آیت الله منتظری بوده و در غیر این صورت چه بهتر جنازه ام بی نماز به خاک سپرده شود.

وصیت می کنم که مرا در شهر آمل در امامزاده ابراهیم دفن کنند و لباس های مرا به جنگ زدگان بدهند و وسایل تبلیغاتی مرا به اهلسن بسپارند که از این وسایل به خوبی در راه تبلیغ اسلام استفاده کنند.

خداحافظ - برادران عزیزم صبور باشید که (ان الله مع الصابرين) (انا لله و انا اليه راجعون) بازگشت همه ما بسوی اوست - سر نمازها امام را دعا کنید. والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهید دانش آموز

هدایت صابر

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز هدایت صابر در ۲۳ بهمن ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده زینب ابراهیمیان و پدرش عنایت صابر پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید هدایت صابر در سنگر مدرسه و مسجد به اسلام خدمت می کرد که در حوادث انقلاب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۷/۰۸/۱۸ منطقه آمل-چاکسر مقابل بانک صادرات در اثر اصابت تیر مستقیم درخیمان شاهنشاهی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهنگر کلا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۴۶»

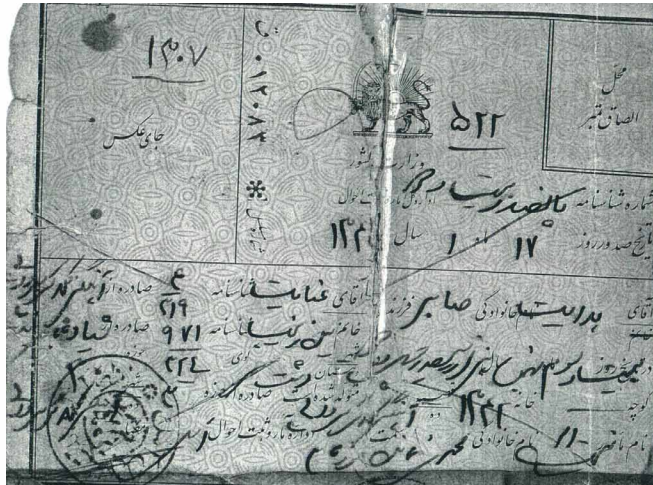
هدایت صابر

بسم الله الرحمن الرحيم

از سخنان او به مادرش همیشه این بود که:

«مادرم! اگر تو مرا حفظ کنی و نگذاری به تظاهرات بروم و مادر دیگری هم همین کار را بکند پس چه کسی برود تا انقلاب پیروز شود.»

و به همین خاطر بود که شهید صابر از روی عشق و ارادت به اسلام و انقلاب در نهایت جان خود را فدا کرد و در تاریخ انقلاب نامش ثبت شد. دوستان شهید صابر در همان سال ۱۳۵۷ که با او هم‌رزم بودند و همراه با او در تظاهرات شرکت می‌کردند همگی می‌گویند که هدایت ما را به اخلاق خوب و اسلامی برخورد صحیح با مردم و دیگران دعوت می‌کرد و همیشه انسانی آزاده بود و هیچ ظلم و ستمی را قبول نمی‌کرد. یادش گرامی بود.





شهدای دانش آموز

علی صادقی

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی صادقی

علی صادقی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محرم پرناک و پدرش احمد صادقی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی صادقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۴۸»

علی صادقی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

هرگز مپندارید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدای خود روزی می خورند. با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت امام زمان (عج) و نائب برحقش امام خمینی این پیر جماران و اسوه مقاومت و صبر و با درود و سلام بر سنگر نشینان انقلاب که خون خود را فدای اسلام کردند و درخت اسلام را آبیاری نمودند و با درود و سلام بر سنگر نشینان آینده انقلاب که جای شهدا را بر سنگرهای خالی شان پر می کنند و اسلحه گرم بر زمین افتاده آنها را در دست می گیرند و با صدام و صدامیان می جنگند و هرگز دست به تسلیم این ابرقدرت هانمی دهند.

بار خدایا تو را شکر می گویم که لیاقت جنگیدن در راه خودت را به من دادی. بار خدایا تو را شکر می گویم که توانستم در جهت رضای تو گام بردارم و خونم را نثار این انقلاب نمایم. بار خدایا تو را سپاس می نمایم که به من لیاقت نمودی در راه تو و برای رضای تو و فقط به خاطر تو به جنگ بروم و لباس رزم بپوشم و دشمنان را نابود کنم. برادرانم! امروز روز مقاومت است، آیا تنها در کنج خانه نشستن و دخالت نکردن در مسائل سیاسی و اجتماعی و مملکتی کاری به پیش می رود؟ یا نه باید لباس رزم پوشید و به میدان رفت و احکام دین را برپا کرد. آری من به جبهه می روم و جبهه رفتن من همان گامی است که خودم انتخاب کردم و اگر در این راه به شهادت رسیدم از برادرانم می خواهم که دستانم را از تابوت بیرون بیاورند تا کوردلان بفهمند که این فردی که به جبهه می رود با خود غنائم می آورد بنگرند که با خود چیزی نیاوردند و چشم هایم را باز بگذارند تا کوردلان بفهمند که من کورکورانه این راه را انتخاب نکردم و کسی مرا به زور و اجبار به جبهه نفرستاد.

سخنی چند با خواهران و برادران شهرستان: ای برادرانی که در سر چهارراهها و خیابانها نشستید و به ناموس مردم نگاه می کنید! آیا خود ناموس ندارید و ناموس پرست نیستید؟ و از شما تقاضا می کنم که دست از این عمل نابهنجار بردارید و هرگز هیچ کس از شما حق شرکت در تشییع جنازه ام را ندارید و پا در آن امامزاده ابراهیم (ع) بگذارید، زیرا برادرانم و من در آنجا خفته ایم و شما ای خواهرانم! حجاب خودتان را حفظ کنید که سیاهی چادر شما کوبنده تر از خونم است.

سخنی چند با خانواده عزیز و گرامیم: و تو ای پدرم: که برایم رنجها کشیدی و من نتوانستم جبران زحمتهای شما را بکنم، باید مرا ببخشید و مرا حلال کنید.

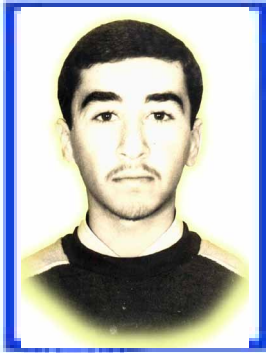
و تو ای مادرم: که لقمه از دهان خودت می گرفتی و در دهان من می گذاشتی و شب تا صبح در بالای گهواره ام نخوابیدی و به من شیر پاک دادی! از تو تقاضا می کنم مرا حلال کنی و مرا ببخشی که نتوانستم جبران زحمتهای شما را بنمایم.

و تو ای خواهرم: از تو می خواهم که حجاب خودت را حفظ کنی و خواهرزاده ام را طوری تربیت کنی که به درد مسلمین و فقط برای رضای خدا کار کنند.

و شما ای برادرانم: که بعد از من باید راهم را ادامه دهید، از شما می خواهم برادرزاده هایم را خیلی خوب تربیت کنید که فقط برای رضای خدا کار کنند.

و در پایان می خواهم که مرا در امامزاده ابراهیم (ع) دفن کنید. والسلام

مورخ ۱۳۶۴/۲/۲۴ علی صادقی متولد ۱۳۴۹



شهدای دانش آموز

محمد مهدی صادقی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد مهدی صادقی
محمد مهدی صادقی در ۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تهران استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش دُرّیه
نوری و پدرش عباسعلی صادقی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد مهدی صادقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۹ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۸ در اثر اصابت تیر به پیشانی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید
پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۰»

محمد مهدی صادقی

بسم الله الرحمن الرحيم

ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک آخرت نجات بخشد دلالت کنم؟ آن تجارت آن است که به خدا و رسولش ایمان آورید و با مال و جان در راه خدا جهاد کنید این کار از هر تجارت برای شما بهتر است اگر دانا باشید. (سوره صف- آیات ۹ و ۱۰) بنام خدا و با سلام و درود به نائب برحق حضرت مهدی (عج) امام خمینی و با سلام و درود بر شهدای اسلام آنان که با نثار خون خود اسلام را حفظ کردند و می کنند.

خدایا هر چه فکر می کنم کار خیری نکرده ام تا توشه آخرتم گردد، عمرم کم است ولی در تمام عمرم گناه کرده ام. ای پروردگان من! تو کریم و بخشنده ای اما مرا ببخش و بیامرز. وای بر من اگر مرا ببخشی چگونه خواهم توانست جان دهم؟ و چگونه می توانم از گردنه های تاریک و پرپیچ و خم بگذرم؟ خدایا این بنده ضعیف تو طاعت عذاب آخرت را ندارد. خداوند از روی تو شرمندهم زیرا که مرا دعوت کردی ولی بسوی تو نیامدم، از روی ستاره گان و ماه شرمندهم زیرا که آنان را دیدم و به قدرتت پی نبردم، از روی زمین شرمندهم زیرا که با تکبر بر روی آن راه رفتم، از روی وجدانم شرمندهم زیرا که من ندا داد و من هیچ توجهی نکردم. خدایا اگر مرا نیامرزی چگونه دل از این دنیا برکنم زیرا که می دانم عذابی سخت در انتظار من است. خدایا، پشیمانم از کرده های خود، اکنون جز تو کسی را ندارم، به تو پناه می آورم. اگر تو مرا نیامرزی که (چه کسی) مرا بیامرزد؟ و اگر تو شفاعتم نکنی که شفاعتم کند؟ (یا ستار العیوب) گناهانم را ببخش و بیامرز. خدایا به خود ظلم کرده ام و خودم را به خوبی نشاختم و همچنین تو عبادت را قبول بگردان زیرا که جز عبادت کار خیری نکرده ام. جز تو کسی را ندارم که به او پناه ببرم و نیز هیچ کس جز تو کسی را ندارد که به او پناه ببرد، تنها تویی آمرزنده (یا رحم الراحمین) ای بی نیاز از همه چیز! به فریاد نیازمندان برس، ای خداوند حکیم و ای پروردگار توبه پذیر. اکنون پس از سالها بسوی تو روی آورده ام خدایا اکنون که پس از سالها غفلت و دوری به سوی تو روی آورده ام توبه ام را بپذیر و گناهانم را ببخش. می روم که با دشمنانم بجنگم و اگر سعادت داشته باشم در راه تو کشته شوم شاید که با این خدمت ناجیز رضایت تو را جلب بنمایم تا گناهانم را ببخشی. خدایا پدر و مادرم را از من راضی و خشنود گردان زیرا که رضای آنها رضای توست. گناهانم را ببخش و مرا از عذاب آخرت نجات ده زیرا که این بنده ضعیف تو طاعت حتی یک لحظه آن را ندارد، ای بخشنده بخشنندگان.

سخنی دارم با مردم مسلمان و دلیر پرور اهل: خواهران و برادرانم! همانگونه که در شش بهمن سال ۱۳۶۰ با آن منافقین از خدا بی خبر مبارزه کردید و آنطور در صحنه حاضر شدید که تحسین امام و مسئولان مملکتی را برانگیختید، همیشه در صحنه حاضر باشید و با دشمنان اسلام و قرآن مبارزه کنید. امام را تنها نگذارید زیرا که گوهری گرانبه است. از برادران و خصوصا جوانها تقاضا دارم که جبهه ها را خالی نگذارید و به کمک برادران رزمندگان بشتابید تا به امید خدا به پیروزی نهائی دست یابیم. از خواهرانم تقاضا دارم که در پشت جبهه به جبهه ها کمک کنید و حاجاتشان را حفظ نمایید و با عوام بی حجابی و بدحجابی و مزدوران آمریکا مبارزه کنید، زیرا همانطور که بارها شنیده اید حجاب شما کوبنده تر از سرخی خون شهیدان است. از برادران کمیته و سپاه و ستادهای نهی از منکر تقاضا دارم با عوامل بی حجابی و بدحجابی جدا مبارزه کنند این بی حجابی ها و بدحجابی ها لکه های ننگی هستند بر پیکر اجتماع و جامعه اسلامی ما که هر چه زودتر باید از بین بروند و پاک شوند، امیدوارم بزودی زود و به امید خداوند منان ریشه بدحجابی و بی حجابی از بن کنده شود و از بین برود.

سخنانی دارم با پدر و مادر و خواهر بزرگترم: مادر عزیزم! من معتقدم اگر در راه خدا کشته شوم باید ثوابش را به پای شما بنویسند زیرا که این دامان پر مهر شما بود که مرا اینگونه بار آورد و تقدیم اسلام نمود. اگر کشته شدم در مرگ پر افتخار گریه نکنید، برای علی اصغر و علی اکبر و امام حسین (ع) که مظلومانه به شهادت رسیدند گریه کنید، خداوند به شما صبر و استقامت عطا فرماید و شما را با زنان نیکوکار صدر اسلام محشور بگرداند. امیدوارم که از من راضی و خشنود باشید. و اما پدرم! من از روی شما خجالت می کشم که برای شما فرزند خوبی نبودم با این حال از من راضی باشید و مرا ببخشید تا خدا هم از من راضی و خشنود گردد، من راهی را انتخاب کردم که حضرت علی اکبر آن را رفته و ما پیروان آن هستیم. نگذارید که اشکتان را دشمنان ببینند و شاد گردند، امیدوارم خداوند به شما صبر و استقامت عطا بفرماید که از زیر این امتحان الهی سربلند و سرفراز بدر آئید. خواهر! اگر برای تو برادر خوبی نبودم مرا ببخش و از برادر کوچکت راضی باش، امیدوارم در کارهایت موفق باشی، همگی شما را به خدا می سپارم. سخنانی دارم با هم سنانم در مدرسه: همکلاسی ها و همسن های من! درس خواندن شما در مدرسه هیچ کمتر از جنگیدن ما در جبهه نیست شما باید با درس خواندنهایتان آینده خوبی برای ایران اسلامی تضمین نمایید. جای مرا در کلاس خالی نگذارید تا دشمن بدانند که هیچ وقت سنگرها چه در مدرسه و چه در جبهه خالی نمی ماند. در خاتمه از تمام معلمان و مربیان مدرسه و از زحمات بی وقفه مربی امور پرورشی قدردانی به عمل می آورم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار - محمد مهدی صادقی - کلاس دوم ریاضی از دبیرستان امام خمینی الهی ای روان تیره را نور / ز درگاهت مکن این خسته را دور - نصیبش کن بهشت جاودانه / به راه عزتش بنما روانه امید او خداوند تویی تو / صفای جان جهان دارا تویی تو - در رحمت به رویم باز فرما / مرا با مغفرت دمساز فرما

امام را دعا کنید- ۱۳۶۵/۱۲/۸



شهدای دانش آموز

داریوش صادقی

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز داریوش صادقی
داریوش صادقی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
منصوره آویش و پدرش عبدالله صادقی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس (وانا) آمل با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید داریوش صادقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
روستای آخالاریجان) شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۲»

داریوش صادقی

بسم الله الرحمن الرحيم

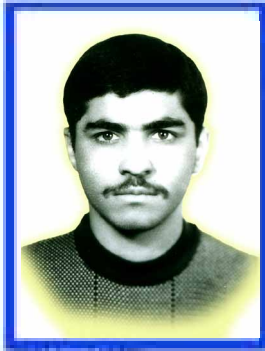
الذین إذا أصابتهم مصیبة قالوا إنا لله وإنا الیه راجعون - آنانکه چون به حادثه سخت و ناگوار دچار شوند صبوری پیش گرفتند و گویند ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد.

با درود و سلام به یگانه منجی عالم بشریت امام زمان (عج) و با سلام به پیر جماران امام امت این قلب تپنده مسلمانان جهان و همچنین با درود و سلام به رزمندگان دلیر اسلام که الحق بازوان اسلامند و با سلام به خانواده‌های شهدا و مجروحین و معلولین جنگ تحمیلی و با سلام به مردم شهید پرور آمل:

اینجانب داریوش صادقی پاشا فرزند عبدالله به عنوان یک رزمنده به شما مردم همیشه در صحنه آمل پیامی دارم هر چند که خود می دانید، قطره‌ای از خون شهید پیامی است برای مردم و حتی پیامی است برای کشورهای اسلامی. ولی قبل از شروع مطالبم باید از شما معذرت بخواهم که به شما مردم همیشه در صحنه پیام بفرستم ولی مجبورم چونکه هر رزمنده ای باید وصیتی داشته باشد و یا وصیتی یا نصیحت‌هایی داشته باشد تا به مردم بگوید من هم از این لحاظ به عنوان یک خدمتگزار اسلام به شما مردم پیامی می‌دهم. مردم شهید پرور آمل! هیچ موقع دست از انقلاب بر ندارید و همیشه محافظش باشید هر چند که محافظ اصلی این انقلاب خداوند منان است که انقلاب اسلامی را بدین جا کشانده و همیشه هم پشتیبان آنان است. و نکته‌ای دیگر را می‌خواستم بگویم این است که قدر امام امت و ولایت فقیه را بدانید و هرگز زحمات آنها را هدر ندهید بلکه وفادار به آن باشید و تلاش خود را بیشتر کنید و در کارهایتان خودکفا، باشید و همیشه دست دولت را نگاه نکنید چونکه دولت جمهوری اسلامی اول به خدا بعد هم به شما مردم متکی است و اگر شما نباشید دولت اسلامی نمی‌تواند به کارش ادامه دهد. پس خود بهتر می‌دانید که کشورمان در چه وضعی است بنابراین نسبت به خون شهیدان هم که شده به آن وفادار باشید. مردم هزار سنگر آمل! نماز جمعه را ترک نکنید، آیا می‌دانید که دشمن از همین نماز خواندن شما و نماز جمعه شما می‌ترسد و از آن وحشت دارند؟ و آنان خود می‌دانند که یکی از پیشرفت‌های انقلاب اسلامی اتحاد است و از نماز جمعه و جماعت مهم‌تر آن است که افراد مومن با وحدت خودشان موجب تکامل انقلاب اسلامی شده‌اند، خلاصه اینکه وحدت خود را حفظ کنید و در دعاها و مراسم شرکت کنید و نفرت خود را از جهانخواران شرق و غرب نشان دهید و نگذارید منافقین در بین شما نفوذ کنند و شما را نسبت به انقلاب بدبین کنند. همانطوری که خود می‌دانید در زمان پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) منافقین چگونه نفوذ داشتند که حتی در جایی که پیامبر با اصحاب خود رفتند عازم به جنگ بودند که گروهی از منافقین در اصحاب پیامبر نفوذ کردند و عده‌ای را از پیامبر راندند و آنها را نسبت به دین خدا بدبین کردند پس باید شما مردم هوشیار باشید. و نکته دیگر این است که به شما مردم قهرمان پرور آمل! هرگز خانواده‌های شهدا را از یاد مبرید، بلکه هر موقع به آنها سر بزنید چونکه از بهترین عضو خانواده‌شان را از دست داده‌اند. بعضی بزرگ خانه‌شان و بعضی دیگر جوان خانه‌شان را از دست داده‌اند. پس نسبت به خانواده‌های شهدا مهربان و رؤوف باشید و همچنین به دیدار مجروحین و معلولین در بیمارستان‌ها بروید و با آنها همدردی کنید و با آنها مهربان باشید که خداوند مهربان و رحیم است و همیشه انسانهای مومن و مهربان را دوست دارد. آخرین نکته را که می‌خواستم بگویم این است که هرگز مسئله اصلی کشور ما را که جنگ است فراموش نکنید و اسلحه عزیزانمان را که شهید شده‌اند بردارید و به قلب دشمن بی‌ایمان حمله‌ور شوید هر چند که امام عزیز فرمود که این جنگ برای ما نعمت است ما باید خداوند منان را شکر کنیم که این نعمت را بر ما ارزانی داشته است. سخنی با خانواده ام دارم: پدر و مادر عزیزم! در عزای من تا اندازه‌ای گریه کنید چونکه وقتی امام حسین (ع) شهید شد هیچ کس را نداشت برای او بگیرد. پدر و مادر عزیزم! در عزای من زیاد خرج نکنید بلکه تمام این خرج‌ها و پول‌ها را به جبهه بدهید.

از خانواده ام می‌خواهم که برادرانم را با تربیت کامل اسلامی بزرگ کنند و دین اسلام را به آنها بفهمانند و آنها را مانند گل دسته‌ای به انقلاب تحویل دهند و می‌خواهم که راهم را ادامه دهند. و همچنین پدر و مادر عزیزم! می‌خواهم که خواهرانم را مانند زینب کبری بزرگ کنید و آنها با حجاب اسلامی خود محافظ خون شهدا باشند.

والسلام - خدمتگزار شما صادقی پاشا



شهدای دانش آموز

سیدرضا صادقی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدرضا صادقی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو نیاک و پدرش سیدمحمد صادقی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس علیزاده و دبیرستان امام خمینی آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدرضا صادقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۹ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۴»

سیدرضا صادقی

بسم الله الرحمن الرحيم

کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده میندازید بلکه آنها زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند (قرآن کریم)
 پس چرا از مرگ بترسم؟ مگر نه وقت ملاقات رحمت خداوند است. بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و درهم
 کوبنده کافران و منافقان، باسلام و درود بیکران خدمات امام زمان(عج) و نائب برحقش امام خمینی بت شکن
 و سلام خدمت شهیدان راه اسلام از محمد رسول الله تا حسین ثارالله و از حسین(ع) تا خمینی روح الله و شفای
 محرومین و معلولین انقلاب.

سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم: پدر جان! از شما می خواهم که اگر می خواستید بر من گریه کنید برای علی اکبر
 حسین(ع) گریه کنید انسانها باید بروند دیر یا زود به جهان آخرت و ما امانتی بودیم نزد شما.
 و تو ای مادرم! تو را به جان فاطمه زهرا سلام الله علیها قسم می دهم گریه نکنید و افتخار کنید و من را پیش خدا
 روسفید گردانید و بگو فرزندم در راه خدا رفت، مباد مهر و محبت مادری بر تو غلبه کند و بگوئی خدا فرزندم را از
 من گرفت. بگو خداوند بهترین سعادت را که نصیب هر کس نمی شود نصیب فرزندم کرد و از برادرانم می خواهم
 راه مرا ادامه دهند و نگذارند خون شهیدان به هدر رود.

و از خواهرانم می خواهم که حجاب خود را حفظ کنند و ای خواهر! حجاب تو کوبنده تر از خون من است. از
 کلیه خواهران و برادران می خواهم که به راه پاک روح الله ایمان آورید که راه سعادت است و از کسانی که علیه این
 انقلاب و دولت رفتار می کنند می خواهم از این کار برگردند که وقت توبه است.

و از مردم حزب الله می خواهم که امام را تنها نگذارند و از همه می خواهم که از من به آنها آسیبی یا زبانی رسیده
 است حلالم کنند و مرا ببخشند.

و از خانواده ام می خواهم که برایم یک سال نماز قضا بجا بیاورند و به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی.
 در آخر می خواهم که من را در شهرم آمل دفن کنید.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار (آمین)

سیدرضا صادقی نیاکی



شهادت
آموز

محمدرضا صالحی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدرضا صالحی
محمدرضا صالحی در ۱۴ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
منظر سلطان پرست و پدرش یوسف صالحی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته فرهنگ و هنر در مدارس آمل با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدرضا صالحی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۹/۰۷ منطقه مریوان در
اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۶»

محمد رضا صالحی

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام فراوان به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با درود به شهیدان انقلاب و جنگ تحمیلی عراق بر ایران و سلام بر شما که وصیت نامه مرا می خوانید.

انسان امانتی است که در روی زمین وجود دارد و این امانت از آن خداوند تبارک و تعالی می باشد که هر وقت و در هر زمان و مکان این امانت را می گیرد و از آن امانت که در این کره خاکی قرار داشت سوال و جواب می کند و از او که در این چند سال زندگی کرده نتیجه می خواهد چون از خلقت انسان در زمین هدف هایی برای او قرار داده است، در کنار هدف های شیطانی. پس انسان این همه نعمت فراوان که خداوند برای او قرار داده برای شکرگزاری از این نعمت های او؛ تابع هدف های او باشد. انسان بعد از مرگش از خود دو چیز باقی می گذارد؛ عملکردهای خوب و عملکردهای بد انسان، پس چه بهتر که با اعمال خوب خود خدا و پیامبر خدا و مخلوق خدا را از خود راضی نگاه دارد. خدایا تو خود آگاه باش که من این راه را فقط در راه تو قدم می نهم. پیامبر اکرم هدفی داشت که آن هم از بین بردن شرک و جایگزین کردن اسلام و این هدف (اسلام) از ۱۴۰۰ سال پیش تا کنون که به دست امام خمینی بت شکن حفظ گردیده از شر دشمنان اسلام و قرآن. و ما حامیان قرآن و اسلام در سنگر جبهه و مدرسه و دانشگاه و مکان های دیگر از تبلیغ اسلام دیگر دست بردار نیستیم. امام این مامور امام زمان در این سرزمین اسلامی از هر کس حتی از مادر مهربانتر و سخنان آن همچون پتکی آهنی بر سر دشمنان اسلام و قرآن و منافقان از خدای بی خبر می باشد، امامی که در کلامش می گوید آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند، این سخن امام همچون گلوله آتشین بر قلب آمریکا و دیگر ایادی داخلی اش در منطقه همچون صدام و شاه فهد و مبارک و دیگر خائنین نشست.

برادران عزیز انجمنی و دیگر برادران حزب الله! به حرف امام که می گوید - تا مادامی که جبهه ها احتیاج به نیرو دارد به جبهه بروید و از اسلام و قرآن دفاع کنید - گوش فر دهید چون جان انسان در برابر کلام دلنشین امام ارزشی ندارد و به جبهه بروید و با خون خود ریشه اسلام را آبیاری کنید و هر قطره خون خود را همچون گلوله ای به سینه کافرین و منافقین بزنید.

پدر عزیزم! از شما که اینهمه زحمت برای فرزند خود کشیده ای خیلی شکر گزار هستم و با از دست رفتن فرزند خود هیچ لغزشی در دل راه ندهید چون خداوند اجرش را می دهد ولی این را از من بدان که هیچ وقت از تبلیغ اسلام دست بردار نباشید. پدرم! اگر من در این چند سال پسر خوب برای شما نبوده ام شما را به خدا مرا حلال کنید چون پدر چه آرزو برای من داشتی ولی حیف که آرزوهای شما از دست رفت ولی در عوض تنها آرزوی تو که شهادت فرزند تو در راه خدا و قرآن و راه امام امت بود برآورده شده است. مادرم! ای مادر عزیز! که شبها بر بالین من نشستی و از خواب خود گذشتی تا من به خواب روم، ولی من جبران زحمات تو را نکردم و آرزو داشتی که پسرت روزی داماد شود ولی افسوس که فرزند تو با خدای خود و با معشوق خود عهد بستم و با او در راه او رفتم، ولی خداوند اجرش را در دنیا و آخرت به شما بدهد. و ای مادر! از تبلیغ دست بردار نباشید چون اسلام باید بر کل این کره خاکی مسلط گردد و پرچم سبز (لا اله الا الله) بر کره زمین به اهتزاز درآید. و ای مادر! در مرگ من فریاد و شیون نکن و همچون زینب باشید که در صحرای کربلا همچون کوهی استوار بود.

برادر عزیزم! برادری که چند سال در تمام کارها باهم بودیم و با هم یک هدف داشتیم از تو می خواهم که با سلاح آتشین خود دهان ضد انقلاب و منافقین را بکوبید تا روح من شاد شود و از تو می خواهم که نمازهای قضای مرا تو بخوانی که می دانم صد درصد تو می خوانی. خواهرانم! سلام بر شما که با سیاهی چادر خود که کوبنده تر از سرخی خون من است اسلام را یاری می کنید و حامی اسلام و قرآن باشید و این را هم بدانید که من شما را خیلی دوست دارم و برای شما آرزوی پیروزی در راه خدا و دیگر کارهایتان می کنم. و حسن برادر عزیزم! از تو می خواهم که همچون کوهی استوار باشی بعد از من با برداشتن سلاح من راه مرا دنبال کنید. پدر و مادر و برادران و خواهران عزیز خانواده ام! از شما می خواهم که همیشه و در هر جمعه در نماز پرشکوه جمعه و ریشه کن کننده منافقان شرکت کنید.

برادران انجمن اسلامی! از شما می خواهم که خود مسئول انجمن باشید و آن جایگاه مقدس را به یک عده قدرت طلب که شیفته قدرت هستند و تشنه قدرت نسپارید و در تحقیقات خود عادل باشید و دیگر آنکه از شوخی و تهمت زدن به یکدیگر خودداری کنید چون ارزش خود را کم می کنید. وسایل مرا در راه خدا و امت خدا خرج کنید.

والسلام - محمد رضا صالحی - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار



شهید دانش آموز

علی اصغر صالحی

هواشهیید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اصغر صالحی
 علی اصغر صالحی در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
 آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه
 شیروش و پدرش رمضان صالحی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
 پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
 فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
 سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اصغر صالحی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
 در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه
 در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
 گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای
 جعفرآباد شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
 و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۸»

علی اصغر صالحی

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ - همانا خداوند جانها و اموال مومنین را به بهای بهشت خریداری می کند و اینان کسانی هستند که در راه خدا جهاد می کنند پس می کشند و کشته می شوند. با قلب و جسمی آکنده از گناه و نافرمانی خداوند و امید به رحمت بی پایان او و توفیق توبه از گناهان چند جمله ای را خدمت شما عرضه می دارم: البته خودم هنوز به ارشاد و راهنمایی و دعا نیازمندم تا قلب و جسم را از آلودگی و پیروی از هوای نفس پاک گردانم، کوچکتر و ناتوان تر از آنم که به خود اجازه نمی دهم تا برای امت حزب الله سخنرانی کنم ولی این چند جمله را من باب تذکر از این حقیر بشنوید، شاید توانسته باشم قسمتی از مسئولیت سنگین خود را بدینوسیله به انجام برسانم. خدایا واقعا قادر نیستم تا لطف و مهربانی های تو را که به بنده حقیرت عطا فرمودی سپاسگذار باشم، زبانم در ذکر الطاف و نعمات تو قاصر است، همین که ما را به راه راست هدایت فرمودی و در این راه ما را ثابت قدم نگاه داشتی بزرگترین لطف را در حق ما کردی، خدایا از اینکه توفیق خدمت به اسلام و مسلمین و حضور در صف جهاد با دشمنان اسلام و قرآن را به من عطا فرمودی سپاسگذارم، خدایا هر وقت که احساس می کنم گناهانم و مسئولیت سنگین انقلاب و خون های پاک شهدا بر دوشم سنگینی می کند بسوی تو و جبهه ها می آیم تا بلکه بدینوسیله بتوانم از گناهانم توبه کرده و دین خودم و مسئولیت خودم را نسبت به اسلام و قرآن ادا کنم. امام عزیز! ای نور چشم مظلومین جهان، با تو پیمان بستم، با خون های پاک شهدا پیمان بستم، با خانواده های شهدا و در نهایت با خدا پیمان بستم تا در راه سرافرازی اسلام و مسلمین از هیچ کوششی دریغ نورزم و تنها از خداوند بزرگ می خواهم تا مرا در وفای بعهدم ثابت قدم نگاه داشته و پیروزم گرداند.

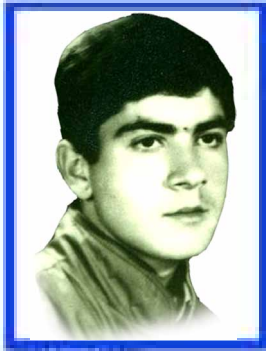
امام عزیز! ای بیدارگر دل های خفته! آنطور که شایسته توست تو را نشناختم ولی عقل کوچکم به اندازه ای تو را درک کرد که جانم را در راه تو که همان راه خداست فدا سازم تا انشاء الله هم در دنیا و هم در آخرت سعادتمند شوم.

امت حزب الله! قدر امام عزیز را بدانید و برای سلامتی و طول عمرش دعا کنید، بیاد داشته باشید که او برای نجات محرومان و مستضعفین چقدر رنج و مصیبت را تحمل کرده است و در راه اعتلای پرچم توحید چقدر شکنجه ها کشیده است، سعی کنید با پرکردن جبهه ها و کمک مالی حافظ کلمات او و شهدا باشید، همه ما در مقابل این انقلاب و خون های پاک شهدا مسئول هستیم، بی شک این شهدا به خاطر کوتاهی در انجام وظایفشان، نسبت به اسلام در آخرت گریبان ما را خواهند گرفت، امروز مادر برابر تمام دنیای استکبار و دشمنان اسلام تنها و با توکل بر خدا ایستاده ایم، باید تمام شیعیان متوجه جنگ باشند زیرا سرنوشت ما در این جنگ به هم گره خورده است، این جنگ برای ما هم یک نعمت و یک امتحان بزرگ الهی است، زمانی است که باید با تمام قوا در برابر دشمنان خود بایستیم و مقاومت کنیم و تا به اهدی الحسین (پیروزی یا شهادت) برسیم که در هر دو حال پیروزیم. سخنی دارم با آن عده ای که در بطن اسلام هستند ولی هنوز اسلام را درک نکرده اند و از جنگ و کشته شدن در راه خدا و اهمه دارند و برای دفاع از اسلام کوتاهی می کنند، ولی نه تنها هیچ کمکی به اسلام نمی کنند بلکه با بی شرمی تمام نسبت به اسلام و خون شهدا بی احترامی می کنند، چطور به خود اجازه می دهید نسبت به اسلام و سرنوشت خود بی تفاوت باشید؟ چشم های خود را باز کنید و واقعیت را بنگرید، از مظلومت و معصومیت یتیمان شهدا شرم کنید، از جوانانی که در راه آرمان خدایی فدا شدند شرم کنید، از خواهران حزب اللهی که برای دفاع از اسلام تجهیز و آماده شدند شرم کنید، تا دیر نشده برگردید و اشتباهات گذشته را جبران کنید.

سخنی دارم با خانواده عزیزم: پدر و مادر و برادران و خواهران عزیزم! از اینکه نتوانستم زحمات و خدمات شما را جبران کنم مرا ببخشید و از من راضی باشید. اگر فیض عظیم شهادت نصیبم شد خوشحال باشید، همیشه از این می ترسم که مبادا با مرگ طبیعی و غافل از یاد خدا از این دنیا بروم و پیش رسول خدا و ائمه معصوم و شهدا شرمنده باشم. از خدا می خواهم دلم را به محبت محمد (ص) و اهل بیت پاکش سرشار سازد و مرا در شمار یاوران و شیعیان علی (ع) و اولادان پاکش قرار دهد و مرگ مرا به عنوان شهادت برایم مقدر فرماید، من راه اسلام و قرآن را عاشقانه و آگاهانه انتخاب کردم و از خداوند توفیق خدمت بیشتر به اسلام و قرآن را خواستارم. از شما می خواهم برایم گریه نکنید و لباس سیاه نپوشید زیرا مرگ با عزت در حقیقت آغاز زندگی واقعی است که فنا و نابودی در آن نیست، همه ما از خاکیم و به خاک باز خواهیم گشت، ولی روح خدائی ما به اصل خویش باز خواهد گشت تا در آنجا متنعم و جاوید باشد.

در پایان از همه کسانی که در حق آنان بدی کرده ام و یا حقی گردن من دارند حلالیت می طلبم و امیدوارم مرا ببخشند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر افزای - علی اصغر صالحی



شهید دانش آموز

محمود زرغامی

هواشهرید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود زرغامی
محمود زرغامی در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سیده خاتون اسلامی و پدرش رمضانعلی زرغامی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس طبری و مقتدایی با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمود زرغامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۸ منطقه فاو عملیات
والفجر ۸ در اثر اصابت گلوله مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور
آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶۰»

محمود ضرغامی

بسمه تعالی

آنانکه در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید بلکه زنده اند و در نزد خدای خود روزی می خورند. با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب و امت شهید پرور و سلام بر تمامی پیروان پاک بقیه الله و سلام بر شما خانواده محترم و عزیزم. اینجانب محمود ضرغامی فرزند رضانعلی ساکن آمل که عضورا هیان کربلا به جبهه اعزام شدم با توجه به وظیفه شرعی و اسلامی و فتوای حضرت امام به جبهه اعزام شدم. امیدوارم رزمندگان اسلام با ضربه نهائی به زیارت کربلای حسین (ع) نائل آیند و اینجانب اگر خداوند شهادت راهش را نصیب من گرداند و شهید شوم در کنار قبر شش گوشه آن حضرت به استقبال همه آرزومندان آیم.

اما هر شهیدی سفارشی دارد که به عنوان وصیت نامه اش تلقی می گردد، لذا از امت شهید پرور می خواهم دعا به جان امام و رزمندگان و پشتیبانی از ولایت فقیه و اتحاد و وحدت را تقویت کرده و همیشه سعی شود متحد باشید تا اسلام عزیز به خطر نیفتد و رضای خداوند را مد نظر داشته باشید و بدانید که وارث خون شهدا هستید.

از پدر و مادر و برادر و خواهرم می خواهم به عنوان پاسداری از خون شهدا تا سر حد امکان مقاومت و مبارزه را ادامه داده و هر کسی با سهم خود پدر و برادران با عزیمت و کمک به سوی جبهه ها و مادر و خواهر با حفظ حجاب خود در تقویت اهداف انقلاب اسلامی دقت لازم را نموده و تلاش لازم را معمول فرمایند. از عموم بسیج محل و انجمن اسلامی تقاضا دارم مردم را با اعمال خدا پسندانه خود بسیج نموده و نسبت به جبهه و جنگ و امام و اسلام عزیزمان کمک و مساعدت نمایند. از عموم مردم و خانواده محترم خود تقاضا دارم هر گونه بدی از من دیدند با بزرگواری خود مرا مورد عفو قرار دهند تا مورد رحمت خداوندی قرار گیرم.

باز در خاتمه یادآور می شوم امام عزیزمان را تنها نگذارید و پشتیبان ولایت فقیه باشید و نماز جمعه و دعاهای کمیل و دعای توسل را فراموش نکنید و اسراف نکنید، بلکه به جای زیاده روی، پول را به جبهه جنگ کمک کنید. سلام مرا به دوستانم برسانید - خدا یار و نگهدار شما - فرزند شما محمود ضرغامی

۱۳۶۴/۱۱/۲۷ - والسلام



شهدای دانش آموز

جواد ضعیفی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جواد ضعیفی

جواد ضعیفی در ۱۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه کبری مهدوی و پدرش محمدعلی ضعیفی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فرهنگ و ادب در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جواد ضعیفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۹/۰۷ منطقه اسلام آباد غرب در اثر جراحات وارده در اثر سوختگی ناشی از آتش زدن چادر به ستون پنجم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶۲»

جواد ضعیفی

بسم الله الرحمن الرحيم

فرزند محمد علی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

گمان مبرید آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند بلکه آنان زندگانی هستند که نزد خدا روزی می‌خورند. با سلام و درود به امام زمان (عج) و نائب برحقش ناجی قرآن و دین و رونق ایران زمین و یاور مستضعفان و یگانه گوهر ارزنده اسلام و خورشید تابان امام خمینی و با سلام به آنانی که از همه هستی وجودشان گذشتند و در سنگرهای خونین کربلای حسین جام شهادت را نوشیدند و سلام به سربازان امام زمان و سنگر نشینانی که جان خویش را در راه اسلام و مکتب فدا می‌سازند و با دشمنان و صدامیان در ستیزند و با سلام به آنانی که جسم پاکشان در کربلای حسین به سمت کافران پرپر شده و مفقودالاثرا شدند. سلام گرم خودم را به پدر بزرگوارم عرض می‌نمایم و می‌دانم که به خاطر من و خانواده‌ام از همه وجودش گذشته و با عرق کارگری خویش همچون ابراهیم، اسماعیل را به میدان شهادت و قربان‌گاه کربلا پرورش داد. می‌دانم که با این سلام خود قلب نازنین شما را شکستم و چشمان شما را پر از اشک می‌نمایم و این اشک‌های شما همچون دریای بی‌کرانی ست که انتها ندارد اگرچه برایم زحمت بسیار کشیدی و عرق‌های بسیار ریخته‌ای تا چون جواد را به اسلام هدیه کردی ولی افسوس که من در مقابل این همه محبت شما پدرم شرم‌منده‌ام. امیدوارم که برای آخرین بار به عنوان پدر بزرگوار خود فرزند حقیر خود را بخشیده باشید چون راهی را می‌روم که قاسم، حسن، اکبر، حسین رفته‌اند و سلام به مادرم.

مادر خوب و مهربان‌ام و چراغ زندگی‌ام! مادرم! سلام عرض می‌کنم سلامی که قابل شما را ندارد می‌دانم که قلبات همچون آینه‌ای شفاف و نازک است می‌دانم که برایم زحمت‌های زیاد کشیدی، سختی‌ها تحمل کردی، شب‌های بسیار را به بالینم نشستی و از خواب شیرین‌ات کاسته‌ای و خون دل‌ها خورده‌ای تا جواد را به این سن پرورش دادی، هر چند که آرزو داشتی تا مرا چون علی اکبر لیلا در لباس دامادی و در قبای شادی در کنار عروس‌ام ببینی اما مادر تقدیر همین بود که در راه خدا و مکتب خویش فدا کردم. می‌دانم که عاطفه مادری‌ات اجازه نمی‌دهد که برایم اشک نریزی و گریه نکنی اما تو را به جان امام‌ام و شهدای ما گریه نکن که دشمنان مکتب ما خوشحال نگردند و امیدوارم تو همچون پدرم مرا ببخشی که نتوانستم ذره‌ای از محبت‌های شما را جبران کنم.

و سلام به برادران و خواهران‌ام، خیلی آرزو داشتم که یکبار دیگر روی زیبای شما را زیارت کنم اما اجل مهلتم نداد. می‌دانم که به جای رخت شادی، لباس غم و سیاه بر تن‌تان پوشیدم، من را هم را انتخاب کردم و برای رضای خدا به کربلای حسین رفته و اگر شهادت نصیب‌ام شد سلام مرا به همه دوستان من برسانید و به آن‌ها بگویید که خون شهیدان را محفوظ نگه دارند.

و آخرین پیام‌ام به ملت غیور و شجاع این است که امام و روحانیون را تنها نگذارند و به گفته امام ما خون شهدا را حفظ کنید و همیشه در صحنه نبرد آماده باشید:

مادر منشین چشم به ره برگذر امشب بر خانه پر مهر تو، زین بعد نیام

پیراهن من را، به در خانه بیاویز تا مردم این شهر، بدانند که بودم

مورخه ۶۵/۱/۲۹



شهدای دانش آموز

سیروس طبری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیروس طبری
سیروس طبری در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش لیلا فریدی و
پدرش رحمان طبری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیروس طبری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۰۴ منطقه فاو در اثر جراحات
وارد به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای تیار شهرستان شهید پرور آمل استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶۴»

سیروس طبری

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

کسانی که در راه خدا کشته می شوند، مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و در نزد پروردگار خویش روزی

می خورند. جنگ جنگ است و عزت و شرف ما در گرو همین جنگ قرار دارد. امام خمینی

با سلام و درود بر حضرت ولی عصر(عج) و با درود به تمامی مبارزان جبهه حق علیه باطل، و سلام بر شهیدان بخون خفته، سلام بر تمامی آزادگان تاریخ و سلام بر آنکس که راه هدایت پیمود. برای درک مظلومیت و اشکی که بر گونه آوارگان جنگ می نشیند و برای اینکه درد عشق را بر قلبهاشان احساس کنیم باید از بستر برخواست و عزمی دوباره کرد و حرص ماندن را میراند.

از جنگ باید گفت که در ژرفای حیرت و در التهابی سخت، لاله پرپری که بر گیسوان مادران داغ دیده برق می زند، آنجا که باید از غرش خمپاره ها صدا برداشت تا جهادی بزرگ را مهیا کرد. دشمن نمی داند که در کوچه های شهرهایمان کودکان معصومی هستند که در بهانه مادر و در نشان پدر به خشم می گریند. خدایا چگونه آرام گیرم بر مرگ سرخ برادرها؟ چگونه خاموش باشم؟ که می بینم پیکر خونین فرزندان این مرز و بوم بر سجده گاه عشق غنوده است. از که بگویم؟ از آن مادر ذرفولی که نگران و مضطرب در کوچه های شهر با یادها و خاطره ها گام بر می دارد و در چشمش اشک ته نشین است، چرا که کودک معصومش در زیر خروارها خاک مدفون است. خدایا من با کوله باری از درد و غم و رنج و با خستگی طاقت فرسا به سوی تو می آیم، با حالی زار و تنی ناتوان و تب دار، از هر امیدی جز نور معرفت تو چشم پوشیدم و هر سوسویی را خاموش پنداشتم، شرمسار و نگران از کرده های خویشم، با دلی افسرده و احوالی پریشان به سوی تو می آیم. ای پناه عذرخواهان! جز درگاه تو مرا پناهی نیست، دست رد بر سینه ام زن، از دل کوه با عزمی استوار به سوی تو می آیم و اسلحه بر می گیرم تا در کنار برادرها در جهاد بزرگ بمانم. اگر خونم در بستر زمین جاری گردد چه باک که آموزگارم حسین(ع) است (ان الحیاه عقیده و جهاد) بنا بر فرموده مولای متقیان علی(ع) شمشیر تیز شفا دهنده و یاری کننده حق از باطل است.

در میدان جنگ در حالیکه بر غنچه لب خنده دارید بدون هیچ بیم و اندوهی جام شراب مرگ را بنوشید و بسان آسمان خشمناک باشید تا صبح پیروزی از افق سر زند. به خدا قسم من ترس را رها کردم، از که بترسم؟ که از من کمتر است. آری به خدا قسم من خدا را یافتم و نور معرفتش را احساس کردم و به سویش پرکشیدم تا از الطاف بی پایانش مرا هم متنعم گرداند.

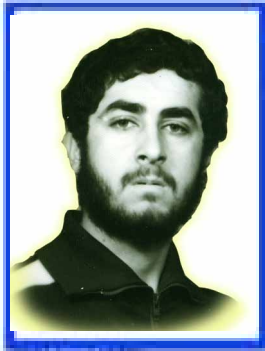
همواره در کارهایتان خدا را در نظر داشته باشید و در خواب و بیداری او را ببینید تا از فساد اخلاقی، اجتماعی و اعتقادی در امان باشید. از تمامی دوستان، آشنایان و بستگان بخاطر برخورد ناشایست پوزش می طلبم و امیدوارم که این حقیر را عفو نمایند. از پدر و مادرم که رنج و زحمت زیادی برایم متحمل شدند می خواهم مرا حلال کنند، شرمندهم که نتوانستم در موقع جوانی ذره ای از زحمات شما را جبران کنم.

و تو ای مادرم! برای من گریه مکن، حضرت زینب کبری را بیاد آر. و شما ای خواهرانم! شما خود بهتر می دانید که من چقدر به حجاب اهمیت می دهم پس در هر حال رسالت خویش را انجام دهید. و شما ای برادرانم! بدانید که دنیا چند صباحی است که می گذرد و آنکس سعادت مند است که برای آخرتش توشه بردارد.

به امید اینکه پایه های زر و زور و تزویر در سراسر گیتی قلع و قمع شود. خدایا امام امت را که تنها امید مستضعفان و مسلمین جهان است سلامت بدار. پروردگارا فرج امام زمان(عج) را زودتر برسان.

والسلام علی من اتبع الهدی

سیروس طبری ۱۳۶۴/۱۲/۱



شهید دانش آموز

مجید عبدلیان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید عبدلیان

مجید عبدلیان در ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حدیقه نادر و پدرش عبدالله عبدلیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجید عبدلیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۶ منطقه شوش در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶۶»

مجید عبدلیان

بسم الله الرحمن الرحيم

گمان مبرید آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند آنان زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند.

قرآن کریم

وظیفه هر فرد مسلمان است که در مقابل تجاوزات بیگانه که به میهن و دینش نموده است دفاع کند و از آنجایی که بنده خود را یک فرد شیعه مسلمان یافته‌ام دفاع از اسلام و میهن عزیز را یک وظیفه شرعی اسلامی دانستم و به جبهه‌های جنگ می روم تا دست تمام غارتگران روس و انگلیس و آمریکا و غیره و ذلک را از سرزمین مسلمین جهان کوتاه کنم و ما از امام خمینی تشکر می کنیم که ما را از منجلاب فساد نجات داده و هدایت‌مان نمود و لازم نمی دانم که کسی از ما تشکر کند چرا که ما جنگ با کفر را یک وظیفه شرعی دانسته و از کشورمان دفاع می کنیم. «ملتی که شهادت برای او سعادت است پیروز است»

شهادت انسان را به درجه‌اعلای ملکوتی می رساند و چقدر شهادت در راه خدا زیباست و مانند گل سرخ می ماند که وارثان خون پاک شهید از آن می بویند. خدایا شهادتم را در راه اسلام و قرآن که خاری در چشم دشمنان اسلام است بپذیر.

ای ملت شهید پرور ایران! تنها راه نجات اسلام و رهائی مستضعفین و پیروزی نهائی؛ پشتیبانی قاطع و بی دریغ خود را از دولت جمهوری اسلامی و پیوستن به خط امام که همان خط اصیل اسلام و محمد(ص) است. در هر کجا هستید از روحانیت مبارز و دولت جمهوری اسلامی دفاع کنید تا اسلام را به تمام جهانیان بشناسانید. خون شهیدان را پایمال نکنید، از توطئه‌های دشمن آگاه باشید و هیچ وقت امام عزیز را تنها نگذارید.

ای پدر عزیز! مرا حلال کن و با استقامت و صبر و شکیبایی از انقلاب اسلامی دفاع کن، مبادا روحیه خود را بیازی چون گریه تو باعث ناراحتی من است. ای مادر مهربان! مرا حلال کن، مبادا در فقدان من گریه کنی و افتخار کن که فرزندی به خدا و به این مقام بزرگ رسیده است.

خدایا از عمر ما بکاه و به عمر امام بیفزای

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار



شهید
دانش آموز

مصطفی عزیزی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مصطفی عزیزی
مصطفی عزیزی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه اکبری و پدرش نصرالله عزیزی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مصطفی عزیزی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه پاسگاه
زید در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
شهدایشهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶۸»

مصطفی عزیزی

وصیت نامه - اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و الهی اعوذ بک من نفسی - بسم الله الرحمن الرحیم

انا لله و انا الیه راجعون - همه از خدائیم و به سوی او بر می گردم

بنام یکتا خالق جهان و سلام و درود بر پیامبران عظیم الشان و خصوصاً بر پیامبر اسلام محمد بن عبدالله (ص) و درود و سلام بر کسی که در خانه خدا به دنیا آمد و در خانه خدا به شهادت رسید.

خداوند، پروردگارا، معشوقم! خودت امر فرمودی که نیکوکاران از بدکاران درگذرند، خدایا تو را به محمد (ص) و آتش قسمت می دهیم که تو نیکوکاری و من بدکارم از گناهانم درگذر.

ای امت حزب الله! دعا به جان امام و پیروزی رزمندگان الله که در صحراهای سوزان جنوب و در برفهای ۳ متری الی ۴ متری غرب می جنگند فراموش نکنید. سیدی که چگونه زیستن یعنی زندگی در آزادی را به ما آموخت و خود نیز در به ثمر رساندن آن جنگید و درود و سلام بر مهدی (عج) صاحب الزمان که همه مسلمین در انتظار ظهور آن حضرت می باشند. درود بر نائب مهدی (عج) حضرت امام خمینی و قائم مقام رهبری و درود بر شهیدان گلگون کفن ایران که افتخار می کنند آزاد آفریده شدند و آزاد از این جهان به طرف خداوند متعال پر گشودند و پرواز نمودند. هم اکنون لحظه ای برایم در این کمان مقدس بوجود آمد تا قلم را بوسیله انگشتان به رقص شهادتشان در آورم. ان شاء الله که وصایای شهدای اسلام سر مشق امور زندگانیمان قرار بگیرد. جبهه‌ها جای ایثار است و کسی نیست که به جبهه‌ها آید اما ایثار را نفهمد، ایثار جان و ایثار مال فرقی ندارد، هر دوی آنها در این جبهه‌های حق علیه باطل وجود دارد. اینجا درس عشق و شهادت است و بالاترین درسها همان درس عشق و شهادت می باشد. ماندن در جبهه برای کسانی که خدا را با چشم بصیرت ندیدند مشکل است. واقعا اینجا را باید دانشگاه گوئیم و هر کسی که به طرف این مکان مقدس حرکت می کند باید بگوید که من به طرف دانشگاه الله می روم.

ای امت حزب الله! من وصیت نمی کنم که در میانتان از دوستان، از برادرانم یا از شماها امت حزب الله اسلحه به زمین افتاده من را بردارید چون شما همه مسلمانید و جهاد در راه خدا را بر خود واجب می دارید. ای امت حزب الله! اگر از میانتان کسی به جبهه نرفته باید بداند که این فرصت را بدست نخواهید آورد، بدانید که توصیف جبهه را نمی توان با زبان و کاغذ و قلم بیان کرد، باید جبهه را دید و فهمید و در آن قرار گرفت. ان شاء الله همه تان رزمنده دلیر فی سبیل الله و در همه حال و اعضای دانشگاه الله باشید.

من که به جبهه‌ها آمده‌ام در مکانی مقدس زندگی می نمایم، در خیمه گاه امام حسین (ع) و یارانش زندگی می کنم، با یارانش به سفر می روم و همراه یاران حسین (ع) به جنگ با یزیدیان می پردازم، بدانید بهترین عبادتها در جبهه صورت می گیرد و بهترین کسان در جبهه هستند، بروید بسوی جبهه تا بندگان مخلص خدا را که خداوند آنها را دوست می دارد زیارت نمائید و زیارت آنان حسنات زیادی در دفترچه اعمالتان ثبت می نماید.

ای پدر و مادرم! عشق حسین (ع) و عشق به خدای حسین (ع) مرا بدین وادی کشانده و اگر در این جبهه از این دنیای مادی رفته‌ام به امید اینکه بسوی حسین (ع) و خدای حسین (ع) خواهم رفت. ای پدر و مادرم! بر سنگ قبرم واژه کربلایی را حک نمائید چون من از باطنم به کربلای حسین (ع) رفته‌ام ای پدر و مادر مهربانم! فریادتان و سختتان فریاد و سخن حسین (ع) و زینب (س) باشد که گفته اند: (الهی رضی برضائک و تسلیمنا لأمرك)

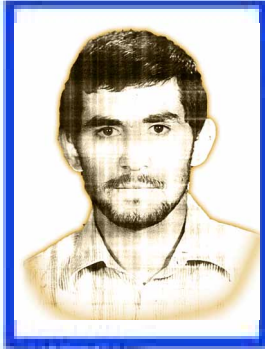
ای امت حزب الله! ای بستگان و آشنایانم! ای دوستانم! ای برادران و خواهرانم! ای پدر و مادر مهربانم! بدانید شعار من در هنگام جنگیدن با کافرین به خدای یکتا قسم این خواهد بود:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - أَنِّي سَلَمْتُ لِمَنْ سَأَلْتَهُمْ وَ حَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبْتَهُمْ وَ عَدَوْتُ لِمَنْ عَادَاكُمْ وَ وُلِّيْتُ لِمَنْ وَالَاكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - از عمر ما بکاه بر عمر رهبر افزای

رزمندگان اسلام پیروشان بگردان - اسیران جند الله آزادشان بگردان - ظهور حجت را نزدیکتر بگردان

آمین یا رب العالمین - ۱۳۶۵/۱/۲۱



شهدای دانش آموز

مسعود عسگری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مسعود عسگری

مسعود عسگری در ۷ خرداد ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش اعظم حسینزاده و پدرش محمد ابراهیم عسگری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مسعود عسگری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۱۰ منطقه نوسود عملیات محمد رسول الله(ص) در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۴ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۷۰»

مسعود عسگری

بسم الله الرحمن الرحيم

گوشه ای از وصیت نامه شهید :

اگر خدای نکرده این انقلاب شکست بخورد، شکست مستضعفین در تمام جهان خواهد بود. (امام خمینی)

بنا بر این برادران و خواهران! فرد فرد ما وظیفه داریم برای پیشرفت انقلاب و بارور شدن آن هر کاری از دست ما بر می آید دریغ نکنیم. و باز تأکید می کنم که از بی تفاوتی های هلاکت بار سخت پرهیز کنید و همیشه خود را در برابر انقلاب مسؤول احساس کنید.

یکی از کارهای با ارزش که انجمن می تواند بکند تشکیل نماز جماعت و یاد دادن کامل نماز همراه با معنی به دیگران می باشد. از ملت شهید پرور هم خواسته می شود که همیشه مسجد و نماز جمعه را حفظ کنند و بدانید که ای عاشقان اسلام! تا نماز جمعه شما فشرده است دشمن به هیچ وجه نمی تواند در شما نفوذ کند. برادران و خواهران عزیز! سعی کنید برای آخرت خود توشه ای ذخیره کنید و از تجملات مادی در زندگی خود پرهیز کنید و همیشه ساده باشید.

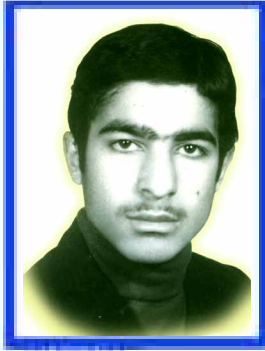
این جنگ، جنگ سرنوشت ساز است و برادرانی که در پشت جبهه مسئولیت سنگین ندارند و کمک با ارزش به این انقلاب نمی کنند، سعی کنند خود را آماده رفتن به جبهه کنند. و خواهانی که در پشت جبهه هستند در فکر کمک به انقلاب و جنگ زدگان باشند.

و تو ای خواهرم! آنچه که بیش از سرخی خون من استعمار را می ترساند سیاهی چادر توست. پس در حفظ حجابت زینب گونه باش.

ان شاء الله که با وحدت و یکدستی شما استعمار در همه سرزمین های اسلامی دفع خواهد شد.

والسلام - ۱۳۶۰/۸/۲۰ - مسعود عسگری





شهید دانش آموز

علی عظیمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی عظیمی

علی عظیمی در ۲۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه احمدی و پدرش ابوذر عظیمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی عظیمی در مدرسه و مسجد به اسلام خدمت می کرد که در حوادث انقلاب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۷/۰۷/۰۶ منطقه آمل در اثر اصابت تیر به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۷۲»

علی عظیمی

بسم الله الرحمن الرحيم

مادرش گفت: این چه حرفی است که می‌زنی. امروز چند نفر را کشتند. علی گفت: بایستی بکشند تا ما پیروز گردیم. مادرش گفت: این چه حرفی است. پیروزی چیست. آخر آن موقع حرفی از کسی نبود کسی از انقلاب خبری نداشت. گفت مامان یک موقع می‌فهمی. صبح فردا شد که ۱۶ مهر سال ۱۳۵۷ بود که علی طبق معمول به منزل استاد رفت تا به سرکار بروند. استادش گفت: نه پسر جان من می‌ترسم امروز بدتر از دیروز است. علی به منزلش برگشت به زیر جالباسی رفته و یک پیراهن کهنه برداشت. خواست آن را بپوشد. مادرش گفت: علی جان تو که می‌خواستی به سرکار بروی با پیراهن نو می‌رفتی حالا که می‌خواهی بیرون بروی با پیراهن کهنه می‌خواهی به کجا بروی. گفت: مادر جایی نمی‌روم بگو کتانی من کجاست. مادر که کتانی را به او داد و مانع بیرون رفتن او شد علی اصرار و گریه می‌کرد. مادر اجازه نداد. اما علی حرف شنو بود. سپس مادرش مشغول کار شد. مادر مقداری سبزی پاک کرد. سرش را بلند کرد دید گردن علی کج و چشمانش اشک بار است گفت: چه شده است؟ پسر گفت: مادر می‌خواهم بروم بیرون. گفت: پس من با تو می‌آیم. گفت مادر من با تو حرفی دارم. مقداری پول در جیب شلوار من است اگر خواستی آنجا آویزان است. مقداری از استاد خودم طلبکارم آن پول را هم بگیرد و مقداری حساب دارم در بانک ملی بعد از من آن را به شما می‌دهند.. مادر گریه کرد و گفت: این چه حرفی است گفت: مادر وصیت مرگ نمی‌آورد. سپس خواست برود. مادر با او رفت تا دم میدان ۱۷ شهریور. حالا مادرش گفت بیا برویم بس است از آنجا که علی خوش فرمان بود نمی‌خواست روی مادر را زمین بزند گفت مادر توی راهپیمایان یکی از دوستان من است من او را می‌بینم و می‌آیم به این بهانه از مادر جدا شد. ۶ یا ۷ قدم جلو رفت. برگشت مادرش را نگاه کرد گفت خداحافظ من ناهار برمی‌گردم. از مادر جدا شد راهپیمایان تا دم پل آمل رفتند گاردی‌ها آنها را متفرق کردند علی سمج شد مقابل مأموران انتظامی درآمد بنا کرد به بد و بیراه گفتن. گاردی‌ها برای او تیر خالی کردند. علی تعدادی از مردم عابر را در چهار سوی بازار آمل به مغازه فرستاد درش را پایین آورد و با دست خالی با زبان پر به مبارزه ادامه داد یکی از مزدوران نامرد وسط پل او را هدف گرفت. علی دم در همان مغازه‌ای که همه زن و بچه مردم را در همان جا حفظ کرده بود مغزش متلاشی خونس به هوا رفت و افتاد. گاردیها آمدند جلو خواستند جنازه او را ببرند ولی مردم قهرمان تکبیر گویان جسم علی را بلند کردند، خون از سرش فواره می‌زد کسی او را نمی‌شناخت. او را بر دوش گرفتند می‌گفتند: علی اکبر را هوا دهیم شاید حسین زمان پیدا شود. سپس یکی از برادران گفت این کمی جان دارد. بهش گفتند اسمت چیست درحالی که علی حال آخرش بود چند لحظه فرمود خمینی، خمینی، خمینی. علی را به بیمارستان پهلوی بردند. مردم اجتماع زیادی کردند. مسئولین بیمارستان گفتند. این مال ما نیست مال شیر و خورشید است. از آنجا برگردانیم به شیر و خورشید. علی قدری جان داشت با بلندگو گفتند علی احتیاج به خون دارد اجتماع زیادی مردم برای خون جمع شدند سپس دکترها آمدند و گفتند بی‌قایده است علی شهید شد.



شهادت آموز
شهید

سیف الله عفتی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیف الله عفتی در ۲ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره صبوری و پدرش محمد عفتی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیف الله عفتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۲ منطقه مسجد فاو عملیات والفجر ۸ در اثر جراحات وارده در اثر بمباران هوایی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مریج محله شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۷۴»

سیف الله عفتی

بسم الله الرحمن الرحيم

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (قرآن کریم)

اوست خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را آزمایش کند که در صحنهٔ پیکار حق و باطل کدامین از شما نیکوکارتر است {

خدایا تو خود بنگر که کدامین از ما نیکوتر است، ببین که فرزندان ابراهیم چگونه اسماعیل وار به قربانگاه آزمایش می‌شتابند و پیروزمندان جان می‌گذارند، می‌سوزند تا با کفر نسازند، می‌روند تا ایمان نرود، می‌میرند تا چراغ توحید خاموش نگردد. خداوند این مرتبه که دارم با کاروان کربلا به جبههٔ حق می‌آیم امیدوارم که ناامیدم نکنی و شهادت را همچون سرور شهیدان امام حسین (ع) نصیبم بگردانی. بارالها تو خودت می‌دانی که در این دنیای فانی تنها آرزوی من جز شهادت چیزی نیست. بارالها به تو پناه می‌برم از نتیجهٔ اعمالم و به تو پناه می‌برم از معصیت. من دنیایی از معصیت و گناه، امیدوارم که از سر تقصیرات من بگذری چرا که تو بخشنده و مهربانی ...

و همچنین از شما امت حزب الله که در این مراسم شرکت کرده‌اید و شما هم ای دوستان و آشنایان از خدا برایم طلب آمرزش کنید تا گناهانم کمتر شود.

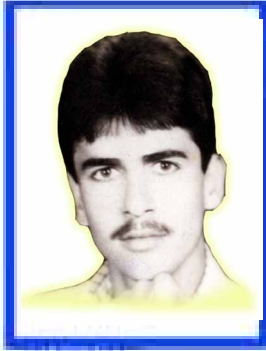
و شما ای پدر عزیز! و ای آسایش دهندهٔ قلبم! مبادا اگر فرزندان شهید شد غمی به چهرهٔ مردانه‌ات بنشیند، می‌دانم بزرگم کرده‌ای تا سر پیری عصای دست باشم اما چه کنم حفظ اسلام و دین و قرآن از این مسئله بالاتر است، پدرم سر بلند باش که یک نفر از خانواده‌ات به شادت رسیده است.

و شما ای مادر مهربانم! مادری که همیشه صبور و مهربان و بردبار بودی و از این پس خواهی بود، امیدوارم که حلالم کنید شیری که به من دادی و زحماتی که برای من کشیدی همه را حلالم کنی. مادر! مبادا وقتی جنازه‌ام به دستتان رسید به سرو صورت خود بزنی تا دشمنان شاد شوند، مانند خانوادهٔ معظم شهدا و اسرای محلهٔ ما افتخار کنید که مانند آنها یک جوان در راه خدا دادید.

و تو ای برادر و برادرهای حزب الله مریح محله! همیشه حرف حق را بزنی هر چند به ضررتان باشد و امیدوارم هر چه بدی که کردم و پشت سرتان غیبت نمودم مرا حلال کنید.

و حال شما ای خواهرانم! بدانید که سیاهی چادرتان از خون من کوبنده‌تر است پس چرا باید گرانباترین گوهری که زینت بخش توست با کوچکترین اشاره‌ای از دست بدهی و تمامی عفت و پاکیتی را برای این دزدان بریزی؟ آیا می‌دانی که تو رسالتی والا و مسئولیتی بس بزرگ بردوش داری؟ ای فاطمهٔ زمان و ای خدیجهٔ دوران و ای زینب برخیز و با سلاح پاکتی در سنگر ایمان از دژ ایمان دفاع کن و از اختفای چادر مشکیت آخرین پس مانده‌های فرهنگ زوال یافتهٔ غرب را در این دیار فرو ریز.

خدایا خدایا تا ظهور دولت یار خمینی را نگهدار



شهید دانش آموز

علی اصغر علیپور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اصغر علیپور
علی اصغر علیپور در ۴ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه اکبرزاده
و پدرش ذکریا علیپور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اصغر علیپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۰۲ منطقه موسیان در
اثر اصابت ترکش توپ شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مریج محله شهرستان شهید پرور
آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۷۶»

علی اصغر علیپور

بسم رب الشهداء و الصدیقین

آنانی که ایمان آوردند در راه خدا کارزار می کنند و آنانی که کفر ورزیدند در راه شیطان، پس بجنگید با یاران شیطان که قدرت شیطان ضعیف است.

با درود و سلام به حضور امام عصر(عج) انتقام گیرنده شهدای تاریخ و آخرین گوهر پرفروغ درخت درخشان ولایت و امامت و با درود و سلام به خدمت امام امت رهبر شیعیان جهان و امید مستضعفان جهان و فرمانده کل قوا وارث پیامبر، خمینی روح خدا، با درود به رزمندگان جبهه های حق علیه باطل و با درود به شهدای اسلام که با ریختن خون خود درخت اسلام را رنگین کردند، وصیتم را شروع می کنم.

خدایا گناہانی که تا به حال مرتکب شدم از من بگذر، خدایا خودت بهتر می دانی که چقدر مشتاق شهادت در راه دین تو می باشم پس مرا به آرزویم برسان.

من برای لبیک گفتن به پیام امام امت به سوی جبهه حق علیه باطل شتافتم و در این راه اگر فتح کنیم پیروزیم و اگر به شهادت برسیم پیروزیم.

و در آخرین لحظات عمرم این چند وصیت را به شما ملت شهید پرور ایران می کنم. ملت قهرمان ایران! هیچوقت دست از روحانیت به رهبری امام برندارید چون اینها دنباله رو خط انبیاء که به شما سعادت می بخشد می باشند. یک وصیت به جوانها دارم که مواظب باشند فریب این منافقان از خدا بی خبر را نخورند و آنها را به سزای اعمالشان برسانند.

پدرم! امیدوارم که خواهرانم را طوری تربیت بکنی که در آینده فرد مفیدی شوند برای اسلام و ادامه دهنده راهم که راه شهادت باشند.

مرا در کنار قبر مادرم دفن نمائید و در آخر دعای همیشگی را فراموش نکنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار

والسلام - علی اصغر علیپور





شهدای دانش آموز

کیومرث علیزاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کیومرث علیزاده
کیومرث علیزاده در ۴ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
محرم حبیبی و پدرش حسن علیزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید کیومرث علیزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۶/۰۸/۱۳۶۱ منطقه نوار مرزی عین
خوش در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور
آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۷۸»

کیومرث علیزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه آنان زندگانند که نزد خدای خویش روزی می خورند. اینجانب کیومرث علیزاده، فرزند حسن، ساکن روستای آسرفت، وصیت می کنم اگر شهید شدم بلکه به آرزوی خودم رسیدم. اما به مادر، پدر، برادران و خواهران ام می گویم به هیچ وجه گریه نکنید و اگر توانستید برای من بخندید و جشن بگیرید، چون که من خوشبخت شدم و از دام این دنیا که همه جایش ظلم و ستم میباشد رهایی یافتم. برای خدا شکرگزاری کنید چون که من از امام حسین و فرزندان او والاتر نیستم که آنها جان عزیز خودشان را در راه اسلام دادند و ما باید با خون خود ریشه های اسلام را آبیاری کنیم که درخت اسلام سبز و خرم شود و نخشکد. و برایم گریه نکنید از این که او جوان ناکام بود و آرزو داشته است و به آرزوی خود نرسید. نه خیر، این چنین فکر نکنید بلکه من به آرزوی خود که شهادت می باشد، رسیدم و تمام مسلمانان تنها آرزویشان این است که آخر عمرشان شهادت باشد.

آیا وقتی که آخر این دنیا مرگ است، حیف نیست که مرد در بستر بمیرد بلکه مرد باید مرد میدان باشد و مبارزه کند و حق را از دست غارتگران بگیرد و بعد شهید بشود و من از مادرم می خواهم که صبر و شکیبایی داشته باشد و من در آن دنیا برایت دعا می کنم که تو گریه برایم نکنی و روح مرا آزار ندهی چون که تو برایم خیلی زحمت کشیده بودی و مرا بزرگ کردی تا بتوانم جانم را در اسلام فدا نمایم.

و من فکر می کنم که وقتی اسلام در خطر باشد خدمت کردن به اسلام واجب تر از پدر و مادر است چون که خداوند مرا خلق کرده است و باید به فرموده ها و قانون های او گوش فرا دهیم و ضمناً به دوستان و رفقا و جوانان سفارش می کنم که امام امت را بهتر بشناسید. او نماینده امام زمان است و از خداوند الهام می گیرد و مانند ابراهیم و محمد بت شکن می باشد. و هرگز پای تان را از رهنمودهای امام امت خمینی بت شکن بیرون نگذارید و اوست که حکومت را به امام زمان تحویل خواهد داد، پس بدانید که او پیروز شده و پیروزتر هم خواهد شد.

و شما را قسم می دهم که به وضع مستضعفان و روستاییان برسید. این را بدانید که اگر به درد مستضعفان رسیدگی ننمایید، شکست خواهید خورد. و ضمناً به این نکته مهم اشاره بکنم وقتی که من می خواستم به جبهه اعزام بشوم، از برادرم فرامرز خداحافظی نکردم، او چون دیگر رزمندگان در جبهه مشغول حماسه آفرینی بود و من نتوانستم موفق به دیدن او بشوم، از او خیلی معذرت می خواهم.

والسلام

تاریخ اعزام به جبهه جنوب ۶۱/۸۳



شهید دانش آموز

قاسم علیزاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قاسم علیزاده

قاسم علیزاده در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صفیه رودی و پدرش جانعلی علیزاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قاسم علیزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۴/۱۰/۱۳۶۴ منطقه جزیره مجنون در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قاسم علیزاده

بسم رب الشهداء و الصدیقین

با آرزوی توفیق و پیروزی نهایی بر کفر و استکبار جهانی برای رزمندگان پر توان اسلام که توانستند با یاری جستن از امدادهای الهی، شرق تجاوزگر و غرب جنایتکار را چنان به زانو در آورند که تمام محاسبات شیطانی آنها که مکر و حيله‌ای بیش نیست به هم بریزند و دنیایی را به حیرت و تعجب وادارد که «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا - وَ مَكْرُوهًا وَ مَكْرَ اللَّهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» که خدا با ماست اگر او را یاری نمائیم و امام عزیزمان را همیشه یار و یاور باشیم. آری خداوند از مومنان جانها و اموالشان را خریداری می کند که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد، آنها در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند، این وعده حتمی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، چه کسی از خدا به عهد خود وفادارتر است؟

اکنون بشارت باد بر شما و به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید و این پیروزی بزرگی برای شما است. آنها (مومنان) اینگونه هستند) توبه کنندگان و عابدان، سپاس گویان و سیاحت کنندگان و رکوع کنندگان و سجده آوران و آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود (مرزهای) الهی و بشارت بده مومنان را.

خدایا، بارالها، پروردگارا، معبودا، معشوقا، مولایم، من ضعیف و ناتوان که تحمل درد از دست دادن پاهایم را ندارم، چگونه تحمل عذاب تو را می توانم بکنم؟ خدایا مرا ببخش، از گناهان من در گذر، تو کریم و رحیم هستی. خدایا با تو پیمان بسته بودیم که تا پایان راه برویم و بر پیمان خویش همچنان استوار ماندیم.

خدایا، هابوهوی بهشت را می بینیم، چه غوغایی؟! حسین (ع) پیشواز یارانش آمده، چه صحنه‌ای؟! فرشتگان ندا دهند که هم‌زمان ابراهیم، همراهان موسی و همدستان عیسی و همکیشان محمد، همسنگران علی، همفکران حسین، همگامان خمینی از سنگر کربلا آمده اند، چه شکوهی؟! خدایا به محمد (ص) بگو که پیروانش حماسه آفریدند، به علی بگو که شیعیانش قیامت به پا کردند، به حسین (ع) بگو خونش در رگها همچنان می جوشد، بگو از آن خون‌ها سروها روئید. خدایا می دانی که چه می کشیم، پنداری که چون شمع ذوب می شویم، ما از مردن نمی هراسیم، اما می ترسیم بعد از ما ایمان را سرببرند و اگر بسوزیم هم که روشنایی می رود و جای خود را دوباره به شب می سپارد پس چه باید کرد؟ از یکسو باید بمانیم، تا شهید آینده شویم و از دیگر سو باید شهید شویم تا آینده بماند، هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و هم باید بمانیم تا فردا شهید نشود، عجب دردی. چه می شد امروز شهید می شدیم و فردا زنده می شدیم تا دوباره شهید شویم؟ آری همه یاران سوی مرگ رفتند، در حالی که نگران فردا بودند.

من با امام خمینی میثاق بسته‌ام و به او وفادارم زیرا که او به اسلام و قرآن وفادار است و اگر چندین بار مرا بکشند و زنده‌ام بکنند، دست از او نخواهیم کشید، راه سعادت بخش حسین (ع) را ادامه می دهیم و زینب وار زندگی می کنیم. خدایا، بارالها، معبودا، معشوقا، مولایم، من ضعیف و ناتوان دوست دارم چشم‌هایم را دشمنی در اوج دردش از حلقه در بستان در آورد و دست‌هایم را در تنگه جزابه قطع کند، پاهایم را در خونین شهر از بدن جدا سازد و قلبم را در سوسنگرد آماج رگبارهایش کند و سرم را در شلمچه از تن جدا نماید تا در کمال فشار و آزار، دشمنان مکتبم ببینند که گرچه چشمها، دستها و پاها و قلب و سینه و سرم را از من گرفته‌اند اما یک چیز را نتوانسته‌اند بگیرند و آن ایمان و هدفم است که عشق به الله و معشوقم و به جهان مطلق هستی و عشق به شهادت و عشق به امام و اسلام است. خدایا، جندالله را که با سوگند به ثارالله در لشکر روح الله برای شکست عدو الله و استقرار حزب الله و زمینه‌ساز حکومت جهانی بقیه الله است، حمایت کن.

قال پیامبر اکرم (ص): هر کس خشم خود را فرو برد و از تقصیر برادر مسلمانش بگذرد و بردباری کند خداوند اجر یک شهید به او عطا فرماید.

«والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته»



شهدای دانش آموز

سقا علیزاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سقا علیزاده

سقا علیزاده در ۲۳ مهر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری حاتمی و پدرش رمضان علیزاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سقا علیزاده در سنگر مدرسه و مسجد به اسلام خدمت می کرد که در حوادث آمل درگیری با منافقان شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۰۶ منطقه آمل در اثر اصابت تیر مستقیم توسط منافقین شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سقا علیزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمتی از وصیتنامه شهید سقا علیزاده:

من میهن خود، ایران را دوست دارم و تا آخرین قطره خون خود با دشمنان خود مبارزه خواهم کرد. ما باید برای آبادانی کشور خود با دوست کشور اسلامی خود متحد شویم و خانه‌هایی که دشمنان ما بمباران کردند و برادران و خواهران ما بی‌خانمان شدند خانه‌های برادران جنگ‌زده خود را از نو بسازیم. ما نباید فقط در خانه خود باشیم و به فکر خودمان، بلکه باید به فکر برادران دیگر خودمان که در بیابان‌ها و چادرها زندگی می‌کنند باشیم. گاه گاهی دشمنان به شهر ما حمله می‌کنند و حتی به زن و بچه‌ها رحم نمی‌کنند، ما باید متحد شویم و دشمنان خود را نابود کنیم.

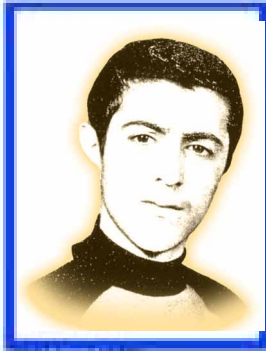
شهید سقا علیزاده در سال ۱۳۴۷ در آمل دیده به جهان گشود. پس از طی دوران طفولیت در سن ۷ سالگی جهت کسب علم و دانش مشغول تحصیل شد و در حین تحصیل در کارهای دیگر از قبیل فعالیت در کتابخانه بسیج محله انجام وظیفه می‌کرد.

همیشه به مادرش می‌گفت: (مادرم کی می‌شود سن من به شانزده برسد، مادرش می‌گفت؛ پسرم چقدر در بزرگ شدن عجله داری، می‌گفت؛ برای اینکه زودتر به جبهه بروم).

هنگامی که در ۶ بهمن سال ۶۰ گروهک‌های از خدا بی‌خبر به شهر شهید پرور آمل حمله کردند، گفت: (مادر می‌خواهم بروم سنگر درست کنم).

مادرش گفت: تو را شهید می‌کنند و من جز تو کسی را ندارم. گفت: (مادر جان! آرزوی من این است که به شهادت برسم. اگر به شهادت رسیدم برای من گریه نکنید، چون من راهم را انتخاب کرده‌ام).

بدین ترتیب با مادرش خداحافظی کرد و به خیابان رفت و مشغول درست کردن سنگر شد. تا ساعت ۱۱ صبح مشغول درست کردن سنگر بود، تا برادران نظامی و به کمک مردم حزب الله، دشمن زبون را از پای در آوردند. بعد از ساعت ۱۱ صبح تیری به پهلویش اصابت کرد و سرانجام به آرزویش رسید و شربت شهادت نوشید.



شهید دانش آموز

سیدقاسم غدیرنژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدقاسم غدیرنژاد
سیدقاسم غدیرنژاد در ۱۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
ام کلثوم گل آقایی و پدرش سیدابوالحسن غدیرنژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدقاسم غدیرنژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۶ منطقه گیلانغرب در اثر
اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۸۴»

سید قاسم غدیر نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

نام: سید قاسم، نام خانوادگی: قدیر نژاد، متولد: شیاده، تاریخ تولد: ۱۳۴۴ شغل: محصل

تا حال من مرده بودم و در این لحظه آغاز جهاد و شهادت است این احساس را در خود می بینم که تازه دارم متولد می شوم، زندگی جاویدان را آغاز می کنم. اول پیام به همه خواهران و برادرانم: شما را به خدا قسم قدر و ارزش یکدیگر را بدانید و از غیبت و حسد و کبر و دروغ و حب دنیا و خلاصه رذائل اخلاقی پرهیز کنید، وقتی از آنها دوری کنید اینقدر قوی می شوید که احساس می کنید خدا را دارید. می بینید عزیزانم بهترین هدف الله است، کسی که می تواند ما را زودتر به الله برساند خدا و ولایت فقیه است.

پدر جان! حلال کن مرا، مادر جان! حلال کن و افتخار کنید که فرزندی در این راه داده اید، البته هدف نهائی پیروزی اسلام است، چه بکشیم و چه کشته شویم، اگر زنده ماندم که خوشبختی دیگری است و آن چشیدن مزه شیرینی پیروزی اسلام است و اگر کشته شوم مزه شیرینی شهادت را کشیده ام، به هر حال پیروزی با اسلام است و حسین (ع) آن را ثابت کرده.

خداوند وعده آن را در قرآن داده است و هر کجا هستید با کفر مبارزه و دفاع کنید تا اسلام را به تمام جهانیان بشناسانید و قاموس شهادت را شکست نیست، شما باکی از این که شکست خوردید نداشته باشید برای اینکه برای لشکر اسلام هیچوقت شکست نیست، شهادت شکست نیست، پیروزی هم شکست نیست، در هر دو جهت پیروزی با شماست.

مردم! آستین ها را بالا بزنید و از جنگ و شهادت در راه خدا نترسید، بر امپریالیستهای شرق و غرب و اسرائیل بتازید. یک پیام دیگر من به مردم این است که تا آخرین حد از ضد انقلاب ترسید و آنها را در گورستان امپریالیسم دفن کنید و حتی پیام به برادران انجمن اسلامی خاور محله این است که بعد از شهادت نالایقم راه من که مبارزه با منافقین آمریکایی و کمونیست ضد خلقی است را ادامه دهید.

والسلام

درو بر خمینی سلام بر شهیدان

سید قاسم قدیر نژاد



شهید دانش آموز حجت الله غلامی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حجت الله غلامی
حجت الله غلامی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه بهزادی و پدرش حیدر غلامی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حجت الله غلامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران عملیات
والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۲۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
روستای میخران شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۸۶»

حجت الله غلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

از مومنان مردانی هستند که براستی با خدا پیمان بستند و بعضی به او رسیدند و شهید شدند و بعضی منتظر

شهادت می باشند. قرآن کریم

درود بر انبیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام - سلام بر تمامی شهدا از کربلای حسین تا کربلای ایران و تا شهدای جنگ تحمیلی خصوصاً شهدای اخیر. درود بر امام امت زعیم عالیقدر رهبر عظیم الشان، مرجع جهان اسلام حضرت امام خمینی و درود به تمامی سنگر نشینان در جبهه‌های حرب و درود بر امت رزمنده و شریف و مسلمان.

اینجانب حجت الله غلامی فرزند حیدر غلامی متولد میخران وصیت نامه ام را با مطالب فوق شروع می نمایم. ما طبق متون آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) بر خود وظیفه می دانیم که تا همیشه در صحنه انقلاب بوده و تا پای جان ایستادگی نمائیم و پیرو امام امت باشیم که راه رستگاری جز با پیروی ولی فقیه حضرت امام میسر نخواهد بود. و باید بدانیم انقلابی که حاصل خون هزاران شهید گرانقدر است را زنده نگاهداریم، بقول حضرت امام زنده نگهداشتن نهضت به عنوان یک تکلیف ما می باشد و عهد داریم با خدا که تا آخرین لحظه با دشمنان جنگیده و تمام جهان و انسانهای تحت ستم را از زیر سلطه ستمگران بیرون آوریم و دین خدا و پرچم (لا اله الا الله) را بر سراسر جهان به اهتزاز در آورده و بقول قرآن برطبق آن عمل کنیم.

برادران و خواهران! باید در راه پیشبرد اهداف عالی انقلاب حرکت کرده و لحظه‌ای صحنه جنگ و انقلاب را خالی نگذاریم که به قول امام باید مردم همیشه در صحنه حضور داشته باشند و حضور در صحنه بعنوان یک تکلیف شرعی برای همه ماها می باشد، هرگز به دشمنان مهلت حضور و مطرح کردن خودتان در اجتماع را ندهیم و با آنها بجنگیم تا به قول رسول الله: عزت و شرف را برای فرزندانمان به ارث بگذاریم.

برادران و خواهران! وحدت، محور حبل الله را حفظ کنید و بدانید که اگر لحظه‌ای دست از ریسمان الهی بردارید به جایی خواهید رفت که مصداق (مَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ فَلَا هَادِيَ لَهُ) می گردید. با همدیگر مهربان باشید چون شما بندگان خدائید و خدا هم مهربان است و ناراحتی‌ها را کنار بگذارید و دست به دست هم برای انقلاب خدمت کنید.

به برادران حزب الله محل هم وصیت می کنم که بدانند آنها مسئولیت دارند و باید به وظیفه‌شان عمل نمایند، وظیفه‌شان هم که مشخص است و آن حفظ اسلام و انقلاب و کوشش در راه انقلاب می باشد. برادران انجمن با برادران حزب الله با هم باشید، چنانچه تا حال بودید و هرگز صحنه را برای دشمنان خالی نگذارید که حق اگر برود باطل خواهد آمد و باطل هم اگر برود حق جایگزین می گردد پس شما صحنه را برای حق نگه داشته و هرگز خالی نگذارید. نماز جماعت محل، دعای کمیل، دعاها، توسل و نماز جمعه را ترک نکنید و همیشه حاضر باشید که اینها از دست آوردهای خون شهداست و شما هم که اعلام می کنید حافظ خون شهدا هستید، پس باید هر روز به روز، هر هفته به هفته حضورتان در دعای کمیل و نماز جماعت زیادتر بشود، چنانچه این روند شهدا بوده است.

در آخر به پدر و مادر و خواهرانم عرض می کنم که برایم ناراحت نباشید چون ما امانتی از خدا برای شما بیش نبودیم و بالاخره انقلاب ما را می خواهد و خدا ما را برای اسلام لازم دارد و ما در راه اسلام رفتنی هستیم. هرگاه بیاد من افتادید بیاد علی اکبر حسین (ع) باشید که قلبتان آرام گردد و اگر شهید شدم نگوئید او جوان بود، عروسی نکرد، این حرف‌ها امروز معنی ندارد در حالیکه ما در برابر انقلاب مسئولیم.

در آخر از همه امت حزب الله محل خیلی عذر می خواهم اگر در بین حرکت‌هایم و کارهایی که انجام می دادم به کسی ناراحتی کردم مرا مورد عفو و بخشش قرار دهند و برای پیروزی اسلام دعا نمایند.

خدایا اسلام را پیروز بفرما - امام را طول عمر عنایت بفرما - جنگ را پیروزی عنایب بفرما

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

برادر حقیرتان حجت الله غلامی



شهدای دانش آموز

ابراهیم غلامی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابراهیم غلامی

ابراهیم غلامی در شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه رضایی و پدرش حسین غلامی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابراهیم غلامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۱۹ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده ناشی از شیمیایی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کهنه دان شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۸۸»

ابراهیم غلامی

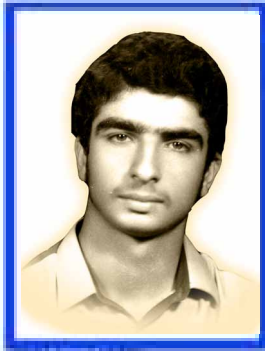
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه آنان زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. با تقدیم عرض سلام و درود بر حضور امام زمان ولی عصر(عج) و نائب بر حقش امام امت و با سلام و درود بی‌پایان بر رزمجویان و دلاوران ایران و با سلام و درود بر ارواح پاک شهدا و با سلام و درود بر ملت غیور ایران و با سلام و درود بر شما پدر و مادر و خانواده صبور و گرامیم. اینجانب ابراهیم غلامی بر حسب وظیفه شرعی خودم به شما خانواده گرامیم وصیت می‌کنم که همیشه به فکر این انقلاب بوده و به اسلام و جبهه یاری نمائید و اگر در جبهه قوت و فرصت جنگ و مقابله ندارید در پشت جنگ که کمک و همکاری کنید که خیال کنید توی جبهه هستید. کسانی را که به این انقلاب یاری کرده و می‌کنند تشویق کنید و هرگز دست از این نائب امام زمان، این پیر مبارز و نورانی، این ملاک حق بر ندارید که خداوند در آخرت عذاب سختی را برای شما دارد. مادر و پدر بزرگوارم! می‌دانم که خبر شهادت من برای شما سخت و ناگوار است اما باید صبور و شکرگزار خدا باشید و هرگز آشکارا گریه نکنید. مگر من از علی اکبر بالاترم؟ اگر می‌خواهی گریه کنی در سر نماز برای امام حسین(ع) و لب تشنگان صحرائی کربلا گریه کن که یک قطره آب برای خوردن نداشته و با آن همه زجر و مشقت به مبارزه ادامه می‌دادند. پدر و مادر جان! بر سر قبرم قرآن بخوانید و مرا کنار قبر شهید ارزنده و دلاور علی مردان آقاجانپور دفن کنید. پدر جان! همیشه به فکر اسلام و قرآن باشید، به کم شدن اقتصاد هرگز ناراحت نباشید و صرفه جوئی کنید. مادر! ای شمع روشنایی و ای خورشید تابنده! واقعا من هرچه کنم شرمنده از روی مبارکت هستم که چگونه جواب این همه زحمات را پس بدهم؟ مرا حلال کن و مرا حلال کن و مرا ببخش و از خدا برایم طلب مغفرت کن. و ای برادر بزرگوارم اسماعیل و خلیل جان! مرا ببخشید که به شما بدیها، بد اخلاقی و بی ادبی کردم و هرگز به شما احترام نگذاشتم، سعی کنید درس بخوانید و هر وقت در مورد تبلیغ از اسلام و بسیجی از شما خواهش کردند جواب مثبت باشد و جبهه را خالی نکرده و سلاح افتاده مرا بردارید. سلام زهرا جان، ای خواهر گرامیم و ای خواهر نور چشمم! تو که کوچک هستی نمی‌دانی ولی اگر بزرگ شدی پیرس که برادر کجاست و راهم را ادامه بده، هرگز از شهادت من غمگین و ناراحت نباش. و ای زهرا جان! ای خواهرم! سیاهی چادر تو کوبنده‌تر از خون سرخ من است. پس زهرا جان به آن عمل کن که لیاقت این اسم که بر نام توست و نام فاطمه زهرا(س) است را داشته باشی و سعی کن که آن را حفظ کنی، از بی‌حجابی بپرهیز که حجاب داشتن تو باعث ننگ بر آمریکا و مرگ صدام و منافقین می‌شود. پدر و مادرم! به رزم‌آوران اسلام و خدمتگزاران اسلام دعا کنید و همیشه با گفتن (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ) و بگوئید خدایا تو را بحق محمد و آل محمد امامان خمینی بت شکن را برای ما تا انقلابات مهدی نگهدار، آمین.

سلام مرا به تمام دوستان و آشنایانم برسانید. سلام مرا به پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمو و زن عموها و پسر عموها برسانید و به آنها و دوستان بگوئید: اگر روزی با آنها بی ادبی کردم مرا به بزرگیشان ببخشند و برایم طلب مغفرت کنید. بار خدایا .. برای ورزشکار، ورزش وسیله ای است برای صدور انقلاب نه هدف و سعی کنید در بازی‌ها اخلاق اسلامی را رعایت فرموده و برای مقام نه، بلکه برای سرگرمی و جلوگیری از ولگردی بازی کنید. من در آخر به کسانی که می‌گویند اینان برای ترس از کار و زندگی به جبهه فرار کردند می‌گویم؛ که هرگز کسی برای ترس از کار جلوی تانک و توپ و گلوله نمی‌رود و کسانی که می‌گویند اینان دیوانه هستند غلط می‌کنند و ننگ بر آنان باد که نمی‌دانند جواب امام حسین(ع) و فاطمه زهرا(س) را چه بدهند. آری ما دیوانه‌ایم، دیوانه عشق حسین(ع) دیوانه عشق کربلا، دیوانه عشق اسلام و امام. مرا هنگام دفن با سه بار یا حسین(ع) گفتن و سه بار یا مهدی(عج) را صدا زدن دفن کنید. در آخر همه شما را به خدای بزرگ می‌سپارم و از شما طلب مغفرت از خدای ابراهیم می‌خواهم.

خداحافظ خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - الهی الهی حتی ظهور المهدی

یا الله یا الله یا الله - قرآن زیاد بخواند - جمعه ۱۳۶۵/۵/۳۱ فرزند شما و دعا گوی شما ابراهیم غلامی



شهید دانش آموز

اسدالله غلامی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسدالله غلامی
اسدالله غلامی در ۳۰ اسفند ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش احترام
مهدویان و پدرش مسلم غلامی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسدالله غلامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۱۰ منطقه فاو در اثر
اصابت ترکش خمپاره به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بوران شهرستان شهید
پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۰»

اسدالله غلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

ایزد فردوس که رخسار آدمی را مزین نموده و الوان متعدد را از یکدیگر تمیز داد و ما را بر نعمتهایش شکرگزار درگاه خود گردانید و با درود و سلام خدمت امام زمان (عج) و نایب برحقش امام خمینی و مردم شهیدپرور و رزمندگان دلیر اسلام.

انسان ذاتا به دنبال خداوند است و تا او را نشناسد از گردش و کاوش دست بر نمی‌دارد و هنگامی که او را شناخت تمام اعمال و رفتارش را در جهت رضای او قرار می‌دهد و موافق دستورات او عمل می‌کند، خواه جهاد با نفس، خواه با دشمن سر صحنه جنگ، جهاد با نفس بزرگترین جهاد در نزد خداوند است و جهاد با دشمن در صحنه جنگ جهاد اصغر است که انسان به بالاترین درجات می‌رسد و به آرزوی دیرینه خود که همانا رسیدن به قرب الهی است دست می‌یابد.

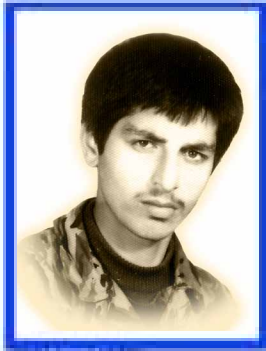
شهید در نزد خداوند از مقام و منزلتی بس والا برخوردار است و مرگ یک امر طبیعی است و مردن امری غیر منتظره نیست، انسان یک روزی به دنیا می‌آید و یک روزی هم از این دنیا رخت بر می‌بندد، آنکسی که از مرگ نمی‌هراسد که اعمال و رفتارش مطابق دستورات الهی است، هیچ لحظه‌ای خداوند را از یاد نمی‌برد، چنین کسی از مرگ هراسی ندارد و همیشه آماده مرگ است.

انسان باید در این دنیا به فکر آخرت خود باشد و اگر از این سرای فانی رفت نگوید خداوند مرا برگردان تا عمل نیک انجام دهم. انسان باید از این عمر خود حداکثر استفاده را بنماید تا بتواند در آن جهان از پادشاهای الهی بهره بگیرد.

در جوار ائمه اطهار باشیم، ان شاءالله.

به امید پیروزی نهایی رزمندگان اسلام در جبهه های نبرد حق علیه باطل و ظلم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار (آمین یا رب العالمین)



شهید دانش آموز

اسماعیل غلامیان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل غلامیان
اسماعیل غلامیان در ۷ بهمن ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه جوانی
و پدرش غلامرضا غلامیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسماعیل غلامیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۷ منطقه خط مرزی موسیان
در اثر اصابت ترکش به پهلو شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۲»

اسماعیل غلامیان

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

گمان نکنید آنانکه در راه خدا کشته می شوند مردگانند بلکه زنده هستند و نزد خدایشان روزی می خورند.

شهادت تزریق خون است بر پیکر اجتماع (استاد مرتضی مطهری)

من اسماعیل غلامیان، فرزند غلامرضا غلامیان در سال ۱۳۴۴ در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمدم و تا سوم راهنمایی درس خواندم تا اینکه در این انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری زعیم عالیقدر امام خمینی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پیروزی رسید و دشمنان انقلاب که سالها منابع نفتی ما را به غارت می بردند با وجود آمدن این تحول دستشان کوتاه گردید. من گام نهادن در این مسیر را یک فریضه الهی می دانم و در این راه اگر دشمن را شکست دهیم، پیروزیم و اگر به ظاهر شکست بخوریم و کشته شویم باز هم پیروزیم، به هر حال این مایه شکر پروردگار و افتخار برای من و شماست و در این راه به درجه شهادت می رسم.

من با کمال میل و داوطلب به این جبهه مقدس برای پیروزی اسلام می روم و از خانواده محترم می خواهم اگر من شهید شدم هیچگونه ناراحتی برای من نکنید چون که شهید راه اسلام شدم.

و مادر عزیز! اگر من کاری برای تو نکردم مرا ببخش، مادرم! هرگونه افسردگی و ناراحتی مطمئنا باعث عذاب روح من می شود، خوشحال و امیدوار باش که در راه خدا شهید شدم، مادرم! من پسر خوبی برای تو نبودم امیدوارم مرا ببخشی.

ای خواهر عزیزم! حجاب و عفت را سرلوحه زندگی خود قرار بده و همیشه فاطمه وار و زینب گونه زندگی و مبارزه کن.

و ای برادران من! راه خدا بهترین و برترین راههاست و پوینده و کوشنده باشید و راه من که همان راه اسلام و دیگر شهیدان است ادامه دهید.

دیگر عرضی ندارم بجز سلامتی شما را از درگاه خداوند بزرگ خواهانم و امیدوارم که این انقلاب زمینه ساز انقلاب حضرت مهدی (عج) باشد.

درود بر امام خمینی - سلام بر شهیدان - مرگ بر امپریالیسم و کمونیسم و صهیونیسم

راه من که همان راه اسلام و دیگر شهیدان است ادامه دهید (شهید اسماعیل غلامیان)



شهید دانش آموز

علی فردکاردل

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی فردکاردل
علی فردکاردل در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خیرالنساء
حبیبی و پدرش محمدابراهیم فردکاردل پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی فردکاردل در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۲۰ منطقه عین خوش
در اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۴»

علی فردکاردل

بسم الله الرحمن الرحيم

اینجناب علی فرد متولد سال ۱۳۴۴ دارای شماره شناسنامه ۶۰۹ صادره از آمل دارای شغل مکانیک.

با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران و عزیزترین در قلب ملت ایران نائب امام زمان، امام خمینی بت شکن و با درود به شهدای گلگون کفن که توانستند با ایثار خون خود نظام طاغوتی و اسارتبار پهلوی را که بر پایه کفر و شرک و بت پرستی استوار بود به رهبری پیامبرگونه امام خمینی ویران نمایند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران دیدیم که چگونه مستکبران جهانی برای ادامه زورگوئی و چپاولگری دست اتحاد به هم داده و به مقابله با انقلاب توحیدی ملت مسلمان ایران برخاستند و در این میان چگونه دست این جهانخواران بین المللی از آستین گروهک‌های به اصطلاح خلقی بیرون آمده و بار دیگر فرزندان راستین اسلام را به خاک و خون کشیدند و با نام خلق هرچه توانستند بر سر این خلق مستضعف و تازه از بند اسارت رسته وارد آوردند. اما دیدیم که چگونه نقشه‌های شوم و پلید ابرقدرتهای شرق و غرب و مزدوران داخلی‌شان یکی پس از دیگری نقش بر آب شد و اما این زمان کافر دیگری از شهر تکریت به نام صدام در مقابل فرزند راستین اسلام و امام حسین(ع) یعنی امام خمینی قرار گرفته تا بتواند با حمله به انقلاب اسلامی ایران نقشه ارباب خود آمریکا را به اجرا درآورد و صدای (هل من ناصر ینصرنی) امام بلند است و من برای دفاع از اسلام در مقابل هجوم به کشور اسلامی خود در غیبت کبری امام زمان(عج) و به فرمان نائب برحقش، ولی فقیه امام خمینی به جهاد در راه خدا برای اجرای قسط الهی، آگاهانه به میدان جنگ می‌روم تا وظیفه شرعی خود را انجام دهم.

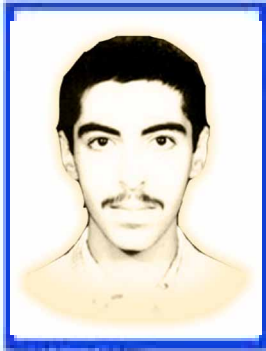
و اما شما ای خواهران و برادران مسلمان من! این شما هستید که باید همچنان یار و یاور این نعمت بزرگ الهی و این برکت خداوند یعنی امام بزرگوارمان، خمینی عزیز باشید و نگذارید منافقین و دشمنان خلق در لباس طرفداری از خلق، انقلاب اسلامی را که با خون بهترین عزیزان شما به ثمر رسیده بازچه هوس‌های نامشروع خود قرار دهند و خواست اربابانشان را به انجام برسانند و شما وظیفه دارید در مقابل دشمنان انقلاب اسلامی ایران سرسختانه تا آخرین قطره خون خود بایستید که مطمئناً خواهید ایستاد و بدانید که پیروزی از آن شماست.

و در خاتمه با خانواده خود صحبتی دارم: مادر جان! بعد از شنیدن خبر مرگم خواهش می‌کنم اشک مریز. به خواهرانم هم بگو در سوگ من اشک نریزند، زیرا امام بزرگوارمان در مرگ فرزندش اشک نریخت، چون می‌دانست رضای خدا در این امر می‌باشد.

مادر جان! خدا حافظت باد. خوشحال باش از اینکه فرزندان را در راه اسلام می‌دهی. دیگر در آن دنیا فاطمه زهرا(س) بانوی نمونه اسلام از تو گله ندارد. برای روحم فاتحه بخوان تا آسوده باشم.

پاینده باد اسلام عزیز - نابود باد دشمنان اسلام و قرآن - سلام بر امام بزرگمان خمینی کبیر

علی فرد - ۶۰/۱۲/۱۸



شهید دانش آموز

احمد قاسم زاده

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد قاسم زاده

احمد قاسم زاده در ۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه خلیلی و پدرش مراد قاسم زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد قاسم زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۲۰ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۶»

احمد قاسم زاده

بسم الله رب الشهداء والصدیقین - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار - الهی آمین
به نام خدای درهم کوبنده ستمگران و بنام خدای مستضعفین و بنام پروردگار شهداء از صدر اسلام گرفته تا شهدای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی نور علیه ظلمت و با درود زیاد و فراوان به منجی عالم بشریت امام زمان (عج) و نائب برحقش خمینی بت شکن و با درود فراوان بر روحانیت اصیل در خط انقلاب اسلامی مخصوصا آیت الله العظمی منتظری و با سلام بر رزمندگان غیور اسلام. اینک که من برای نبرد با خصم زبون وارد کارزار و جبهه اسلام می گردم دو هدف دارم؛ انگیزه اولم این است که با دشمن نفس خویش مبارزه کنم و بر نفس سرکش خود غلبه کنم و هدف دیگرم این است که با دشمنان و مخالفین اسلام و انقلاب که در برابر انقلاب قد برافراشته و با بی شرمی و بی احترامی تمام به خون شهدایی که فدای راه انقلاب ایران شدند مبارزه کنم.

به شما سفارش می کنم که سعی بنمائید که در طول حیات و مدت زندگی این دنیا همیشه و در همه اوقات و دقائق به ذکر خدا و به فکر اسلام بوده و هیچ موقع خط امام که بهترین خط به سوی صراط مستقیم انسانیت است رها نکنید که به گمراهی و ضلالت می افتید. در خط امام حرکت کنید و خود را برای جنگی طولانی و مردمی علیه کفر جهانی آماده بکنید، ولایت فقیه را سبک نشمارید و به آن ارج و ارزش قائل بشوید که اگر از ولایت فقیه که استمرار و تداوم حرکت انبیاء عظام و ائمه هدی است پیروی نکنید هلاک شوید و به عذاب دردناک خداوند دچار می شوید. برای صیانت و نگهداری اسلام و حفاظت قرآن منتهای تلاشتان را به کار بگیرید و سعی در بیداری امت اسلامی داشته باشید که در این صورت خدا پیروزی حتمی اسلام را نوید می دهد. بدانید که اسلام نجات بخش انسانهاست و هیچ مکتبی نمی تواند انسان را از استعمار و دیگر زورگوییها نجات بدهد پس تمام اذهان و افکارتان را برای دریافت حقیقت و واقعیت باز بکنید و سعی کنید با همه کسانی که به ریسمان خدا چنگ زده اند و متابعین راستین اسلام و امام هستند وحدت و همبستگی داشته باشید و با آنها پیمان اخوت و میثاق اتحاد ببندید و از منحرفین و منافقین دوری گزینید، اخلاق و رفتارتان را با دیگران مطابق دستورات و قوانین اسلام منطبق بکنید و همیشه در خلوت و جلوت بیاد خدا باشید تا دلها در تسکین و آرامش قلبی باشد، همچنین از حدود و مقررات اسلام دور نشوید. ای مردم مسلمان! سعی کنید باری از دوش جامعه اسلامی و نهضتهای آزادیبخش جهان تا حد قوت برداشته و به مشکلات مردم و مستمندان مظلوم رسیدگی کنید. ای مسلمین! برای خدای متعال قیام کنید و به جبهه بروید زیرا کار برای خدا انجام دادن اجر دارد. ای مردم مسلمان! از اوامر و فرمایشات امام تبعیت کنید زیرا امام از سلاله پاک پیغمبر اکرم محمد خاتم الانبیاء (ص) می باشد، از فرمان ولایت فقیه سرپیچی نکنید تا به رستگاریتان برسانند. شما ای برادران و خواهران! جای ما را خالی نگذارید و همچنان ادامه دهنده راه شهیدان باشید.

ای خواهر! تو می توانی با رعایت حجاب و با شعار توحید تداوم دهنده راه شهیدان باشی. با شما ای پدر و مادرم! بدانید راهم پیدا کردن دین اسلام و گرفتن حق از باطل و دفاع از قرآن و حریم کشور است. اگر تحمل و مقاومت در مصیبت ها کنید در آخرت رستگارید. ای پدر و مادرم! افتخار کنید که فرزندان راهی را رفته است که به راه عاشورای امام حسین (ع) متصل است، پس بر رضای خدا تسلیم باشید. من تمام خوشدلی ام این است که در مسیر شهادت و طبق ایدة انبیاء و اولیاء گام در جبهه های حق علیه باطل نهادم.

در آخر پیامم این است که مرا حلال کنید و از خدا برایم طلب مغفرت ذنوب و معصیت بکنید و اجر خود را بر هم نزنید که شهادت در بیان امام امت ارثی است که از اولیاء به ما رسیده است، هدیه ایست از جانب خدای تبارک و تعالی برای آنهایی که لایق شهادتند، شهدا در قیامت و این دنیا حاضر شاهد هستند.

شهیدان پیرو راه حسینند / مرید مکتب پیر خمینند - شهیدان مظهر رمز وجودند / به قامت پایه دین را عمودند

همه شما را به خدای بزرگ می سپارم - خداحافظ - احمد قاسم زاده



شهید دانش آموز

حسین قاسمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین قاسمی

حسین قاسمی در ۴ آذر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه خجیر و پدرش رفیع قاسمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین قاسمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۵ منطقه پنجوین در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۸»

حسین قاسمی

بسم الله الرحمن الرحيم

آنایکه در راه خدا کشته شده اند مرده میندارید بلکه آنان زنده‌اند و در نزد خدای خود روزی می‌خورند. قرآن کریم مکتبی که شهادت برای او سعادت است پیروز است. امام خمینی

با سلام بر مهدی صاحب الزمان و نائب بر حقش امام خمینی و با درود به روان پاک شهیدان، سلام بر امت شهیدپرور، همچنین سلام بر خانواده‌های شهیدان.

ای مردم، ای امت! آگاه باشید، از تفرقه بپرهیزید و همیشه فرمان امام خمینی را برای خود ملاک قرار دهید و بدانید که اسلام ناطق، حسین زمان همین خمینی است، از او پیروی کنید، مبدا مانند اهل کوفه امام را تنها بگذارید، مبدا بی وفائی کنید، مبدا دل امام را به درد آورید، کاری نکنید که امام لب به شکایت با خدا بگشاید.

همیشه از روحانیت حمایت کنید زیرا اینها هستند که با سردی و گرمی این انقلاب ساخته و همین پیشتازان انقلاب اسلامی بودند و همیشه خواهند بود و تنها هدفشان اسلام است و فقط همین هدف است که غرب زده‌ها، ملی گراها، لیبرالها را بستوه آورده است.

پدر جان! امیدوارم که این آخرین فرزندت نباشد که در راه اسلام هدیه کردی، پدر جان! بعد از من برادرانم باید اسلحه و وسائل جنگی مرا بلند کنند و با دشمنان مبارزه کنند. اگر زیارت کربلای خونین حسین نصیب من نشود نصیب برادرانم شود.

مادر! هرگز در مزارم گریه مکن، مبدا گریه کنی که دشمنان اسلام خوشحال شوند، هرگز گریه مکن. مگر من از علی اکبرها، قاسمها، بالاتر بودم؟ خوشحال باش، هرگز خشم در خود راه مده، مادر جان! امیدوارم که آخرین سلام مرا از دل سنگر (آنجائی که اجاره‌اش خون است) در این لحظات مرگ و شهادت مورد پسندت باشد.

سلام مرا به خواهرانم و برادرانم برسانید و اگر بدی و کار بد انجام دادم مرا ببخشید، مادر جان! از تو که عمری برای من زحمت کشیده‌ای از زحمات شما متشکرم.

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار



شهید
رضا قبادنژاد

رضا قبادنژاد

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا قبادنژاد

رضا قبادنژاد در ۱۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش هما مفتاح و پدرش عباس قبادنژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضا قبادنژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۶ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۰»

رضا قبادنژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات و ویژگی های بارز شهید:

مادر شهید: زمانی که می خواست به جبهه برود برادرش احمد هم جبهه بود، گفتم تو الان نرو بگذار برادرت بیاید بعد تو برو، گفت احمد چند روز دیگر می آید من نمی توانم صبر کنم، من می روم او می آید. گفتم چند روز صبر کن تا بیاید ولی قبول نکرد و رفت، من هم گفتم برای خداحافظی نمی آیم، وقتی رفت دلم طاقت نیاورد و برای او پسته و سیب و کره محلی این چیزها گرفتم رفتم تکیه قائی او را صدا زدم ولی بیرون نیامد، گفت باز آمدی من را ببری چون قبلاً چند بار رفته بود ما او را آوردیم خانه گفتم نه برای تو وسیله آوردم از دیوار تکیه آمد پایین و وسیله ها را گرفت و با او روبوسی کردم و رفت.

برادر شهید - احمد قباد نژاد: آخرین باری که ایشان می خواستند به جبهه بیایند، من منطقه بودم قبل از رفتنم، من و او با هم قرار داد کردیم من بروم و بعد از ۳ ماه بیایم بعد او برود. با شروع طرح لیبک من می دانستم او طاقت نمی آورد و همینطور هم شد، من در منطقه بودم که دیدم ایشان هم آمدند.

خواهر شهید - فری قباد نژاد: آن زمان ایشان مسئول انجمن بودند و انجمن هم وسیله می داد. یک روز آنها چادر مشکی آوردند، آمد خانه به مادرم گفت: «مامان شما چادر مشکی دارید؟» مادرم گفت بله ایشان گفت: «بیاور ببینم» مادرم گفت می خواهی چه کار گفت: «می خواهم به یک بنده خدایی بدهم» مادرم گفت قد من کوتاه است، چادرم کمی پاره است به درد او نمی خورد گفت تو بیاور من ببینم، مادرم چادر را آورد او دید و گفت: «راستش انجمن اسم شما چادر افتاد خواستم ببینم اگر شما چادر دارید به یکی دیگر بدهم» و گفت: «چادر شما خوب است آن را به یک نفر دیگر می دهم» آن زمان من تازه ازدواج کردم و با قبائل ازدواج وسیله می دادند، من به او گفتم چرا به من وسیله نمی دهی گفت تو پدرت می تواند برای تو بخرد، وسیله برای کسانی است که نمی توانند وسیله بخرند.

۹ سال مفقود بودند. ۷۱/۱۰/۸ تشییع شدند - امام زاده ابراهیم (ع) آمل



شهید دانش آموز

مجید قبادی فر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید قبادی فر در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه محمدیان و پدرش توحید قبادی فر پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجید قبادی فر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۲۲ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده در اثر شیمیایی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کته پشت شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۲»

مجید قبادی فر

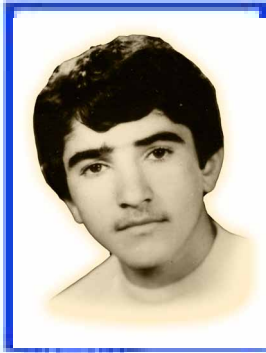
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه آن زندگانند و نزد پروردگارشان روزی می خورند. قرآن کریم با یاد و نام خدا و شهادت بر یگانگی او و شهادت بر رسالت فرستاده او حضرت محمد بن عبدالله و شهادت بر ولایت او حضرت علی بن ابیطالب و با یاد و نام خدائی که تمام وجود از اوست و رفتنم به سوی اوست و با درود و سلام به پیشگاه حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فدا و نائب برحقش یاری دهنده مستضعفان و درهم کوبنده ستمگران خمینی بت شکن و با درود و سلام به حماسه آفرینان چشمه های نور علیه ظلمت که با حماسه های خود به مسلمین جهان عزت و افتخار می بخشند. طبق معمول می خواهم برای بار دوم به جبهه بروم، گفتم برای بار دوم وصیت نامه ای بنویسم شاید این بار فرجی باشد. داشتم فکر می کردم انسان فقط یکبار است که خوب به جبهه می رود و آن وقتی است که به شهادت می رسد، هر چند سالها که در جبهه باشد و اجر شهید را هم بگیرد ولی آن یکبار است که انسان با همه اخلاص پا را به جبهه می گذارد و فکر می کنم که همه آن جبهه رفتن ها برای پاکسازی کاملی است که برای یک لحظه آخر به وجود می آید. من چه باید وصیت کنم تا حق تمام مردم را ادا کرده باشم؟ الا وصیت بر حفظ اسلام و شناخت فرهنگ آن و دل را با غلطیدن در برنامه های مکتب به اطمینان رساندن.

بعضی شما ای انسانهای قلبی به کجا می روید؟ شما که بندهای دلتان را با بندهای دنیا محکم گره کرده اید و با آرزوهای پی در پی عمری دراز را برای خود محاسبه کرده اید و خود را در قالب هایی محکم کرده اید که هیچ دردی از این رنجهای انسانی محروم را درک نکنید و با مربوط دادن حفظ حریم به دیگران خود را از آن ساقط کرده اید و گوشه های خود را گرفته اید تا ندای پی در پی امام و گریه های دردآلود مادران شهیدان و کودکان یتیم را نشنوید و چشم هایتان را بسته اید تا مصیبت های مردم را به چشم نبینید تا خود در کنار همسرانتان آرام بیاسائید. و شما ای انسانها! کمی سستی تن و روح را بشکنید و هجوم روحی داشته باشید که خداوند همه ما را در راه عشق به لقاء الله آزمایش می کند. خداوند خود شاهدهی که حق هیچکس از دوستان و خانواده ام را ادا نکرده ام و ای کاش می توانستم حق ولی فقیه و رهبرم را ادا کنم، ای کاش می توانستم مفهوم گریه های نیمه شب امام را درک کنم، ای کاش دردی از دردهای این مردم محروم را درمان می کردم و ای کاش می توانستم حق محبت های دوستان را ادا کنم. خدایا هر کدام از برادران که در جبهه به شهادت می رسیدند خدایا می دانی که زخمی بر قلم به جامی گذاشتند تا جایی که تقاضای مرگ می کردم و هدف آنها بود که آرامش دیگر به من می بخشید. وصیتی چند با مادر مهربانم: تو ای مادر! شیرت را بر من حلال کن چون رضای تو در رضای خداست، ای مادر مهربانم! مبادا در عزایم لباس سیاه بر تن کنی و گریه و زاری کنی و دشمنان اسلام را شاد کنی و روحم را در عذاب الهی قرار دهی، خود می دانی که بعد از شهادتم اجر بسیار خواهی برد. وصیتی چند با پدر بزرگوام؛ و تو ای پدرم از اینکه مرا به دین اسلام و احکام شایسته و تعالی آن راهنما بودی و درس عشق به الله و عشق به شهادت را به من آموختی سپاسگذارم و از اینکه برایم ۱۸ سال زحمت کشیده اید تا فرزندی بزرگ کردید تا در پیری عصای دست شما باشم و نتوانستم این حق فرزندی را نسبت به شما پدر و مادر مهربان و گرامیم ادا کنم معذرت می خواهم و از شما پدر و مادر حلالیت می طلبم.

وصیتی چند با همسر؛ و تو ای همسر! از اینکه نتوانستم در این مدت همسر خوبی برای تو باشم و نتوانستم کانون خانواده را گرم نگهدارم معذرت می خواهم. و مبادا در عزایم گریه و زاری کنی و دشمنان اسلام را شاد کنی و خود می دانی که بعد از من اجر بسیاری خواهی برد. وصیتی چند با برادران: و شما ای برادران! سلاح به خون آغشته را یکی پس از دیگری بردارید و به دشمن پلید مجال حرکت ندهید. وصیتی چند با خواهرانم: شما ای خواهرانم! حجاب خود را همچون زینب وار حفظ نمائید و با حفظ حجاب خود مشتی محکم به دهان امپریالیسم جهان خوار خواهید کوید. خداوند ملت ما را آنچنان ایمانی عطا کن که در مشکلات پیچیده اجتماعی فرو نریزد و آنچنان ایمانی به مجاهدان ما عطا کن تا انعطافهای سخت جبهه ها آنها را نلرزاند و رهبر ما را با جوان های ما پیوندی آهنین عطا فرما.

والسلام تاریخ ۱۳۶۵/۳/۱ مجید قبادی - به امید برافراشته شدن پرچم پر افتخار (لا اله الا الله) بر بلندترین نقطه گیتی - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهید دانش آموز

عنایت الله قربانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عنایت الله قربانی در ۷ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بتول رمضانزاده و پدرش حسین قربانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عنایت الله قربانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۵/۰۷ منطقه کوشک عملیات رمضان در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چنگاز شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۴»

عنایت الله قربانی

وصیت نامه عنایت الله قربانی

بسم رب الشهداء و صدیقین

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدایشان روزی می خورند.

سلام به امام امت و ملت شهیدپرور ایران که من فرزند این ملت و خانواده من در میان این ملت.

پدر و مادر و خانواده عزیز اول سختم با شماست؛ برای من گریه نکنید و طاقت بیاورید، همچون امام که فرزند خود را از دست داد و در خود لرزشی ایجاد نکرد.

شهادت هدیه ای است الهی برای کسانی که لایق آن باشند (امام خمینی) این راهی است که باید طی گردد. سفری است که باید به پایان برسد، پس چرا و به کدامین دلیل که پایان مان مانند علی (ع) نباشد؟ همانند حسین شهید نباشد؟ آری، چرا زندگی ننگین و زودگر را ترجیح دهیم بر مرگ سرخ؟

بلی شهادت یک انتخاب است نه یک اتفاق. شهید انتخاب می کند، شهید آزمایش می شود، امتحان می دهد. خدای تبارک و تعالی به انسان آزادی داده است تا انتخاب کند، رضای الهی را یا رضایت شیطان، سعادت یا فلاکت، رضایت خداوندی یا غضب خدا، شهادت در راه خدا یا مردن در بستر.

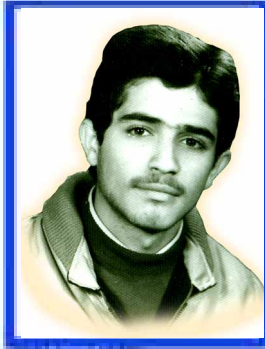
در آخر حرفی ندارم جز اینکه نماز را بپای دارید و دستورات اسلام را جدی شمارید و در هر نماز امام را دعا کنید و از خدا طول عمر بیشتری برای ایشان بخواهید، رزمندگان اسلام را هم دعا کنید و از خدا بخواهید معلولین و

مجروحین و مریض های اسلام را شفای عاجل عنایت فرماید؟

والسلام - عنایت الله

پدر جان! من مانند حُر راه حق را انتخاب کردم و به میدان رزم تا نبودی کفر و الحاد پیش می روم.





شهدای دانش آموز

علیرضا کاردگر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا کاردگر در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا احمدپور و پدرش محمدرضا کاردگر پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا کاردگر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۵/۲۶ منطقه مریوان چهل چشمه عملیات کربلای ۱ در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خاصکلا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۶»

علیرضا کاردگر

بسم الله الرحمن الرحيم

توصیه نامه شهید علیرضا کاردگر

به شما عزیزان توصیه می‌کنم که از رهبری حمایت کنید و در حفظ ناموس خود بکوشید. به پدر و مادر خود احترام بگذارید و به آنها نیکی کنید. در انجام واجبات و ترک محرمات کوشا باشید به خصوص نماز خود را اول وقت به جا آورید. در انتخاب دوست نهایت دقت را بکنید که با تقوی باشد که اگر چنین نباشد به شما لطمه خواهد زد. به خواهران خود توصیه می‌کنم که حجاب خود را رعایت نمایند که حجاب آنان برتر از خون شهید است.

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مادر شهید: همیشه به ما می‌گفت غذا کم تر درست کنید و چیزهای اضافه برای خانه نخرید پول‌ها را جمع کنید و برنج جمع کنید برای بچه‌های رزمنده بفرستید.

برادر شهید - مظاهر کاردگر: ایشان زمانی که می‌خواستند به جبهه بروند و موضوع را در خانواده مطرح کردند با مخالفت پدر و مادر روبرو شد ولی ایشان به صورت مخفیانه به جبهه رفتند و بعد از مدتی مجروح شدند و برگشتند.

شهید نعمتی - هم‌رزم شهید: روزی که ایشان به شهادت رسیدند ما در محاصره دشمن افتادیم و او توانست یک طرف راهی را باز کند و بچه‌ها را هدایت کردند، بعد از اینکه از عملیات آمدیم، گردان را به سه قسمت تقسیم کردیم. گردان ضربت معمولاً بعد از عملیات می‌ماند، ما در محاصره افتاده بودیم و در حال عقب نشینی بودیم که تیر به نخاع ایشان اصابت کرد و به شهادت رسیدند.



شهادت
آموز

امیرحمزه کاظم دینان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز امیرحمزه کاظم دینان
امیرحمزه کاظم دینان در ۱۱ دی ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تهران استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه
آشیان و پدرش محمود کاظم دینان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید امیرحمزه کاظم دینان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۲ منطقه فاو عملیات
والفجر ۸ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
روستای امیری (لاریجان) شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۸»

امیرحمزه کاظم دینان

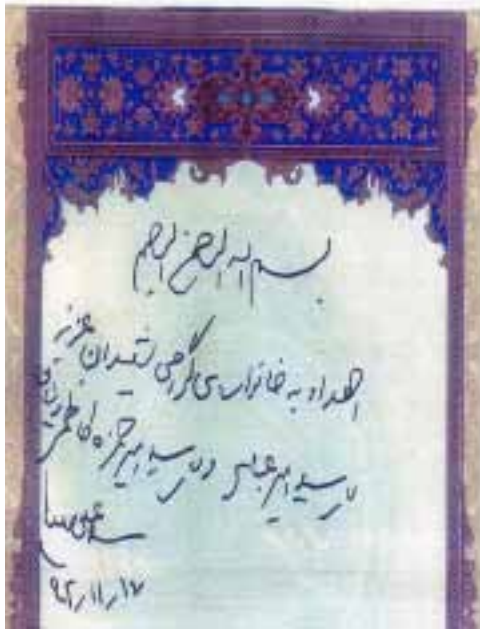
وصیت نامه امیر حمزه کاظم دینان

بسم الله الرحمن الرحيم

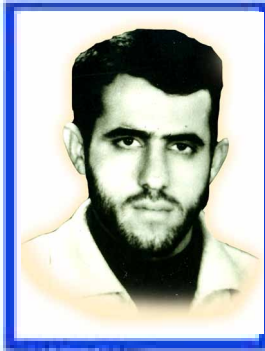
با عرض سلام گرم و خالصانه به حضور برادر عزیزم آقای مهدی کاظم دینان امیدوارم که حال شما خوب بوده باشد و در امتحانات ثلث اول خود موفق و پیروز شده باشی.

وقتی که از مرخصی برگشتم یک روز بعدش نامه جنابعالی به بنده رسید و خیلی خیلی خوشحال شدم که برادرم برایم نامه نوشته. برادرم! بنده ان شاء الله برای جنابعالی یک شلوار و پیراهن و پیشانی بند بسیجی برای شما می آورم. امیدوارم شما درستان را خوب خوانده و حرف های مادر عزیز من را شنفته و عمل نمایی، هر وقت گفت درس را بخوان بگو چشم، هر وقت کاری داشت بگو چشم، هرگاه کاری در بیرون از خانه بود خودت برو و اجازه نده مادرت و یا خواهرت و یا برادر کوچکت برود و هر وقت به این کارها عمل کردی لباس تحویل تو می شود.

متشکرم - برادر کوچیک شما حمزه کاظم دینان
دستخط امام خامنه ای روی جلد قرآن اهدایی



حضرت آیت الله خامنه ای در ششمین سالگرد رحلت ایشان به طور سرزده به منزل ایشان در تهران می روند که وقتی زندگی ساده و دور از زرق و برق ایشان را می بینند به اینچنین مسئولی که مالی برای خودش جمع نکرده و اینگونه ساده زندگی کرده است و همیشه به فکر مردم و فقرا و محرومین جامعه بوده است احسنت گفته اند و از مادرم می خواهد که اگر خواسته ای یا کاری از ایشان دارند گفته شود که مادرم فرمودند: ما به غیر از سلامتی رهبر و حفظ خون شهدا چیزی برای خودمان نمی خواهیم و مدیون هیچ چیزی در قبال شهدایمان نیستیم.



شهید دانش آموز

حسین کاظمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین کاظمی

حسین کاظمی در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبوتر فرج پور و پدرش عزیز کاظمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین کاظمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای جزین دابودشت شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۱۰»

حسین کاظمی

بسمه تعالی - وصیت نامه حسین کاظمی

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی، با درود و سلام به روان پاک شهدای اسلام و شهدای کربلاهای ایران، با عرض سلام به خدمت پدر و مادر عزیز و دوستان و آشنایان، امیدوارم که همیشه تحت توجهات حضرت مهدی و نائب او بوده باشید.

پدر جان و مادر جان و ای کسانی که پوینده راه اسلام هستید! خود می دانید که دین، تنها دین اسلام است، که موجب سعادت انسان هاست، سعی کنید که در تبلیغ آن بکوشید. ای امت مسلمان! ای پویندگان راه اسلام! هرگز امام را تنها نگذارید، رهبری که وجودش انسجام بخش اسلام و توده عظیم امت اسلامی و مستضعفین جهان می باشد. رهبری که پیام و کلامش مانند خونی است که در پیکر اجتماع جریان می یابد و مستضعفین را امیدوار ساخته و مستکبرین را خوار و زبون می سازد. ای امت اسلام! ای ملت ایران! هرگز فریب منافقین و روشنفکران غرب زده و شرق زده را نخورید و روحانیت مبارز را حامی باشید. پدر و مادر! اگر نتوانستم برای شما فرزند شایسته باشم مرا ببخشید، اگر نتوانستم برای جامعه خود مفید باشم معذرت می خواهم، اگر نتوانستم برای آشنایان و وظیفه ای انجام دهم پوزش می طلبم. پدر و مادر! راهی که انتخاب نمودم با شناخت بوده و راهی است که در آن راه باید برای استحکام بخشیدن نظام جمهوری اسلامی از خون و جان خود مایه گذاشته و اگر در این راه افتخار شهادت نصیب شده تنها به آرزوی دیرینه رسیدم زیرا اینکه رسالت مکتب ما چنین است. از کوه پرسیدم امام کیست؟ گفت از من استوارتر است، از دریا پرسیدم، گفت از من پرخروش تر است، از صحرا پرسیدم گفت از من پهناورتر است، از آفتاب پرسیدم گفت از من فروزانه تر است، از قلب پرسیدم گفت در من جریان دارد، از مستعضعف پرسیدم گفت رهبر من است، از دشمن پرسیدم گفت خیلی قوی است، از خود امام پرسیدم گفت من یک طلبم.

پس ای برادران و خواهران! من در برابر اینها موری بیش نیستم، اگر در این راهی که می روم کشته شدم فقط خودم این راه را با جستجوی فراوان پیدا کرده ام و رفته ام و امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی این کشته شدن مرا قبول کند و مرا بپذیرد. من آموختم که زندگی عادی نکبت بار است و نباید منتظر باشم که مرگ ما را فرا رسد بلکه به سراغ مرگ برویم، مگر انسان یک دفعه بیشتر بمیرد پس چه بهتر که آن یک دفعه هم در راه خدا باشد. من با کمال میل به جبهه مقدس که پیروزی اسلام در آن است می روم چون ما به خودمان تعلق نداریم، آفریده نشده ایم تا راحت طلب یا در پی آسایش دنیوی باشیم، نه این ارزش ندارد، ما آفریده شده ایم تا آزمایش شویم، جبهه برای من خیلی خوب است، چون جنگ با کفار لذتی بزرگ دارد. خدایا بهترین لذتهای آخرتی و دنیایی را به من عطا کن و آن لذت بهتری که می دهی در عبادت کردن تو می باشد، امیدوارم که خداوند این کشته شدن مرا در راهش مورد قبول گرداند و بپذیرد. این لحظه های آغاز جهاد و شهادت است که احساس می کنم زنده ام و زندگی در پیش رو دارم و امروز ورق های تاریخ اسلام با جوهری خونرگ و قلمی به قامت عزیزانی چون به صفحه سفید گلگون نگاشته می شود و شهادت فصل سرخی است از کتاب سبز قرآن که معلمش حسین و کلامش کربلا و شاگردانش همه انسانهای بیدار که خودش فرموده اند: (کل یوم عاشورا و کل عرض کربلا) و این سند است گواه بر مدعیان مان و این درس دیگری است از مکتب حسین (ع) و سرور شهیدان زنده مان.

پدر و مادر! از شما می خواهم که برایم اشک نریزید و مانند خانواده های شهدای به خاک و خون خفته در بین جامعه سرتان را بالا بگیرید که چون جوانی را در راه اسلام پرورش دادید و امانت را به صاحب امانت تحویل داده اید. برادران! می دانم که قلبتان گواه نمی دهد که شهادتم را بپذیرا باشید، ولی این خواست خداست و هیچگونه تردیدی در این راه نباید داشت.

در ضمن خدا حافظی وصیتم، شما را به خدای می سپارم و سلامتی شما را از درگاه خداوند بزرگ خواستارم.

والسلام



شهید زهرا

حبیب الله کمالی زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حبیب الله کمالی زاده
 حبیب الله کمالی زاده در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
 شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
 زهرا فدائی و پدرش نبی الله کمالی زاده پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر
 گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
 فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
 نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حبیب الله کمالی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
 که در درگیری آمل با منافقین شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۴/۰۲ منطقه
 سپاه آمل در اثر جراحات وارده در اثر انفجار توپ شهید شیرین شهادت را نوشید و در
 جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای
 شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
 و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۱۲»

حبیب الله کمالی زاده

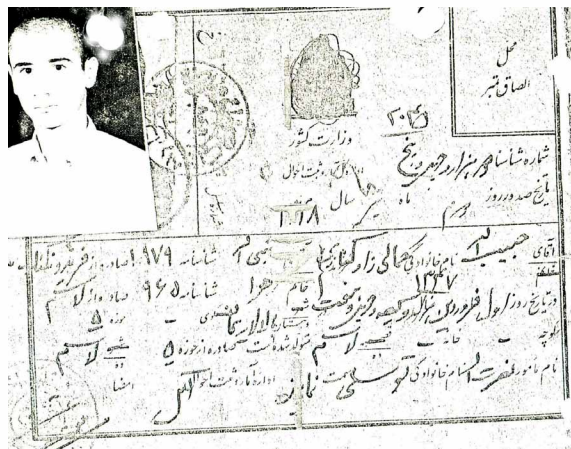
بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

پدر شهید: او به من می گفت باید بیائید به مسجد و در حضور دیگران امضا بدهید که من بروم به جبهه، به او گفتم اگر من راضی شوم مادرت راضی نمی شود ولی ایشان به هر طریقی که بود مادرش را هم راضی کرد، در خانه غسل شهادت کرد و با هم رفتیم و رضایت نامه را امضا زدیم که فردا ساعت ۳،۴ بعد از ظهر به شهادت رسید.

خواهر شهید- زینب کمالی زاده کناری: ایشان صبح روزی که می خواستند بروند کارنامه اش را گرفت و به خانه آمد و به مادرم گفت که می خواهد برود، مادرم خیلی ناراحت شد ولی او گفت می روم و زود بر می گردم و از ما خداحافظی کرد و رفت ساعت ۹ صبح بود که از خانه رفتند و ساعت ۳،۴ بعد از ظهر خیر شهادتش را آوردند.

خواهر شهید- رعنا کمالی زاده کناری: زمانی که پدرم به او پول تو جیبی می داد جمع می کرد و پیاده به مدرسه می رفت و می آمد و پولهایش را در صندوقچه جمع می کرد و از آن پول برای خود کتاب نهج البلاغه و کتابهای شهید مطهری و بهشتی را می خرید و می خواند که الان به یادگار از خود بجای گذاشت.





شهید دانش آموز

محمد رضا کمر بسته

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا کمر بسته
محمد رضا کمر بسته در ۱ اسفند ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
معصومه ابوالقاسمی و پدرش علی کمر بسته پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد رضا کمر بسته در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه
دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۱۴»

محمدرضا کمریسته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ وَالرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ هُوَ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مَعِينٍ
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْوَوْنَ

گمان نبرید آنهایی که در راه خداوند کشته شده‌اند مرده‌اند بلکه آنان زندگانند و در پیش خدا روزی می‌خورند.

با سلام و درود به پیامبران الهی از حضرت آدم گرفته تا خاتم و با درود و سلام به پیشگاه مقدس ولی عصر امام زمان (عج) و با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی دام ظلّه و با درود و سلام به ارواح طیبه شهدای راه اسلام از کربلای هابیل گرفته تا کربلای حسینی و صدر اسلام تا کربلای ایران که بعد از شهادتشان بدن مطهرشان را با آب کوثر غسل می‌دهند و با درود و سلام بر شما امت همیشه در سنگر حزب الله که بعد از هزار و چهارصد سال یاری صدای حسین زمان را که (هل من ناصر ینصرنی) گفته بود، ندایش را لیبیک گفته و با جان و دل به این انقلاب خدمت می‌نمائید. ای عزیزان! امیدوارم که هدف مشخص اسلامی را که برای پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی در پیش گرفتید امیدوارم حتی با نثار کردن مال و جان خویش کمک کنید و سعی کنید تا دشمن در بین شما نفوذ نکند و ضربه‌هایی به شما بزنند که تا آخر لحظات جان خودمان این حسین دوران را یاری نمایند. مانند مردمان کوفه نباشید که حسین (ع) را تنها گذاشتند و سعی کنید که وحدت و همبستگی خویش را از هر نظر است حفظ نمایید، چرا؟ چون همین همبستگی و وحدت الهی است که ما را به این رسانده است و سعی نکنید از این وحدت و نشست و برخاستن دستی بردارید و مثل مردمان کوفه شوید. به سخنان امام امت که هر کلمه‌اش از قرآن و نهج البلاغه گرفته شده ارزش زیادی گذاشته و به سخن‌ها جامه عمل بپوشید و مراسم دعای توسل و کمیل را خالی نکنید. مراسم نماز جمعه و جماعت را خالی نگذارید و به قول امام مسجد سنگر است و سنگر را نباید خالی کرد و از شما می‌خواهم اگر حقی از این حقیر طلب‌کارید مرا ببخشید چون خداوند از حق الله می‌گذرد ولی از حق الناس نمی‌گذرد. برای خانواده: پدر و مادر عزیزم! امیدوارم بعد از مرگم برایم هیچ گونه گریه و زاری نکنید، هر چند شما زحمات بی‌دریغ برایم کشیده‌اید و این دنیا همین است. هی داد می‌زنیم که کاش آن موقع همراه حسین بودیم و شمشیری می‌زدیم پس الان باید به حسین جماران که ادامه دهنده انقلاب حسین است کمک کنیم و از خدا یاری بجوئیم. پدر و مادر عزیزم! نمی‌توانم، چگونه با زبانم با شما سخن بگویم و هنگامی که شروع به سخن گفتن می‌کنم زبانم لال می‌شود و طرز صحبت کردن خود را فراموش می‌کنم. پدر و مادر عزیزم! هر چند که شما را دوست دارم اما معشوقم را، خدایم را بیشتر دوست دارم و انسان هر که را بیشتر دوست داشته باشد بیشتر به سوی او می‌رود (انا لله و انا الیه راجعون) ما از خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم.

از زحمات بی‌دریغ‌تان در دوران کوتاه زندگیم از شما ممنونم و اینکه از من هیچ چیزی ندیدید مرا ببخشید. و به شما می‌گویم که برادرانم را باید مثل ابراهیم‌وار و اسماعیل‌وار بزرگ کنید و خواهرانم را باید فاطمه‌وار و زینب‌وار بزرگ بکنید که واقعا فاطمه‌گونه و زینب‌گونه باشند و آنها را تحویل جامعه دهید و نگذارید که آنها خدای ناکرده به راه انحرافی کشیده شوند، خیلی روی آنها کار کنید و اگر شد برادرم اسماعیل تا دوم، سوم راهنمایی را یا بیشتر از آن کلاس‌ها را خواند او را به حوزه بفرستید تا یک طلبه مبارز مانند امامش شود. و نکند بعد از مرگم روی قبرم جوان ناکام بنوسید، من جوان ناکام نستیم، اگر شهید شدم بسوی خدایم رستگار شوم، بلکه باید شما برایم کوجه‌ها را چراغانی بکنید و از این مسئله مهم‌تر برایم جشن بگیرید و من راضی نیستیم از اینکه من شهید شدم برایم جامه سیاه بپوشید و همچون فاطمه و همچون فاطمه‌گونه باشد و همچون زینب و زینب‌گونه باشید و همچون حسن و حسین‌گونه باشید و فرزندان‌تان همچنین. و همچنان سخت باشید که میکروبهای مومن که همان دشمنان اسلام هستند در بین شما نفوذ نکنند. و من بعد از بیشتر نمازها دو رکعت نماز شهادت را می‌خوانم که در بستر نمیرم بلکه آخرهای جهادم را شهادت در راهش قرار دهد. ان‌شاءالله

برادران انجمن اسلامی! امیدوارم که در ادامه راه شهیدان همیشه موفق و پیروز بوده باشید و بیشتر در تبلیغات اسلامی کوشش زیادی بکنید، برادران عزیز! برنامه‌های اخلاقی که موجب رشد سطح نیروها و مردمان و خواهران حزب الله می‌شود زیاد کنید که خیلی مهم است و سعی کنید افرادی را که برای جبهه می‌فرستید و یا در ارگان‌های انقلابی می‌فرستید آنها را کاملا شناخته و نهایت کوشش را نمائید و بدانید که هر انسانی که شهید می‌شود مسئولیت خویش و کارهای ما بیشتر می‌شود و سعی کنید خوب این کارها را انجام دهید تا خداوند متعال از شما راضی باشد. والسلام- محمدرضا کمریسته

اسلام عزیز ما را که واقعا اسلام واقعی است و رهبر عزیز ما را می‌خواهند محو کنند و ما این را بخودمان راه نخواهیم داد که بتوانید امام ما را از ما بگیرید. ان‌شاءالله پرچم (لا اله الا الله) را در روی کاخ‌های ستمگران خواهیم به اهتزاز درآوردید و پیام دیگری ندارم. دعای توسل و کمیل و زیارت عاشورا و دعای توسل را هفته‌ای ۲ بار می‌خوانم.

دعای ندبه و کمیل هفته‌ای یکبار و زیارت عاشورا را هر شب می‌خوانیم - والسلام



شهید دانش آموز

مجید کیاسالار

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید کیاسالار
 مجید کیاسالار در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
 آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه مرادی
 و پدرش حسن کیاسالار پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
 و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
 اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
 موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجید کیاسالار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۷/۰۹ منطقه سومار عملیات مسلم
 بن عقیل در اثر اصابت تیر به پشت سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
 الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای رینه (لاریجان)
 شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
 و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۱۶»

مجید کیاسالار

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و شهیدان همیشه در سنگر: وصیت نامه پاسدار بسیجی و سرباز کوچک آقا امام زمان و امت حزب الله مجید کیاسالار

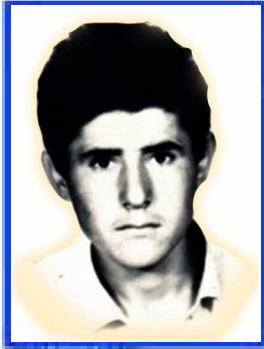
با سلام خدمت پدر گرامی و مادر عزیزم؛ تقاضا می شود اگر من لیاقت شهید شدن را پیدا کردم و در این امتحان خداوندی قبول شدم امیدوارم که به وصیت من عمل کنید که خداوند شما را در پناه خودش محفوظ نگاه دارد.

از شما پدر مهربان تقاضا دارم که زحمتهایی که برای من کشیده‌ای حلال کنید و برایم از خداوند بزرگ طلب آمرزش نمائید و توای مادر مهربانم! که چه شبهای فروان نخوابیدی و بیدار ماندی و مرا با شیرۀ جان بزرگ کردی و با دین اسلام و قرآن آشنا نموده‌ای و اکنون از تو برای آن همه زحمتی که برایم کشیده‌ای طلب بخشش و حلالیت را دارم و از برادرانم که از من بدی دیده‌اید طلب بخشش و حلالیت را دارم و از خواهرانم نیز می‌خواهم که مرا ببخشند و حلالیت می‌طلبم و از تمام فامیل قوم و خویش و دوستان و آشنایان که از من بدی دیده‌اند طلب بخشش را دارم و امیدوارم که همه از بدی‌هایی که من کرده‌ام بگذرند و از خداوند بزرگ برایم طلب آمرزش بکنند. از تمام شما خواستارم که امام را همیشه دعا کنید و از او پیروی کنید و دستورات او را حتی الامکان انجام دهید و نگذارید که خدای ناکرده امام تنها بماند و هر چه فریاد بزند کسی جواب او را ندهد و اگر خدای نکرده چنین شود، در روز قیامت در پیشگاه خداوند بزرگ مسئول خواهید بود و جواب خون شهیدان را نخواهید توانست بدهید و خداوند همه شما را صبر بدهد و به راه راست هدایت بفرماید.

من یک ماه نماز قضا و ۱۵ روز هم روزه قضا را دارم. ۱۴۰۰ تومان پول دارم که پیش برادرم احمد هست، خمس را بدهید و بقیه را که ۱۰۰ تومن به محمد ابراهیم پور و ۱۰۰ تومان دیگر به محمد آزاد بدهید و بقیه را خرجم کنید و در فراق من گریه نکنید و لباس مشکی نپوشید و جنازه‌ام را اگر به دست شما رسید در رینه دفن کنید و دیگر عرضی ندارم به جز سلامتی و پیروزی شما. و السلام.

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند / رو به صفتان زشت خورا نکشند
گر عاشق صادقی ز مردن مه‌راس / مردار بود هر آنکه او را نکشند
گر مرد رهی میان خون باید رفت / وز پای فتاده سرنگون باید رفت
تو پای به راه در نه و هیچ مپرس / خود راه بگویدت که چون باید رفت
ما زنده از آنیم که آرام نگیرم / موجیم که آسودگی ما عدم ماست

۱۳۶۱/۴/۵



شهید دانش آموز اوسط الله کیقبادی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اوسط الله کیقبادی در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فرنگیس جمشیدی و پدرش عباس کیقبادی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اوسط الله کیقبادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش به گردن و چانه شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ترا (لایرجان) شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۱۸»

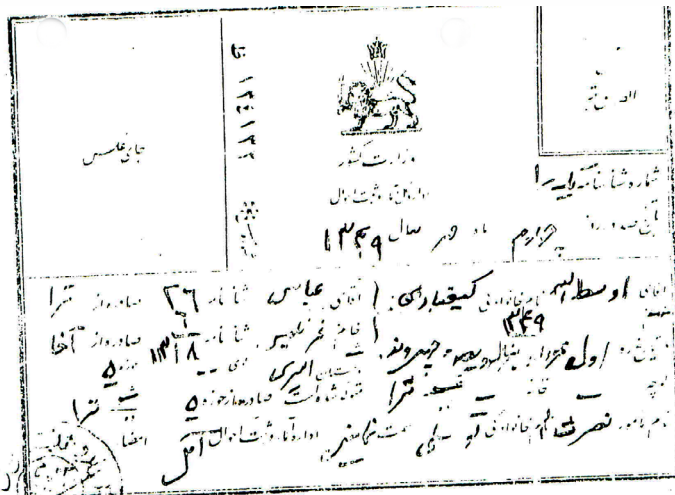
اوسط الله کيقبادی

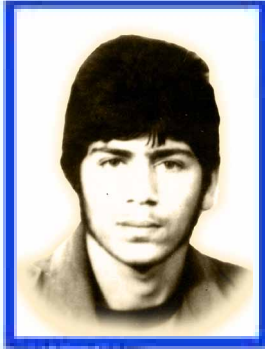
بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مادر شهید: زمانی که می خواست برود جبهه من خیلی گریه می کردم و او را تاروستای وانا بدرقه کردم و پشت سرش می رفتم هر وقت او بر می گشت که من را نگاه کند من صورتم را سمت دیگر می کردم که متوجه گریه من نشود. در خانه دو تا کبوتر داشت وقتی رفت بعد از چند وقت نامه داد و در نامه نوشت که مواظب کبوترهایم باشید.

خواهر شهید- احترام کيقبادی: پسر خاله ما آقای محمد بلا دور تعریف می کرد که ما در لشکر محمد بودیم و آن شب حمله کردیم ایشان به من گفت که سردم است و من هم کاپشن خودم را به او دادم، صبح آمدم قرارگاه پرسیدم ایشان کجا هستند گفتند ایشان ساعت ۶ صبح بر اثر انفجار توپ به شهادت رسیدند.





شهید دانش آموز

کریم لطیفی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کریم لطیفی

کریم لطیفی در ۷ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه فرزانه و پدرش شعبان لطیفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید کریم لطیفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۰۷ منطقه موسیان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای رشکلا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۰»

کریم لطیفی

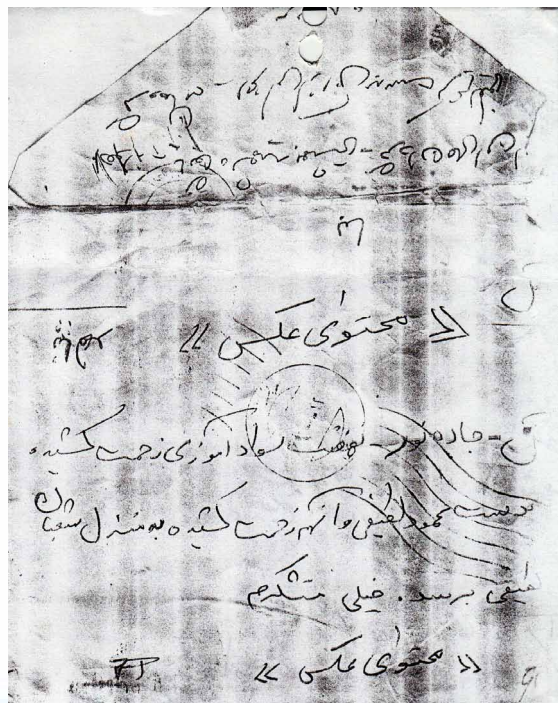
بسم الله الرحمن الرحيم

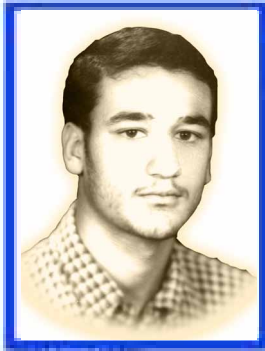
خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

سید مصطفی نیکو - دوست و هم‌رزم شهید: ایشان بسیار راستگو و با صداقت، خوش رو، شجاع و اهل نماز و واجبات بودند.

یک روز من و ایشان مرخصی گرفتیم و به شهر اهواز رفتیم، کمی دور زدیم و بعد ایشان پیشنهاد دادند که برویم خون بدهیم، با هم رفتیم خون دادیم و بعد از آن به منطقه برگشتیم.

زمانی که در پایگاه شهید بهشتی بودیم چایی به ما کم می‌رسید، ایشان سیم برق را لخت می‌کرد و یک سر آن را داخل پریز و سر دیگر آن را به چوب و کاسه آب می‌گذاشتند و آب جوش می‌آوردند و چای درست می‌کردیم. دوست و هم‌رزم شهید - یحیی درخشان: در عملیات محرم به عنوان مسئول تدارکات انتخاب شدم و آن شب برای رزمندگان که اطراف شهر موسیان بودند باید شام می‌بردیم، بچه محل ما آقای لطیفی و محسن هم آن جا بودند، شام آن شب تخم‌مرغ آب پز بود، زمانی که شام را بردم شهید به شوخی تخم‌مرغ را گرفت و به پیشانی من پرتاب کرد. در عملیات محرم ماشین ما در کوه خراب شد، آن جا یک رودخانه هم داشت و آبش خیلی سرد بود ولی شهید می‌رفتند داخل رودخانه و ماهی می‌گرفتند؛ بدون اینکه ترسی داشته باشند.





شهید دانش آموز

مجید محسنی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید محسنی

مجید محسنی در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عذرا نائیجی و پدرش عباس محسنی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجید محسنی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۲ منطقه موسیان عملیات محرم در اثر اصابت ترکش به کمر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۲»

مجید محسنی

وصیت نامه مجید محسنی

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم انصر الذين يجاهدون في سبيلك و يبلغون رسالاتك، يخشونك و لا يخشون احدا الا انت، فاغفر لهم و افتح لهم فتحا يسيرا و فزهم فوزا عظيما.

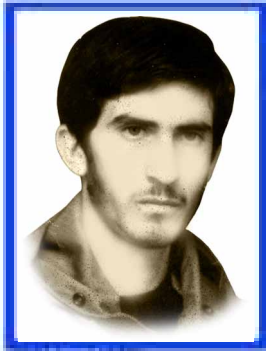
پروردگارا کسانی که در راه تو جهاد می کنند و قوانین تو را ابلاغ می کنند و فقط از تو می ترسند و جز تو از کسی نمی ترسند یاری فرما و ببخشای بر آنها و فتح نصیبشان کن و فتوحی آسان و رستگار کن آنها را رستگاری عظیم.

درود بر یگانه رهبر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و درود بر تمام افراد حزب الهی ایران. بار خدایا این قطره خون و جان ناقابل مرا در راه گسترش اسلام از حقیر بپذیر و اگر جان ما آن ارزش را دارد که برای اسلام فدا بشود و اسلام بهتر برود، پس صدها بار به ما جان بده تا مبارزه کنیم و شهید شویم.

پدر و مادر عزیزم! اکنون من در این لحظه که عازم جبهه ام می خواهم چند کلمه ای با شما صحبت کنم؛ مادرم! از شما می خواهم که برایم اشک نریزی و مانند مادران شهدای به خاک خون خفته در بین زنها سرت را بالا بگیری که چون من جوانی را در راه اسلام پرورش دادی و به سوی خدا سوق داده ای. سلام بر برادران عضو انجمن و دوستان گرامیم! که برای من مانند برادر بوده اید، از تمام آنها می خواهم که بعد از شهید شدن من به پدر و مادر من تبریک بگویند نه تسلیت و برای آنها از خدا طلب صبر انقلابی می کنم و مخصوصا از برادران عضو انجمن که به خانه آمدند و سرودی برای شادی من بخوانید و از خدا طلب می کنم که گناهان مرا ببخشد و از پدر و مادرم می خواهم مرا بغل قبر شهید محمدعلی امیری دفن کنند.

والسلام





شهدای دانش آموز

سیدمرتضی محسنی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمرتضی محسنی در ۴ مرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو اسماعیلی و پدرش سید کریم محسنی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدمرتضی محسنی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۶/۲۹ منطقه جزیره مجنون در اثر اصابت ترکش خمپاره به دو پا شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهنگر کلا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۴»

سیدمرتضی محسنی

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت نامه پاسدار اسلام سید مرتضی محسنی

پروردگارا ما به کتابی که فرستادی ایمان آورده و از رسول تو پیروی کردیم، نام ما را در صفحه اهل یقین ثبت فرما. با یاد خدا وصیت نامه خود را آغاز می‌کنم که شاید پس از مرگ من سبب آن شود که دشمن خیال نکند که ما ناآگاهانه به جبهه می‌رویم و یا به شهادت می‌رسیم.

اکنون که انقلاب عظیم و کبیر ما با خون ما می‌تواند به پیروزی و سرافرازی برسد، چرا به جبهه نروم؟ و چرا اسلام را تنها بگذارم؟ اکنون که ثمره پیروزی‌های چشم‌گیر شهیدان و مردان دلاور ایران به دست ما رسیده چرا به جبهه نرویم؟ و از زحمات این عزیزان دفاع نکنیم و به حرف امام گوش فراندهیم؟ آیا غیر از این است که اسلام امروز در خطر است و ما باید از اسلام دفاع کنیم؟ و آیا غیر از این است که رهبر ما فرمان جهاد داده است؟ پس باید بشتابیم و به پیش برویم که این راهی است که قران و خدا برای ما تعیین نموده است.

مادر و پدر عزیزم! پس از مرگ من گریه و زاری نکنید و از همه دوستان و آشنایان شفاعت خواهی کنید و اگر شما را ناراحت کردم مرا ببخشید.

خواهرانم! حجاب خود را حفظ کنید و اگر در حق شما بدی کردم مرا ببخشید.

و اما ملت شهید پرور! باید بدانید که چقدر خون‌ها به پای این انقلاب ریخته شد و چه انسانهایی در غرب و جنوب کشور مظلومانه به شهادت رسیده‌اند تا این انقلاب به سر مقصد خود برسد و امروز اگر بخواهیم کوتاهی نکنیم باید فردا جواب آن را بدهیم، جواب شهیدان، شهیدانی که مظلومانه به خاطر اسلام و پیروزی اسلام به شهادت رسیده‌اند.

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار (آمین)

شهیدان زنده اند، الله اکبر





شهید دانش آموز
مهدی محمدزاده

مهدی محمدزاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی محمدزاده
مهدی محمدزاده در ۲۴ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
منیزه حبیبی و پدرش محسن محمدزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی محمدزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران
عملیات والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالائتر می باشد و در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مزار نمادین دارد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۶»

مهدی محمدزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

توصیه نامه شهید مهدی محمدزاده

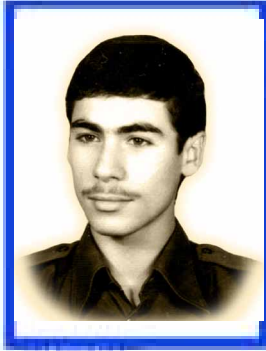
از شما می خواهم که هرچه بیشتر خود را با قرآن مانوس کنید و در آیه های آن بیانیدشید. در نماز جمعه و جماعت حضور فعالانه داشته باشید. به پدر و مادر این دو نعمت الهی بسیار احترام بگذارید و هرگز آنها را نرنجانید که باعث خشم خدای بزرگ می شوید. با پشتکار فراوان به تحصیل علوم بپردازید و به فکر آینده انقلاب و نظام جمهوری اسلامی باشید چرا که از ریختن خون هزاران هزار شهید به ثمر رسیده است. باشد که در دنیا و آخرت رستگار شوید.

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مادر شهید: مهدی وقتی که به جبهه رفت ما هیچ اطلاعی نداشتیم. او هر وقت جایی می خواست برود بدون اجازه ما نمی رفت ولی زمانی که به جبهه رفت به ما چیزی نگفت. من خیلی ناراحت شدم و بی قراری می کردم نمی دانستم کجا رفت تا اینکه فردا بعد از ظهرش زنگ زد گفت من در سپاه مریوان هستم و ما با خبر شدیم که ایشان رفتند به جبهه.

خواهر شهید - مهری محمدزاده: زمانی که مهدی می خواست برود جبهه به مادرم چیزی نگفت، به من گفت: «من می خواهم بروم به مادر چیزی نگو تا من بروم، بعداً به مادر بگو» شناسنامه اش را دستکاری کرد و به جبهه رفت، مادرم اطلاعی نداشت، وقتی دید او به خانه نیامد دنبالش گشت وقتی از همه جا ناامید شد و او را پیدا نکرد، من به او گفتم مهدی به جبهه رفت.





شهادت
آموز

بهرام محمدزاده

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهرام محمدزاده
بهرام محمدزاده در ۲۶ مرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منیژه حبیبی
و پدرش محسن محمدزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید بهرام محمدزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۷ منطقه دهلران
عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید
پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۸»

بهرام محمدزاده

وصیت نامه بهرام محمد زاده

بسم رب الشهداء و الصدیقین

بنام خدای شهیدان و راستگویان

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

مبادا فکر کنید که شهیدان مرده‌اند و از بین رفتند بلکه زنده‌اند و پیش پروردگارشان روزی

می‌خورند.

اینجانب بهرام محمد زاده به خاطر این به جبهه می‌روم تا بلکه بتوانم از ناموس کشورمان دفاع کنم و با کفار بعثی عراقی بجنگم تا افتخار شهادت به من برسد و بتوانم با این عمل خود جزء کوچکی از بندگان خدا به شمار آیم.

و از مردم شهید پرور ایران به خصوص مردم غیور آمل تقاضا دارم که هیچگاه از خط امام زمان و نائب برحقش امام خمینی «مد ظله عالی» خارج نشوند و مهمترین تقاضای من این است که همیشه در فکر امام باشید.

به مادرم بگوئید که برایم عزاداری نکند، لباس سیاه نپوشد، گریه نکند، بلکه دعا بکند.

به برادر کوچکم مهدی بگوئید که بعد از شهید شدن من نگذارد اسلحه من بر زمین بیفتد و راه حق را در پیش گیرد.

من تنها آرزو دارم؛ اول اینکه وقتی به جبهه رفتم به شهادت برسیم، دوم اینکه وقتی شهید شدم مراد را بهشت چهل شهید امام زاده ابراهیم آمل دفن کنند.

بار دیگر از مردم مسلمان و شهید پرور آمل تقاضا دارم که نگذارید این ثمره خون شهیدان پایمال شود و نگذارید احتکار و گران فروشی مانع راه شما شود.

در آخر از شما می‌خواهم که همگی با هم بگویید:

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

بهرام محمد زاده

۱۳۶۱/۶/۷





شهید دانش آموز

سیدمحمدرضا محمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمحمدرضا محمدی
سیدمحمدرضا محمدی در ۱ بهمن ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
محترم رحمانی و پدرش سیدحسن محمدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدمحمدرضا محمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۰/۰۴/۱۳۶۵ منطقه
مهران عملیات کربلای ۱ در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۳۰»

سیدمحمد رضا محمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

آن هنگام به اهل ایمان خطاب شد که: ای نفس قدس مطمئننه و دل آرام بیاد خدا! امروز به حضور پروردگارت به ازادگی در صف بندگان در آی و داخل شو در بهشت رضوان من. (سوره والفجر آیه ۲۶ تا ۳۰)

جنگ جنگ تارفع فتنه در عالم. (قرآن مجید) سلام علیکم؛ پدر و مادر عزیزم! چون وصیت کردن بر هر فردی لازم است خصوصاً بر یاران رسول خدا، من هم اکنون عازم جبهه و ایثار می باشم و بر خود گواه دیدم که وصیت ام را بیان کنم، باشد تا مورد لطف پروردگارم قرار گیرم؛ ۱- پروردگارا هنگامی که قلم را برای نوشتن و ورق را برای پر کردن و زبانم را برای بیان کردن وصیتم برداشتم احساس سنگینی گناهم را بیاد می آورم و با خود می گویم آیا این همه گناهانم مانع راه شهادتم خواهد شد؟ پس تو ای عزیزترین عزیزان! ببخش آن گناهانم را که مانع راه شهادتم خواهد شد. پروردگارا از تو می خواهم که مرا در بستر خواب نمریان و مرا در میدان نبرد بمیران، زیرا که جدم حسین(ع) جان خود را در میدان جنگ با کفار فدا کرد. ۲- پدر و مادر عزیزم! به خدا قسم افتخار می کنم بر این لباس رزم زیرا این لباس بود که حسین(ع) و یارانش آن را بر تن نموده اند و بر علیه جور و ستم و هر فساد قیام کردند.

مادر عزیزم! اول سخنم را بعد از حمد و سپاس به خدای بزرگ با تو شروع می کنم، زیرا تو برای من مادری بودی که سالهای زیاد مرا تربیت نموده ای تا در این مواقع برای اسلام و دین خدا به جبهه های حق روانه شوم، مادر جان! جبهه رفتن من نه تنها برای اسلام و مملکت ایران بود بلکه برای تجدید نظر مجدد کربلای خونین حسین(ع) و پاسخ گفتن به ندای گوهر بار امام امت بود تا دشمنان دین و خدا نگویند که امام یار و یآوری ندارد. مادر عزیزم! از تو می خواهم که بعد از شهادت بنده حقیر هرگز خم به ابرو نیآوری و صبور باش و هرگز به این و آن نگو که من شهید دادم زیرا گفتن این کلمه باعث می شود شکنجه ای باشد برای من. در شب جمعه بر سر مزار من بیا و دستهای شهید پروریده ات را به درگاه خدا ببر و بگو بار خدایا شهید مرا به جوانی علی اکبر حسین ببخش و گناهان او را مورد عفو قرارده. در پایان مادر عزیزم و زحمت کشم! از تو می خواهم مادری باشی برای فرزندان خود همچون فاطمه زهرا(س) تا باشد در روز قیامت و در پیش آن حضرت روسفید بوده و همیشه سرفراز باشی و هرگز خود را در صحنه روزگار و انقلاب بی خیال قرار نده و پشتیبانی محکم باش برای اسلام و امام و همیشه صبر بردباری را سرمشق همه چیز قرار ده. ۵- و اما تو ای پدر عزیز و بزرگوارم! می دانم که برای من زحمت های فراوان و رنجهای زیادی را متحمل شده ای، اما چه باید کرد الان زمان جنگ و زمان یاری رساندن به امام عزیز است، پس همانطوریکه مولا امیرالمومنین علی(ع) فرموده است: دنیا گذرگاهی بیش نیست، یعنی انسان خود را باید برای روز قیامت آماده کند، پس چه بهتر این آماده کردن جهت رضای خدا باشد تا در همه حال به پیشگاه خدای بزرگ و ائمه اطهار روسفید بوده باشیم و امانتی را که از خدا تحویل گرفته ای، او را خوب پس می دهی. در پایان پدر جان! همان سخنی را که برای مادر دلبنده و عزیزتر از جانم گفته ام برای تو پدر پیر و بزرگوارم خواهم گفت. باشد که ان شاء الله آن را پیروی کنید. و شما ای خواهران و برادران گرانقدرم! امید است که حال و احوال شما به لطف ایزد دانا خوب و به صحت و سلامتی بسر برید. برادران بزرگوارم! اگر در مدت چند سالی از من بدی دیده ای و یا موجب ناراحتی شما شده ام مرا به لطف خدا عفو نمائید، زیرا طاقت عذاب الهی را ندارم و همچنین به عنوان وصیت از شما می خواهم که هرگز از صحنه روزگار و بالخصوص جنگ خود را بی تفاوت نشان ندهید و از شما بعنوان برادر حقیر و کوچک یک تقاضای عاجزانه دارم که اگر من شهید شده ام تا آنجایی که می توانید جبهه ها را کمک کنید، چه با مال و جان خود تا نباشد این کور دیدگان بگویند که اسلام و امام دیگر یآوری ندارد. و شما ای خواهرانم! همچون زینت(س) که در مرگ برادرانش استوار بوده خود را طبق آیه ای که اول سخنم عرض شده بود وفق دهید و محکم و استوار در هر دو جبهه باشید، یکی جبهه حجاب و دیگر جبهه جنگ، از جبهه حجاب هرگز خود را بی تفاوت نشان ندهید زیرا شهیدان می روند تا شما حجاب خود را حفظ کنید و دومی جبهه جنگ. همانطوریکه برادران خود بیان کرده ام شما هم هرگز آن را رها نکنید و با کمک های نقدی و مالی به کشور عزیز اسلامی خدمتی کنید. دیگر عرضی ندارم و وصیتم را بعنوان یک بنده حقیر خدا مورد نظر قرار دهید.

سید محمد رضا محمدی

و اکنون شما ای بسیجیان و پاسداران و سربازان جان بر کف! به خدای رحمان قسم، نکند با رخنه کردن منافقان به درون شما باعث زیرو رو کردن نظام اسلام شود، همچون سد آهنین که قرآن فرموده است استوار باشید و سلاح‌های به جا مانده شهیدان را در دست بگیرید و با دست دیگر سلاح قرآن باشد، که مورد لطف و عنایات خدا قرار بگیریم. و همچنین شما ای غیور مردان جبهه حق و امام زمان! اکنون چشم جهان به ماست و امید است خود را برای آزادی کشورهای تحت ستم مهیا کنید تا این کوردلان و دشمنان دین خدا خیال نکنند که اسلام فقط اسلام ایران است، بلکه اسلام تعلق دارد به تمامی مملکت دنیا. و اما شما دوستان من! به خون شهدا سوگند که هرگز امام را رها نکنید، زیرا او حسین است و از تبار حسین کربلا و همچنین خودتان را هر لحظه با شهید وفق دهید و به جهان بعد از این جهان و کارهای خود را در نظر خود مجسم کنید تا باشد شهیدان و خدای شهیدان از شما راضی باشند.

دوستان عزیز! در این جنگ چند سالی که با شما بوده‌ام و اکنون اعزام به جبهه هستم و با شما با ناراحتی برخورد کردم از شما تقاضا دارم که مرا ببخشید تا عذاب الهی بر من کم شود و همچنین به امت حزب الهی ایران خصوصا شهر هزار سنگر آمل بگوئید که هر سنگری که در آمل نام گذاری شد تعلق به شهیدان دارد و پیامشان این است که هرگز سنگر نماز جمعه و جماعت را ترک نکنند و پشتیبان ولایت فقیه و روحانیت باشید زیرا نبودن روحانیت در جامعه به منزله کودک یتیم و بی سرپرست می‌باشد و اما شما ای مادی مسلک‌ها! انقدر به مادیات دنیا دل نبندید، به فکر آخرت باشید زیرا خواه نا خواه، دیر یا زود مرگ به سراغتان می‌آید و شما را به خوارترین صفت می‌کشاند. بارالها باران رحمت را بر سر بندگان خود فرود آوردی یک قطره از آن را نصیب من حقیر بنما و آن هم شهادت در راهت را. پروردگارا خلق از تو می‌ترسند و محمد رضا از خود زیرا گناهان محمد رضا او را به وحشت انداخت، پس ای پوشاننده گناهان گنهکاران! گناه این حقیر را ببخش و بیامرزش، اگر گلوله شهادت نصیب قلب بنده حقیر تو شده است مرا در نزد شهدا قرار دهی.

«۲۳۲»

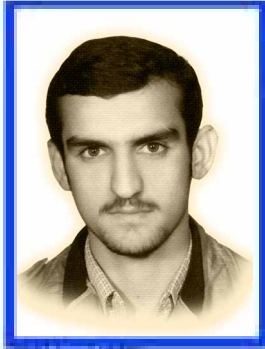
مادرم و پدرم! من در دنیا چیزی ندارم به جز خودم که امانت هستم و باید بروم. اما می‌مانید شما، پس ای مادرم و پدرم! خود را به اسلام و امام وفق دهید و از نماز گزاران باشید که در آخرت نه چندان دور در نزد ائمه اطهار خصوصا سیدالشهدا و فاطمه زهرا (س) سر بلند باشید و همچنین آن مقدار لباسهای کهنه و فقیرانه‌ام را به افرادی مستمند بدهید و بگوئید که طبق وصیت فرزندم من هم مستمند بوده‌ام. مادرم! فرزند تو عاشقانه به سوی جبهه می‌رود تا بلکه در جبهه مولا و عاشقش که یاران خدا و رسول او باشند ببیند و اگر در این راه شهید شده‌ام نگران نباش زیرا شهادت تنها آرزوی من بود و از خدا خواهانش بودم.

و شما ای انجمنهای اسلامی! همانطوریکه شهید عزیزمان رجایی فرمودند؛ خدمت در انجمنهای اسلامی حکم سرباز در جبهه را دارد- همیشه خالصانه کار کنید و خدا را در نظر بگیرید و نکند کاری را انجام دهید که رضای شیطان باشد نه رضای خدا. خانواده عزیزم! خصوصا پدر و مادر بزرگوام! هرگز بعد از شهادتم برای من گریه نکنید، بلکه برای سیدالشهدا و یارانش گریه کنید، همیشه زیر لب و همچنین بر سر مزار من مصیبت حسین را ذکر کنید، چون به عشق حسین روانه جبهه نور شدم.

پروردگارا نامم رضا شد اما قلبم رضا نشد تا تواز من رضا شوی. خداوندا شرمسارم از اینکه برادرانم به موقع نزدیک شدن عملیات به من نسبت شهادت می‌دهند ولی سالم در حضورشان باشم. پروردگارا از تو می‌خواهم که در موقع تشییع جنازه و کفن و دفن این حقیر آن کسانی که ضد اسلام و دین خدا هستند هرگز حاضر نشوند. پدر و مادرم! من به مدت یکماه روزه قضا دارم، از شما تقاضا دارم که آن را به شخص متدین دهید او هم انجام دهد. در پایان اگر مصلحت خدا باشد آن را به برادر بزرگ تحویل دهید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

سید محمد رضا محمدی - مورخه ۱۳۶۵/۲/۲۰



شهید
کریم محمدی

کریم محمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کریم محمدی

کریم محمدی در ۲۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منصوره خسروی و پدرش احمد محمدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید کریم محمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۲۹ منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

کریم محمدی

بسمه تعالی

آنانی که در راه خدا می جنگند و کشته می شوند از مردگان نیستند بلکه زندگانند که در نزد خدای خویش روزی می خورند. (قرآن کریم) پس از حمد و سپاس خداوند و سلام و صلوات بر انبیاء و اولیاء علی الخصوص محمد خاتم پیامبران (ص) و ولی او علی (ع) و امامان بعد از او تا حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. چند کلمه‌ای به عنوان وصیت خدمت شما عرض می‌نمایم تا به این وظیفه دینی خود عمل کرده باشم.

وقت ضیق است و گفتنی بسیار و من مانده‌ام که چه بگویم و چگونه بنویسم؟ که هم نمایشگر گذشته بنده‌ای باشد گنهکار و هم گویای امروز بنده‌ای باشد توبه‌کار و هم نمودار فردای بنده‌ای باشد رستگار. قلم در وصف گذشته و حال و آینده گنهکارانی همچون من سرشکسته است و در مانده و من با عنایت به این ناتوانی عذر تقصیر به پیشگاه خدا می‌برم که مرا با آن همه ناشکریها و ناسپاسی‌ها در سرتاسر عمر محنت‌زده حتی برای لحظه‌ای نیز به حال خود وام گذاشت.

خدایا سپاس بیکران تو را که بر من منت نهادی و بر نمایش شرور بار و سرتاسر گنه آلود زندگیم پرده‌ای از کرم خویش افکندی و از لطف بی‌منتهایت لباس خوشرنگ آبرومندی را بر قامت رسوائی تنم پوشاندی. الهی شرمنده از آنم که یک عمر به ظاهر با تو بیعت کرده و از خوان روزی تو بهره‌مند بودم. خدایا با همه اینها که گفتم و با همه آنچه را که نگفتم به خود می‌بالم که در این برهه حساس از زمان، جامعه زرین و پر افتخار دفاع از اسلام عزیز را که روزهای دور از این بر قامت پیامبر و علی و حسین و اصحاب برگزیده آن بزرگواران می‌درخشید بر تنم پوشانیدی و مرا در زمره یاوران و مدافعین قرآنت قراردادی. ای خدای من و ای آقا و ای مولای من! در این آخرین فرصتها از درگاه بی‌منتهای فضل و کرمت عاجزانه تقاضا می‌کنم که مرگ مرا همانند شهادت سرور و آموزگارم حضرت ابا عبدالمحسین (ع) قرار دهی و در آن دم توفیق دهی که با راز و نیازی عاشقانه سرم را آکنده از اخلاص بر آستان ربوبیت نهم و آنچنان از این راز و نیاز سبکالم سازی که مشتاقانه قبل از آنی که قابض الارواح بر بالینم بشتابد خود به هوای وصل تو از پیکر خویش مفارقت ورزم، ان‌شاءالله.

(۲۳۴)

و اما سخنی نیز با امت شهیدپرور و قهرمان ایران زمین دارم؛ ای عزیزانی که با همت و عزم مردانه شما شمول بودن و عدالت گستری اسلام بر جهانیان ثابت گشت، و ای دلاوران که چشم نورانی امام زمان (عج) بر استقامتان دوخته شده، ای امیدهای رهبر و ای نسلهای آینده‌ساز فردا! پیام همه آنان که رفتند و همه آنان که می‌روند بر شما این است و این خواهد بود که؛ از طولانی شدن جنگ و پیش آمدن سختی‌ها نهراسید و با تکیه بر رهبری امام و امدادهای الهی روزها را با نبرد کفار از پس هم در نوردید که آخر بنا بر وعده حتمی قرآن حق بر باطل پیروز است. و مهم تر از همه اینها برادران و خواهران هم وطنم! امام عزیز را تنها نگذارید و با سرپیچیدن از فرمان گرانبهایش خشم خداوند و قهر شهدا را بر خویش نخرید. به خداوندی خدا قسم که تنها خودش می‌داند که این بت شکن زمان چه حق بزرگی بر گردن کوچک و بزرگ این ملت دارد و افسوس که زبان در بیان عظمتش ناتوان و قلم در نوشتن حقش نارساست و الا ثابت می‌کردم که حق این بزرگوار بر گردن این ملت کمتر از حق پیامبران بر امت‌هایش نیست. به هر صورت ضمن دعای خیر جهت طولانی‌تر گشتن عمر باعزت و شوکتش از خدا می‌خواهم که اجرش را در دنیا با هم رکابی امام زمان (عج) و در آخرت با خوشنودی اقدسش قرارداد دهد، ان‌شاءالله. لذا شما ای پدر و مادر عزیزم! از زحمات طاقت فرسایی که در طول عمر برایم کشیدید تشکر می‌کنم و می‌دانم که اجر واقعی شما و همه پدران و مادران دیگر را تنها خدا می‌تواند بدهد. اما از شما تقاضا می‌کنم که به هنگام شنیدن خبر شهادت‌م همچون مصیبت زدگان طاعون گرفته شیون نکنید. از اینگونه مردن فرزندان بر خود ببالید و به این فکر باشید که دیر یا زود شما و دیگران هم باید رخت سفر از این جهان برکنید، پس هر چه بهتر که این امانت الهی را قبل از آنی که صاحبش به دنبالش فرستد و در بدترین حالات آن را از شما بستاند خود در جامعه خونینش پیچید و در مقام دفاع از اسلام عزیز به رسم هدیه و ارمغان بر آستانش فرستید. خلاصه کلام، اینگونه اگر گریه هم هست در پنهان باشد تا مبادا دشمن سیه روز منافق صفت بهانه به دست آورد و ما را امتی مصیبت‌زده معرفی نماید.

از برادران عزیزم تقاضا دارم در حق پدر و مادرم کوتاهی نکنند، ما که نتوانستیم این وظایف را انجام دهیم. از برادران خصوصا برادران و خواهران روستایی تقاضا دارم که به فکر کسب علم و تقوی باشند و دنبال بی‌بند و باری‌ها نباشند و از خواهرانم نیز تقاضا دارم که زینب‌گونه رفتار نمایند و برای جلب خوشنودی خدا و این بنده حقیر حجاب اسلامی را سخت مراعات فرمایند. در پایان از همه شما اعضای خانواده و بخصوص امت اسلامی نهایت سپاسگذاری را می‌نمایم.

جنگ جنگ است و عزت و شرف ما در گرو همین جنگ است. مرگ بر صدام و مرگ بر آمریکا و اسرائیل.

والسلام - مورخ ۶۶/۷/۱۵ - حقیر کریم محمدی



شهرستان آمل

مسلم محمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مسلم محمدی

مسلم محمدی در ۱۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مولود محمودزاده و پدرش عباس محمدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مسلم محمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۳۱ منطقه شلمچه عملیات رمضان در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از چند سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مسلم محمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

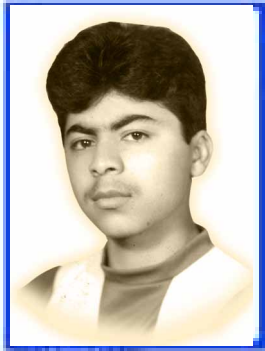
مادر شهید: او شب های ماه مبارک رمضان به مسجد می رفت و شب ها دیر وقت به خانه می آمد، از روی دیوار به داخل حیاط می آمد، از دروازه نمی آمد می گفت: «دروازه صدا می دهد و شما بیدار می شوید» زمانی که به خانه می آمد سماور را روشن می کرد و سفره را آماده می کرد و ما را برای سحری بیدار می زد.

مادر شهید: ایشان ماه آخری که می خواستند بروند ماه رمضان بود و پدرش کوه بود، به من گفت مادرم کیفم را آماده کن می خواهم بروم حمام و فردا می خواهم به جبهه بروم و من مخالفت کردم و ایشان گفت: «مگر این همه بچه که می آیند جبهه مادر ندارند؟ چرا جلویم را می گیری» یکبار من مخالفت کردم و او بدون اجازه من به جبهه رفت و من خیلی ناراحت و دل نگران او بودم، دیگر با خودم عهد کردم که جلوی او را نگیرم، بخاطر همین بار آخر مانع نشدم و کیفش را آماده کردم و صبح فردا او را از زیر قرآن رد کردم و زمانی که می خواستم بدرقه اش کنم نگذاشت و بعد از خداحافظی رفت.

سید محمد محمدی - برادر شهید (قدیر): زمانی که من از سربازی معاف شدم آدمم متوجه شدم که ایشان می خواهند به جبهه بروند. شب ها مادرم رختخواب می گذاشت ایشان روی رختخواب نمی خوابید و روی زمین می خوابید و می گفت: «در جبهه رزمنده ها روی خاک می خوابند من هم باید از الان عادت کنم که روی خاک بخوابم.»

به گفته پدرشان دو بار تشییع شد؛ یک بار سال ۶۱ لباس ایشان تشییع شد و یک بار دیگر بعد از ۱۲ سال دوباره تشییع جنازه شدند.

«۲۳۶»



شهید دانش آموز

علی اکبر محمودی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر محمودی در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طیبه جعفری و پدرش اصغر محمودی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اکبر محمودی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۰۳/۱۳۶۴ منطقه مریوان در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اکبر محمودی

بسم الله الرحمن الرحيم

ای اهل ایمان سلاح جنگ برگیرید و آن گاه دسته دسته یا همه یکباره متفق (برای جهاد) بیرون روید. (قرآن کریم) با عرض ادب به پیشگاه با عظمت حجه بن الحسن العسگری آقا امام زمان (عج) و نایب برحقش بت شکن قرن پیر جماران خمینی کبیر و بادرد بیکران به ارواح طیبه شهدای انقلاب اسلامی و خانواده های معظم شهدا و امت همیشه در صحنه حزب الله، اینجانب علی اکبر محمودی با هدف قلبی و قلبی خود به جبهه های نبرد حق علیه باطل آمدم تا لیبیک گوی پیر جماران باشم. به جبهه های جنگ قدم گذاشتم تا ادامه دهنده راهی باشم که حسین بن علی (ع) آن را با قیام خونین خود آغاز کرد.

از پدر و مادر بزرگوaram خیلی عذر می خواهم که نتوانستم به شما خدمت بکنم، امیدوارم با شهادتم خدمتی به شما کرده باشم.

از کلیه دوستان و فامیلان می خواهم که مرا عفو کنند. برادران و خواهران حزب الله! امروز جنگ لحظات حساس و سرنوشت سازی را می گذرانند. امروز آبروی اسلام و قرآن در خطر است. امروز ما باید با حضور گسترده و مداوم خود جنگ را به نفع اسلام و قرآن پایان دهیم. امروز این ما نوجوانان و جوانان مسلمانیم که باید حضور خود در جبهه ها را حفظ کنیم. «۲۳۸»

ای جوانان! مبادا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد.

سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید و بگوئید تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد.

و شما مادران! مبادا از رفتن فرزندانتان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نمود. همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز بین شما اختلاف نیاندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند، که اگر چنین کنند روز بدبختی ملت و جشن ابر قدرتهاست. در خاتمه به همه چند سفارش می کنم:

۱- دست از امام بردارید و به فرمائش گوش بدهید. ۲- در تمامی جریانات همیشه با روحانیت متعهد باشید. ۳- حضورتان را در جبهه ها ثابت نگه دارید. ۴- سعی کنید که امام را خشنود کنید که خدا را خشنود کرده اید.

والسلام



شهید
شهرآرآموز

عباس مرزبان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباس مرزبان

عباس مرزبان در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عمه خانم افتاده و پدرش غلامعلی مرزبان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عباس مرزبان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۰۳ منطقه خرمشهر عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای شیخ آباد شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عباس مرزبان

بسم رب الشهداء و الصدیقین

با درود به امام زمان (عج) مرد حق و عدالت و نائب بر حقش امام خمینی رهبر جهان اسلام و یاور مستضعفان عالم و با سلام بر امت پیروزمند و قهرمان و شهیدپرور ایران و همچنین با درود و سلام به روان پاک و پرپر شده و به خون غلطیده شهیدان.

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ) (قرآن کریم) آن کسانی را که در راه خدا کشته شدند مرده نپندارید بلکه آنها زنده و ابدی هستند و لکن همه شما این حقیقت را نخواهید یافت.

این وصیت نامه‌ای که این عزیزان می‌نویسند مطالعه کنید، ۵۰ سال عبادت کردید و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید. (امام خمینی) شهید مانند شمعی است که به دیگران روشنایی می‌بخشد. (استاد شهید مطهری) (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) جهاد کنید در راه خدا و بدانید که خدا به گفتار و کردار خلق، شنوا و دانا است. (قرآن کریم)

اسلام با جهاد و شهادت آغاز شد و به همین منوال ادامه می‌یابد، ما همگی از خدا هستیم و برای او جان می‌دهیم و باز هم به سوی او می‌رویم. چه خوش است با قلبی پاک و بی‌گناه و با دست پر بار شهادت بسوی او بازگردیم. شهادت تزریق خونی است بر پیکر اجتماع و همچنین پیام است به همه عصرها و نسلهایمان. ما این ارث را از امامان معصوم پاک خود چون مولا امیرالمومنین و از فرزندش امام حسین (ع) و از دین برحق اسلام گرفتیم و یا آموختیم و در ضمن شهادت تزریق خونی است که ما جوانان و پیرمردان و نونهالان انقلاب به درخت پر بار اسلام می‌کنیم. خدا در قرآن به کسانی که از شهر و دیار خود مهاجرت کردند و از جان و مال خود گذشتند و در راه خدا به جهاد می‌پردازند و چه کشته شدند و چه کشته نشدند به آنها وعده بهشت موعود را داده است و همچنین رهبر کبیر انقلاب اسلامی جهان امام خمینی می‌فرماید: عزیزانم بروید در جبهه‌ها و برای خدا جهاد کنید که خداوند همیشه با شماست و اگر کسی شهید شد و اولین قطره خونی که از بدن عزیزش جاری شد تمام گناهانش پاک و آمرزیده می‌شود.

پیام من به پدر و مادرم این است که اگر من در راه خدا کشته شدم (یعنی شهید شدم) برایم گریه نکنند و آنها باید شاد باشند که فرزندشان را در راه انقلاب اسلامی و خدایشان و به رهبر کبیرشان هدیه کردند، آنها باید شاد باشند تا وقتی منافقین و گروههای مرتد دیگر آنها را می‌بینند از خوشحالی آنها دلشان پاره شود. و همچنین از برادران خود خواهانم که حزب الهی سرسخت و خالص و مبارز باشید و همیشه برای پیشرفت اسلام کوشش کنید و دنبال رهبر کبیرتان باشید و خط امام، این راه مستقیم را مستحکم داشته باشید.

پیام من به ملت قهرمان و شریف و شهیدپرور ایران این است؛ شما ای ملت ایران و پیروان حسین (ع)! راه امام را هرگز فراموش نکنید که او نائب بر حق مهدی (عج) است که هر پیام او قلب آمریکا و ایادی داخلش چون مزدوران، منافقین پیکاری، فدائی لیبرال و چندین گروههای مرتد دیگر را می‌شکند و به امت خود آرامش می‌بخشد. و از مردم می‌خواهم که چنگ بر ریسمان خدا بزنند و بر آن محکم و استوار باشند و تفرقه نجویند تا در نزد خدا رستگار شوند. در خط امام باشند، گوش به فرمان این رهبر بزرگ بدهند. همچنین از برادران انجمن اسلامی خواهانم که فعالیت را هر چه بیشتر از پیش کنند، برای پیشبرد اسلام زحمت بکشند و کلاسهای ایدئولوژی بگذارند و مردم را روشن کنند تا به راه کج نروند. و همچنین از مردم بازهم خواستارم که به برادران انجمن اسلامی که نوید و امید اسلامی امام هستند کمک کنند و همچنین مرا در پهلوی مسجد شیخ آباد در حیاط حسینیه یا قبرستان شهدا دفن کنند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار



شهید
دانش آموز

طاہر معصومی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز طاہر معصومی
 طاہر معصومی در ۱۵ فروردین ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
 شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
 محترم یحیی پور و پدرش ابوالقاسم معصومی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
 پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
 فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
 سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید طاہر معصومی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۲۸ منطقه فاو در اثر جراحات
 وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
 شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید
 پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
 دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

طاهر معصومی

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر دین محمد(ص) جز با کشتن من استوار می گردد. پس ای شمشیرها مرا در آغوش بگیرید. (امام حسین) براستی خداوند جانها و مالهای مومنین را از آنان خریده است برای اینکه به ایشان بهشت اعطا کند زیرا آنها در راه خدا کارزار می کنند پس کشته می شوند و می کشند. (سوره توبه آیه ۱۱۱)

اکنون که برای دومین بار عازم جبهه می باشم شور و شوقی دو چندان نسبت به گذشته دارم و این شور و نشاط را نمی دانم چطور به زبان آورم. جبهه جایی است که انسان را می سازد و از یک شخص ساده یک مومن با خلوص تمام و متقی می سازد و من برای همیشه می روم تا شاید به شکر پروردگار ساخته شوم. بله معبود مرا صدا می زند مرا طلب می کند. من می روی بسوی دیار عاشقان الله که جان خود را بی دریغ برای رضای خدا می دهند تا شر این ظالمان و حاکمان جور و فساد را از سر مسلمانان کوتاه گردد. کلا این راه همه می دانند که تاریخ انسان همیشه صحنه مبارزه حق با باطل بوده و این سنت الهی است که حق همیشه پیروز می گردد و حال باطل به هر شکلی که می خواهد در بیاید مهم نیست. اگر ادعای حقانیت داریم هیچگونه بیمی به خود راه ندهیم که «نصر من الله و فتح قریب». که براستی حق همیشه پیروز است. ما باید از حسین (ع) و یارانش درس فداکاری و ایثار بیاموزیم که چگونه خود و هفتاد و دو تن از بهترین افراد خویش را برای اسلام و سنت الهی فدا کردند، خون ما که رنگین تر از خون حسین (ع) و یاران با وفایش نیست، پس چرا بیکار نشستیم؟ ما که آنطور در محرم برای حسین (ع) عزاداری می کنیم، ما که در ایام های دیگر مانند رمضان و ... برای امامان عزاداری می کنیم، فقط باید برای طاهر باشد؟ اگر واقعا عزادار حسین (ع) می باشیم، اگر ما خودمان را یک مسلمان واقعی و به تمام معنی می نامیم، پس چرا بیهوده نظاره گر جنگ می باشیم؟ همه با هم با اتحادی که داریم بپا خیزیم تا کار مزدوران جانی قرن را یکسره کنیم.

خداوند ما را به آرزویم که همان شهادت در راه توست نائل گردان. پروردگارا تو را سپاس می گویم که این نعمت بزرگ امام خمینی را برای ما فرستادی تا ما را از ظلمت و گمراهی نجات دهد و راه روشنائی را نشانمان دهد. من به عنوان یک برادر کوچک از شما مردم انقلابی و شهیدپرور می خواهم که دنباله راه شهدا باشید و از قرآن این کتاب آسمانی و سنت الهی دفاع کرده و همواره و در همه حال پشتیبان ولایت فقیه باشید. تا اینکه زمینه برای ظهور حضرت قائم مهدی موعود آماده گردد.

پدر و مادر گرامی و مهربانم! از شما می خواهم بعد از مرگ من گریه و زاری نکنید چون نمی خواهم که دشمنان اشک شما را ببینند، پدر خوبم! می دانم نتوانستم تنها آرزویی را که داشتی برآورده سازم، بنظر من که به آرزوی اصلی خود رسیدم و آن شهادت فی سبیل الله می باشد. و از برادران و خواهران محبوب و خوب خودم می خواهم که در تداوم و پیشرفت انقلاب همکاری می کردند بیشتر بکنند و همواره پشتیبان ولایت فقیه و پشت سر ولایت فقیه حرکت کنند و در ضمن در اواخر کلامم از دوستان و آشنایان که مرا می شناسند اگر حرکت ناشایستی نسبت به آنها انجام داده ام مرا به بزرگی خودشان ببخشایند.

از پدر و مادرم می خواهم که مرا در قبرستان شهدای آمل امامزاده ابراهیم (ع) دفن کنید. بامید اینکه هر چه زودتر شر این شیطان صفتها از روی زمین کنده شود و پیروزی رزمندگان در جبهه های حق علیه باطل. از خداوند متعال خواهان آن هستم که این پیر خستگی ناپذیر، بت شکن زمانه امام امت خمینی بت شکن را تا انقلاب حضرت مهدی (عج) حفظ کند.

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار.

طاهر معصومی



شهید سیداسلام موسوی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیداسلام موسوی
سیداسلام موسوی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سیده ننه حسینی و پدرش سیدمیرزا موسوی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیداسلام موسوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۱۶ منطقه مهران در اثر اصابت
ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بانصر کلا شهرستان شهید پرور آمل استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیداسلام موسوی

وصیت نامه این حقیر سید اسلام موسوی - بسم الله القاسم الجبارین و ناصر المجاهدین هر گاه پرچمی از دست توانای سرداری بیافتد، رزمنده دیگری آن را برداشته و با نیروی بیشتر به میدان نبرد خواهد رفت. وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (سوره بقره آیه ۱۵۴) آن کسی را که در راه خدا کشته شد مرده نپندارید، بلکه او زنده ابدیست و در نزد پروردگارش روزی می طلبدد ولیکن همه شما این حقیقت را نخواهید یافت. قرآن کریم

با نام خدا آغاز می کنم، خدائی که جان داده اوست و هر لحظه اراده کند می میراند و زنده می گرداند، واحد اعظمی است که خشنودی او مایه افتخار ما در دنیا و آخرت است. بله هر کس باید خشنودی او را طلب کند و در این سیر زودگذر زندگانی، ملاک همین باشد و بس.

با درود و سلام به پیشگاه مقدس حضرت محمدبن عبدالله(ص) دعوت کننده مردم به سوی الله و از بین برنده هر گونه شرک و بت پرستی و درود و سلام خدا به بندگانش به محضر مقدس امیرمومنان و پدر یتیمان علی(ع) و وصی محمد(ص) و سلام و صلوات خدا و بندگانش و سرور شهیدان عالم حسین بن علی(ع) دعوت کننده امت به حریت و آزادگی و شرف و ایستادگی در مقابل ظلم و ظالمان و درود و سلام به پیشگاه مقدس یگانه منجی عالم بشریت حجه بن الحسن العسکری ولی عصر امام زمان(عج) و درود و سلام بر شهداء صدر اسلام تا عصر انقلاب و به پیشگاه مقدس قلب تپنده امت حزب الله و امید مستضعفان جهان و پیر جماران رسواگر ظالمان و ستمگران روح الله الموسوی الخمینی، سخنم را آغاز می کنم. (۲۴۴)

ابتدا چند کلمه ضمن عرض ادب به پیشگاه مقدس پدر و مادر و برادر و خواهر و فامیلان و گفتگویی با مردم امت شهید پرور و سپس سخنی با مستضعفین جهان در آخر عرایضم ضمن عرض ادب به پیشگاه مقدس امام امت و اظهار امیدواری نسبت به انقلاب اسلامی.

اما پدرم: سلام و درود بیکران بر تو باد که در پرورش و تربیت من خیلی کوشش نمودی و مرا بدین جای رساندی، از شما و از زحمات بی پایان خیلی متشکرم و آخر همانند ابراهیم خلیل الله اسماعیل را به فرمان خدا به قربانگاه بردی و برای خدا قربانی نمودی، بر تو مبارک باد.

و اما مادرم: درود و سلام بر تو باد که با پستانت و با شیرهای حلال و پاکت مرا بزرگ نمودی، آخر مادریت بر من غلبه نمود و همانند ام الیلا جوان هیجده سالهات علی اکبر را به فرمان پروردگارت به میدان نبرد فرستادی و برای کمک کردن به الله و برای پایداری اسلام و قرآن و حفظ ناموس تا جانش را برای خدا فدا نماید، بر تو هم مبارک باد. و اما برادرم: سلام بر شما باد که همچون ابوالفضل العباس بی برادر شدید. و اما خواهر: سلام و درود بر شما باد که همچون زینب زمانه باشید و صبر و مقاومت به خرج دهید.

و اما تنها سفارشم بر شما (پدر و مادر و برادر و خواهر و فامیلانم) این است که شما را به خون سرخ و به ناحق ریخته این جوانان و شما را به خون سرخ و به ناحق ریخته و با دلهای پر از آرزو و گلوله خورده ام قسم می دهم که هیچ گاه برایم ناراحت نباشید و برایم گریه و زاری نکنید چون این گریه کردنها برایم مصیبت می شود که اجرم از بین برود و کسی که در راه خدا کشته شود برای او گریه کردن فایده ندارد و قرآن هم در این زمینه می فرماید: اولئک هم الفائزون

سیداسلام موسوی

شهادت در راه خدا گریه و زاری ندارد، چون مرگ هر جا باشد به سراغ انسان می آید چه خوش است این مرگ در راه خدا باشد نه در راه شهوات و هوس های دنیوی باشد و خداوند هم می فرماید:

وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ

قسم به عصر (نورانی رسول و یا ظهور ولی عصر) که انسان همه در خسارت و زیان کاریست مگر آنانکه به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شوند و به درستی و راستی و پایداری در دین هم دیگر را وصیت نمودند.

و تذکر دیگر به خانواده و فامیلان و آشنایان این است که: شما ادامه دهنده راه حسین ثارالله می باشد، باشید و هیچگاه در فکر معامله با خون شهداء با دیگر افراد نباشید چون مشتری خون شهدا کسی است که انسان و حیوان و درندگان و چرندگان و تمام موجودات دنیا را خلق کرد و به هیچ احدی نیاز ندارد و آنهم خدای یکتا است.

و اما سخنم به امت حزب الله این است که؛ تنها چیزی که انقلابمان را بدین جای رساند، هیچ چیزی نبود بلکه فقط وحدت کلمه متکی به قرآن و کلمه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» - به ریسمان خداوندی چنگ بزنید و متفرق نشوید» قرآن کریم - و اطاعت از ولایت فقیه و پیروی و عملکرد به دستورات عالیۀ اسلام و قرآن بوده است، از یاد نبرید و همیشه حمایت بی دریغ خود را با روحانیون اصیل (نه روحانی نماها) اعلام نمائید و همیشه در پیشاپیش آنان قدم رنجه بفرمائید و هیچگاه از آنان جدا نشوید.

و ای مستضعفین جهان! بپاخیزید و در پیشاپیش نیروهای مسلح اعم از (سپاه و ارتش و کمیته ای و بسیجی) قدم رنجه بفرمایید و این برادران با صلاحشان و امت حزب الله با تکبیر و مشت گره کرده شان و خانواده شهدا با خون به ناحق ریخته فرزندان شان انتقام شما را از چنگ و گلوی متجاوزین و مستکبرین و ابرذلتها بیرون خواهند کشید. برادران و خواهران! احساس مسئولیت کنید، چون خداوند می فرماید: كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ - همانا شماها مسئول هستید. بپاخیزید و گریبان منافقین و ضد انقلابیون و توطئه گران را بگیرید.

و اما چند کلمه ضمن عرض ادب به پیشگاه مقدس و محضر مبارک امام بزرگوارمان روح الله نستوح؛ که اماما: ما همه سربازان و جان برکفان گوش به فرمان تو تا آخرین قطره خونمان و تا آخرین حیات دنیوی از راهت که همانا راه اسلام اصیل و اسلام مهدی است حمایت نموده و جان بی ارزش خود را فدای اسلام و قرآن می نمائیم و از خداوند منان با دل پر از آرزوهایم می خواهیم که از عمر بی بها و بی ارزش مان بکاهد و به عمر پر ارج او بیافزاید، تا انقلابمان به انقلاب ولی عصر حجه بن الحسن العسکری امام زمان متصل گردد.

حجله گور شد اینک وطنم / رخت دامادی من شد کفنم - صبر خواهیم ز خدا با دل ریش / از برای پدر و مادر خویش - خوش آمدید به مزارم نموه اید یادم / بخوان سوره الحمد تا کنی شادم

«و السلام علیکم من اتبع الهدی» خدایا خدایا تا انقلاب مهدی جان مهدی خمینی را نگهدار (سه بار)



شهید دانش آموز

سیدعلی موسوی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعلی موسوی
سیدعلی موسوی در ۲۲ دی ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه خدایندهلو
و پدرش سیدغلامعلی موسوی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدعلی موسوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۲ منطقه مریوان در اثر اصابت
تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۴۶»

سیدعلی موسوی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مادر شهید: ایشان بسیار فرزندی دلسوز و مهربان بودند، خاله او مریض بود و نمی توانست کارهای خانه خودش را انجام دهد، او می رفت و کارهای خاله خود را انجام می داد، ظرف های خانه او را می شست، برایش نان می گرفت و غیره...

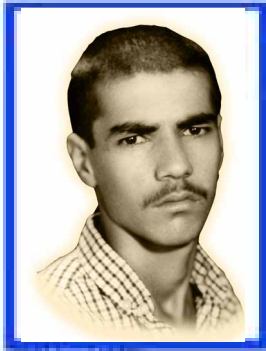
زمانی که امام (ره) پیام داد و جوانان را به سوی جبهه خواند، او آمد دیدم دستش یک برگه است به من گفت مادر بیا پشت آشپزخانه کارت دارم، دیدم صورتش سرخ شد. برادرم حشمت الله آن زمان جبهه بود من ترسیدم و گفتم چی شده حشمت الله از جبهه آمد؟ گفت: «نه! من می خواهم اعزام شوم و به جبهه بروم» گفتم از مسجد می خواهی اعزام شوی؟ گفت: «نه! رفتم چالوس ثبت نام کردم و از آنجا می خواهم اعزام شوم و چند روز دیگر می روم» چند روز بعد وقتی داشت می رفت من به او گفتم من همراهت تا بسیج می آیم ولی او گفت نه اگر شما بیاید گریه می کنید و نگذاشت من بروم. وقتی رفت تا یک ماه نامه می داد و ما هم نامه می دادیم و زنگ می زدیم. بعد از یک ماه دیدیم نامه هایی که ما می دهیم بدون پاسخ برگشت می کنند و هر چه تلفن می زنیم کسی جواب نمی دهد و ما منتظر بودیم که علی بیاید ولی نیامد و بعد از مدتی پیگیری کردیم که خبر دادند علی به شهادت رسید.

به نقل از سردار باقرزاده. کتاب کرامات شهدا:

طبق برنامه ای که تدارک دیده شده بود، قرار بود پیکر شهید موسوی را به آمل منتقل و به خانواده شهید تحویل دهیم تا پس از مراسم احیای شب ۲۱ ماه رمضان، فردای آن شب یعنی روز شهادت حضرت امیر همان جا پیکر را دفن کنند. در جریان انتقال پیکر پاک شهدا دوستان با وجودی که پیکر شهید موسوی را کنار گذاشته بودند تا به آمل بفرستند، اما به طور اشتباه همراه شهدای دیگر، پیکر ایشان را هم به اهواز فرستادند تا همراه شهدای دیگر از شلمچه به طرف مشهد تشییع شود. همان زمان، مادر شهید تماس می گیرد و اصرار می کند پیکر شهید را به آمل بفرستید، چون آن طور که ایشان گفته بود در آمل، خانواده شهید برنامه ریزی کرده بودند و مهمان دعوت کرده بودند. دوستان تلفن زدند و مرا در جریان گذاشتند. من گفتم: «خب! اگر خانواده شهید اصرار دارند، چاره ای نیست، پیکر را سریع با هواپیما به تهران و از آنجا به آمل بفرستید، اما برای خودم این پرسش پیش آمد که شهید چطور حاضر شده دوستانش را ترک کند و فیض زیارت حرم ثامن الائمه علیه السلام را از دست بدهد؟ چون کامل معتقدم ما کاره ای نیستیم، همه کارها دست شهداست.»

این گذشت، تا اینکه شب ۲۳ رمضان از بچه ها پرسیدم بالاخره پیکر شهید موسوی را به آمل فرستادید؟ گفتند نه. پرسیدم چرا؟ گفتند ما مقدمات انتقال پیکر شهید را به آمل آماده می کردیم و در آستانه فرستادن آن بودیم که تلفن زنگ زد، مادر شهید پشت خط بود و گفت: دیشب خوابی دیدم. البته به طور کامل خواب را تعریف نکرد. بر اساس آن باید بچه من ابتدا به مشهد برود، زیارت بکند بعد بیاید ما پیکر را تحویل بگیریم.

اتفاقا شهید سید علی موسوی از پیکرهایی بود که دو بار، دور ضریح نورانی آقا علی ابن موسی الرضا علیه السلام طواف داده شد؟!



شهید دانش آموز

یوسف مهدوی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف مهدوی
یوسف مهدوی در ۱ اسفند ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره
حسینپور و پدرش رحمت الله مهدوی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یوسف مهدوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۰۱ منطقه مهران
عملیات کربلای ۱ در اثر (موج انفجار) خفگی در آب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بانصر کلا
شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۴۸»

یوسف مهدوی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَ تُرِيدُ أَنْ تُنَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

با درود و سلام به آخرین رسول خدا حضرت محمد ابن عبدالله (ص) و به جانشین به حق او حضرت علی ابن ابیطالب (ع) و فرزندان معصومش.

بار خدایا تو را شکر می کنم که در این عصر و زمان که در کره زمین پر از فساد و تباهی است، مرا به آن راهی هدایت فرمودی که خودت امر فرمودی و به راهی مرا کشاندی که رسولانت به خلق توصیه فرمودند.

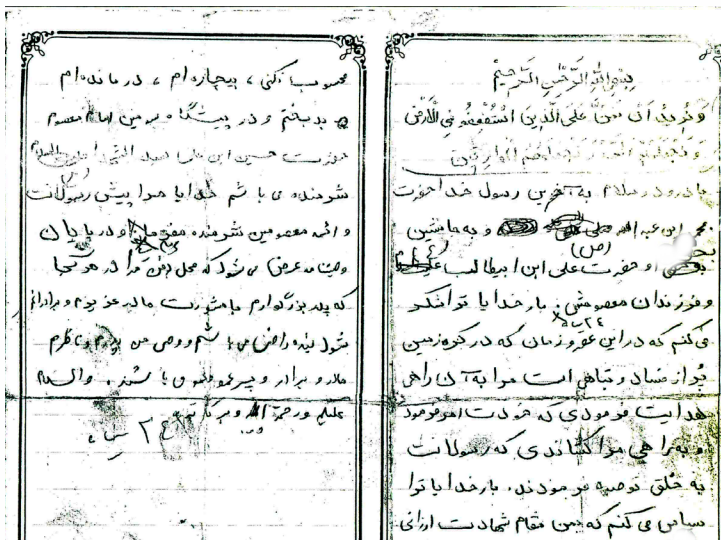
بار خدایا تو را سپاس می کنم که به من مقام شهادت ارزانی داشته ای با آنکه به آن مقام لیاقت نداشتم.

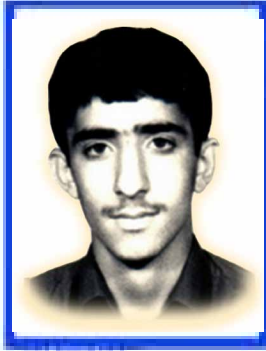
خدایا، پروردگارا، آفریدگارا، مرا ببخش و بیماریز، با آنکه در دید مردم شهید شدم، در دید خودت هم شهید محسوب فرما، چون اگر تو مرا شهید محسوب نکنی، بیچاره ام و درمانده ام، بدبختم.

در پیشگاه سومین امام معصوم حضرت حسین ابن علی سید الشهدا (ع) شرمنده می باشم، خدایا مرا پیش رسولانت و ائمه معصومین شرمنده مفرما.

و در پایان وصیتنامه عرض می شود که محل دفن مرا در هر کجا که پدر بزرگوام با مشورت مادر عزیزم و برادرانم شود بنده راضی می باشم و وصی من پدرم و ناظم مادر و برادر و پسر عمو و عمو می باشند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته





شهدای دانش آموز

جواد مهدوی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جواد مهدوی

جواد مهدوی در ۱۰ آذر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مولود علی پور و پدرش رضاعلی مهدوی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جواد مهدوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۱ منطقه فاو عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت ترکش به صورت شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مرزانکلا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۰»

جواد مهدوی

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

وصیت نامه اینجانب جواد مهدوی فرزند علی مهدوی ساکن روستای مرزانکلا بدین شرح می باشد؛ آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و کوشیده‌اند در راه خدا با مالها و جانهای خود، بزرگتر است پایه آنها نزد خدا و آنانند رستگار.

با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و با سلام بر نائب برحقش پیر جماران، حامی مستضعفان، ابراهیم زمان، موسی قرن، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، سومین بت شکن جهان فقیه عالیقدر خمینی کبیر و با سلام بر تمامی رزمندگان که همیشه آماده پیکار و ستیز با دشمنان اسلام می باشند و با سلام بر تمامی شهیدانی که با خون خود درخت لایزال اسلام را آبیاری کردند.

هدف اصلی من از رفتن به جبهه جهاد فی سبیل الله و رضای حق تعالی و خودسازی می باشد و زمینه سازی برای ظهور مهدی (عج) و پشتیبانی از خط ولایت فقیه و حمایت جانانه از آن می باشد. اگر در این جهاد مقدس شهادت نصیبم شد آرزویم بود و به آرزویم رسیدم و اگر مانند آن قدر می جنگم تا کفر جهانی سرنگون گردد و پرچم اسلام بر سراسر گیتی برفراز آید.

اولین پیام من به مادر دلسوز و مهربانم این است که بعد از من صبوری و بردباری پیشه خود سازد و چون مادر دیگر شهدا دعا برای طول عمر امام عزیزمان بنماید. مادرم! می دانم که چه سختی ها و دشواری ها از بدو تولدم تا کنون برای کشیدی و از شما معذرت می خواهم که نتوانستم جبران آن همه زحمات را بنمایم. مادر جان! مبدا خدای نکرده عملی از شما سر بزنند که دشمنان اسلام شاد گردند. مادرم! رفتارت باید کوبنده قلب منافقان باشد.

برادر عزیزم! شما در نبود پدرم چه مشکلاتی را تحمل نمودی، می دانم که سختی های زیادی کشیدی و من نتوانستم ذره ای از آنها را جبران کنم، اما شما بهتر می دانید که اجر و پاداش را باید از خدا بگیرید. برادرم! به رهبرم بگوئید که من تا آخرین نفس که داشتم (الله اکبر خمینی رهبر) را فراموش نکردم. برادرم! راهم را ادامه ده و ادامه دهنده راه دیگر شهدا باش. مبدا دست از ولی فقیه بردارید و امام را تنها بگذارید، امامان را در هر شرایط پشتیبانی نمائید. در فراگیری احکام و فرامین دینی کوشا باش و صبر و بردباری بعد از شهادتم پیشه ساز.

پیام من به خواهران خوب این است که حجاب اسلامی شما کوبنده قلب منافقان از خدا بی خبر است، رعایت کنید و فرزندان خودتان را طوری تربیت نمائید که آینده اسلام به دست آنها سپرده می شود و آن وصایایی که به برادرانم کردم پیشه خود سازید. پیام من به دوستان و آشنایان خود این است که لحظه ای عمرتان را به هدر ندهید و مبدا از امام دست بکشید. دوستان! از خط ولایت فقیه که استمرار حرکت انبیاء است حمایت نمائید و ادامه دهنده را شهدا باشید و در هر کجا هستید سعی کنید کارتان برای رضای حق تعالی باشد نه نفس پرستی و غیره.

در پایان اگر دوستان بدی از من دیدید مرا ببخشید و حلالم نمائید- به امید پیروزی

خدا یا- خدا یا- تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی نگه دار

مورخه ۱۳۶۳/۰۱/۲۵



شهید دانش آموز

سیدمنصور مهدوی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمنصور مهدوی در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه حسینزاده و پدرش سیداحمد مهدوی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدمنصور مهدوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات کربلای ۴ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۲۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۲»

سیدمنصور مهدوی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

جواد - برادر شهید: هر وقت برادرم دلتنگ می شد او را باید در گلزار شهدا پیدا می کردیم. دوست و هم‌رزم شهید - علی حسین زاده: من و ایشان با هم رفیق بودیم، زمانی که در منطقه بودم با خبر شدم که ایشان هستند اما موفق نشدم که ببینمش. شب عملیات هم آنها جزء نیروهای اول بودند. زمانی که ما به جزیره ام‌الرصاص رفتیم متوجه شدیم بچه‌هایی که جلو رفتند عراقی‌ها آنها را غافلگیر کردند، چون آنها از ام‌الرصاص باید به سمت ام‌الباقی می رفتند و از داخل نیزار وارد شدند، که غافلگیری دشمن باعث شهادت خیلی از بچه‌ها شد، که عراق یا آنها را توی آب می انداخت یا روی آنها آهک می ریختند که جسد تجزیه شود و ایشان هم جز شهدای ما بودند.

گفتگو با برادر شهید: سید رحمت‌الله مهدوی نیاکی، برادر شهید سیدمنصور مهدوی نیاکی غواص شهید تازه‌شناسایی شده می گوید: ما شش برادر و دو خواهر بودیم. من فرزند اول و سیدمنصور فرزند چهارم خانواده بود. هفت سال اختلاف سنی داشتیم. یکی از برادرانم سال ۶۲ در حالی که اول نظری بود به جبهه رفت، مجروح شد و بازگشت. بعد از او منصور هم به جبهه رفت.

نحوه اطلاع خانواده از شهادت سیدمنصور: او ادامه می دهد و می گوید: سیدمنصور از ۱۶ سالگی رزمنده شد، سه سال در رفت و آمد بود تا عاقبت سال ۶۵ در سن ۱۹ سالگی در عملیات کربلای چهار به شهادت رسید. ما مدت‌ها از او خبری نداشتیم چون هم‌رزمان نزدیکش دچار موج گرفتگی شده بودند و نمی توانستند اطلاعات دقیقی از منصور به ما بدهند. به همین دلیل اول فقط اعلام مفقودیت شد، بعد از چند سال پلاک منصور در منطقه عملیاتی پیدا شد، اما نمی توانستیم به استناد یک پلاک بگوییم او زنده است یا شهید شده؛ بعد از ۱۳ سال طبق نقل برخی از هم‌رزمان و اینکه کمتر کسی از آن عملیات زنده مانده بود؛ شهادت او را اعلام کردند. بعد از منصور یکی دیگر از برادرانم نیز به نام سیدناصر مهدوی نیاکی به جبهه رفت، او دانشجوی سال سوم دانشگاه صنعتی اصفهان بود که در عملیات برون‌مرزی نصر ۴ در منطقه عملیاتی ماووت عراق به شهادت رسید.

برادر شهید مهدوی نیاکی در توصیف اخلاق و رفتار برادر تازه شناسایی شده‌اش توضیح می دهد: منصور با وجود آنکه سن زیادی نداشت، خصوصیات اخلاقی‌اش با یک جوان ۱۹ ساله برابری نمی کرد. نمازهای یومی‌اش همه اول وقت بود. نماز شب را مرتب می خواند و برایش مهم بود که حتی یک بار هم ترک نشود. می گفت: باید دخترهایمان را زینبی بار بیاوریم. منصور به قرآن اهتمام زیادی داشت، مرتب مطالعه می کرد، نکات مختلفی را از آیات قرآن می نوشت و آن را حفظ می کرد. پسر آرام و سر به زیری بود. صبور و با اخلاص، نمونه کامل یک مؤمن واقعی. رفتارش با مادر و پدرم بی نظیر بود. او به خاطر گمنامی حضرت زهرا(س) خودش هم به گمنامی علاقه داشت همیشه به مادرم می گفت: «وقتی قبر مادرمان ناپیداست من چه باید بگویم؟» انگار می دانست که می رود و شهید می شود و تا مدت‌ها پیکرش بدون مزار مفقود می ماند. او در ادامه خصوصیات اخلاقی برادر شهیدش اضافه می کند: اگر جایی اختلاف یا دعوایی پیش می آمد او در کمال آرامش همه چیز را حل و فصل می کرد. بسیجی فعالی بود. مسئول پایگاه ۴۸ مسجد محله بود. هیچوقت فعالیت‌های این چنینی‌اش کمرنگ نشد. عاشق انقلاب و رهبرش بود. علاوه بر این خطاط ماهری بود. حتی از شهرستان‌های اطراف به نزد او می دادند تا برایشان خط بنویسد. خودش هم یک عکس دارد که در آن با دست خط خودش نوشته شهدا را فراموش نکنید. او از محله‌ای که کودکی خود و دیگر برادرانش در آن سپری شده است می گوید و ادامه می دهد: محله ما در ابتدا بسیار کوچک بود و مثل حالا گسترش یافته و بزرگ نشده بود. خیلی کوچک‌تر از حد تصور بود. اما همان محله کوچک ۵۷ شهید داشت. بعدها اسم محله به «شهید محله» تغییر یافت. همه خانواده‌های ساکن در آن محل چند شهید داده بودند. فقط ما نبودیم. همه برای جبهه رفتن داوطلب بودند چون می دانستند درخت انقلاب خون می خواهد و باید برای دفاع از انقلاب و کشور ایستاد. اعضای خانواده ما نیز مرتب برای کمک به نظام و انقلاب اسلامی به جبهه در رفت و آمد بودند.

سیدرحمت‌الله مهدوی نیاکی در ادامه سخنانش وقتی از دلتنگی پدر و مادرش از او سؤال می شود می گوید: پدر و مادرم هر دو در سال‌های ۸۱ و ۸۹ از دنیا رفته‌اند، ولی تا روزی هم که در قید حیات بودند فقط خدا را شکر می کردند، ذره‌ای بی تابی نداشتند، هیچ رفتاری که دشمن را شاد کند در زندگی شان نبود. مادرم وقتی پیکر برادر شهید دیگرم را آوردند، اول کمی اظهار ناراحتی و تالم کرد، اما بعدش فقط شاکر بود. می گفتند ما برای انقلاب فرزندانمان را داده‌ایم و تا آخر با یاد امام حسین(ع) زندگی می کنیم.



شهدای دانش آموز

حجت الله مهدویان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حجت الله مهدویان در ۵ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه حسن زاده و پدرش صدراالله مهدویان پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حجت الله مهدویان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۲۲ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای بوران شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۴»

حجت الله مهدویان

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ - وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَّاءَ لِحَبْلٍ قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ - وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (سوره منافقون آیات آخر)

ای اهل ایمان مبادا هرگز مال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل کند کسانی که به امور دنیا از یاد خدا غافل شوند آنها به حقیقت زیانکاران عالمند و از آنچه روزی شما کردیم در راه خدا انفاق کنید، پیش از آنکه مرگ بر یکی از شما فرا رسد، در آن حال (بحسرت بگویند) پروردگارا اجل مرا اندکی تاخیر انداز تا صدقه و احسان بسیار کنم و از نکوکاران شوم و خداوند هرگز اجل هیچکس را از وقتش که فرارسد مؤخر نیفکند و خدا به هر چه کنید آگاهست. بنام او که از اویم، بنام او که به اویم، زنده به اویم، شدنم در دست اوست، بودنم از اوست، رفتنم از اوست، یادم از اوست، معشوقم اوست، معبودم اوست، مقصودم اوست، مرادم اوست، امیدم اوست. به نام خداوند شهیدان و درهم کوبنده ستمگران، اوست تنها سعادت، ایمان، جهاد، شهادت. با عرض سلام به ساحت مقدس ولی عصر امام زمان روحی له الفداء، با درود و سلام بر منجی انسانیت امام امت، این رحیل الهی و این طلایه دار نهضت سرخ خونین حسینی و پیشتاز مکتب توحید و حافظ و راهبر خطوط اصلی انقلاب و فیلسوف قرآن و دریایی از علم و با سلام بر رزمندگان، بر شهدای اسلام و خانواده‌های معظم شهدا و سلام بر شما مومنین و کسانی که در مسیر خطوط الهی و رهایی بخش اسلام حرکت می‌کنید که با قدمهای استوار و با عظمی راسخ در راه عقیده و فی سبیل الله در حرکتید و بر مبنای اطاعت از رسول و اولیاء که همانا بزرگ مردان خدا و نمونه و الگویی چون امام و رهبر و مرجع قدم بر می‌دارید، بدانید وعده پروردگار نزدیک است و آخر امت او پیروزند، و بدانید تنها مکتبی که می‌تواند انسان‌هایی را در هدفی اصلی و الهی سوق دهد قرآن کریم و دین محمد(ص) فرستاده ختمی مرتب است و درود بر شما عزیزانی که حقایق را پذیرا هستید و در مقابل جهل تحمل ناپذیرید، آنهایی که در انقلاب کبیر اسلامی، مشت گره کردند و آنهایی که در جنگ تحمیلی با صدام کافر جنگیدند و شربت شهادت را نوشیدند کار حسینی کردند. لذا شما برادران بیرق اسلام را که از خون هزاران شهید بدست آمده است و از سرزمین وطن در اطراف و اکناف عالم به اهتزاز در آورید و بر گنبد حسین(ع) نصب نمائید زیرا که این خون حسین است که انسان را شور حال دیگری بخشد و همچنین درس جهاد و صبر و انسانیت و شهادت می‌دهد و موجب می‌شود که انسان از حریم اسلامی خود دفاع کند و این صدام دیوانه که هر جناح مورد حمایت ابرقدرت‌هاست و این همه سلاح‌ها و ابزار آلات جنگی را به رخ ملت مظلوم می‌کشد، ولی ما سلاحی داریم که هیچ ابرقدرتی آن سلاح را ندارد و آن سلاح، سلاح ایمان و تقوا است، سلاحی که برنده‌ترین سلاح‌هاست و ما باید جنگ را ادامه بدهیم تا حقایق خودمان را برای مردم جهان به اثبات برسانیم و آن هم تداوم جنگ است.

انسان باید افکار خودش را به راه بیاندازد و بیاندیشد، حق را از باطل و حکمت را از جهل، روشنایی و نور را از ظلمت تشخیص بدهد و بعد تصمیم بگیرد. همه ما باید از این دنیای فانی برویم زیرا این دنیا تعلق به ما ندارد و نه ما تعلق به دنیا داریم، مولای ما امام حسین می‌فرماید «اگر این پیکرها برای مرگ پدید آمده‌اند پس مردن در راه خدا نیکوتر و برتر است» برادران! شهادت یک امر الهی است، لذا شما شهادت را یکی از آرزوهای بزرگ خود قرار دهید چون که آرزوی شهادت کردن پرواز از قفس دنیا است و حیات انسان با مرگ بسته نمی‌شود و حیاتی در پی حیات دنیوی وجود دارد و آن حیات اخروی است، اگر جوانی از دار دنیا برود می‌گویند آن جوان آرزو داشت داماد بشود ولی این حقیر بلعکس آرزوی من همین بود که رسیدم و این دامادی را به پدر و مادرم تبریک می‌گویم زیرا حجله من همان سنگری بود که از آن پاسداری کردم و عروس من همان آرپی جی من بود که با آن از حریم اسلامی خویش حراست و محافظت می‌کردم.

حجت الله مهدویان

برادران! دست در دست همدیگر دهید و همه باهم همانند حلقه‌های زنجیر از همدیگر جدا نشوید و نگذارید که این انقلاب کبیر اسلامی که از خون هزاران شهید و مجروح و معلول بدست آمده خدای نکرده به نابودی برود زیرا در قرآن کریم داریم «به ریسمان خدا چنگ زنید و از یکدیگر پراکنده نشوید» پس بر سر اختلافات کوچک و ناچیز از یکدیگر جدا نشوید تا دشمن از جدایی شما سوء استفاده کند. لبهای خودتان را با دوستی و مهربانی صفا بخشید. می‌خواهم بگویم این چه شوق است، این چه عرفانی است، این چه مکتبی است، این چه حکمتی است، که انسان را از آغوش گرم خانواده‌اش جدا می‌کند و به کسی که تکیه‌گاهش خداست و از هیچی نمی‌ترسد، از مال و اموال حتی از مرگ نمی‌ترسد، زیرا چنین فکر می‌کند که: مگر دو راه وجود ندارد یکی سعادت است و دیگری شقاوت، یک راه به هلاکت و نیستی و یک راه شهادت و یک راه حق و یک راه باطل. در یک راه خطر تهدید می‌کند که انتخابش آتش و عذاب الهی و در یک راه محفوظ هستیم و آن هم کاملاً مشهود است.

ای کسانیکه از یاد خدا غافلید، ای کسانیکه در عیش و نوش هستید! تا کی می‌خواهید منتظر جنازه یک‌یک عزیزان خود باشید و گوشتان به اسلام بدهکار نباشد؟ هر چه بر تعداد شهدای گرانقدر ما افزوده می‌شود و هر چه از عمر پر برکت انقلاب اسلامی ما می‌گذرد مسئولیت یکایک شما بیشتر می‌شود.

چون خودم محصل بودم بهتر است چند نکته را متذکر شوم و آن اینکه شما برادران در سنگر مدارس به تحصیلات خودتان ادامه دهید و به خوبی و با موفقیت کامل به دانشگاه راه یابید و در آنجا با مکتب عالم با استکبار در ستیز باشید.

یک جمله به خواهران متذکر بشوم و آن اینکه حجاب و پوشش اسلامی را رعایت بکنند - ان شاء الله ما گور شیطان بزرگ آمریکا و دیگر ابرقدرتهای جهان را با جریان خون سرخ خودمان خواهیم کند و به نصیحت‌های پیامبرگونه و پدرگونه رهبر کبیر انقلاب‌مان گوش فرادهید. دیگر آنکه مسائل دینی را انجام بدهید و سبک نشمارید و به وصایای دیگر شهداء عمل نمایید. دعا برای امام یادتان نرود. ان شاء الله خداوند همه ما را جزء بندگان خالص و مخلص خودش قرار دهد. خدایا چشمان گنه‌کار ما را به جمال نورانی آقا امام زمان روشن و منور بگردان. خدایا دل‌های ما را نسبت به همدیگر مهربان بگردان. خدایا اخوت و برادری بین تمام مسلمانان قرار بده.

هر دل که طواف کرد گرد عشق / هم کشته شود سر آخر از خنجر عشق
این نکته نوشته ایم در دفتر عشق / سر دوست ندارد آنکه دارد سر عشق
به امید زیارت مرقد مطهر اباعبدالله‌الحسین(ع) و پدر بزرگوارش امیرمؤمنان علی(ع) و آزادی قدس عزیز الهی دشمنان دادند دست دوستی با هم / چرا ما دوستان پیوسته کنار هم نباشیم
پدرم و مادرم! آن مهر و محبت پدر و فرزندی و یا مادر و فرزندی، شما را خدای نکرده از دین و اسلام دور نگرداند، فقط افتخار کنید که امانت را دوباره پس دادید.

حدیث: مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَى دِيْبَتِهِ وَ مَنْ عَلَى دِيْبَتِهِ وَ أَنَا دِيْبَتُهُ

آنکس که مرا طلب کند می‌یابد. آنکس که مرا یافت می‌شناسد. آنکس که مرا شناخت دوستم می‌دارد. آنکس که مرا دوستم داشت به من عشق می‌ورزد. آنکس که به من عشق می‌ورزد من نیز به او عشق می‌ورزم. آنکس که به او عشق ورزیدم می‌کشم او را. و آنکس را که من بکشم خونبهایش بر من واجب است و آن کس که خون بهایش بر من واجب است پس من خونبهایش هستم.

والسلام

از پدر و مادرم و دوستان و آشنایان و فامیلها می‌خواهم که اگر از من بدی دیدند این را حقیر را عفو نمایند.



شهید دانش آموز

احمد نائیجی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد نائیجی

احمد نائیجی در ۲ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه نائیجی و پدرش تقی نائیجی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد نائیجی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۹ منطقه فاو عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت ترکش خمپاره به پا و پرت شدن از دره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد نائیجی

بسم الله الرحمن الرحيم

برای جنگ با کافران مجهز بیرون شوید و در راه خدا با مال و جان جهاد کنید، پس برای شما بهتر خواهد بود اگر مردمی با فکر و دانش باشید.

درود فراوان بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت بقیه الله الاعظم آقا حجه بن الحسن العسگری امامان روحی له الفدا و بر سرباز او این پیر جماران نائب برحق امام زمان حضرت آیه الله العظمی خمینی و با درود بیکران خداوند سبحان به شما مردم همیشه در صحنه و مبارز ملت شریف ایران که با ایمان راسخ خود از جبهه‌های حق علیه باطل پشتیبانی می‌کنید.

خواستم به عنوان یک سرباز کوچک امام و به عنوان یک برادر کوچک شما عرض کنم که من با عنایت خداوند این راه را شناختم و آگاهانه و عاشقانه این راه را پیمودم و از وقتی که قدم در این راه مقدس گذاشتم سختی‌های این راه را چشیدم، این راهی که درس عبودت و بندگی را به ایشان می‌آموزد. درسی که شهادت، شهادت و شجاعت و شهادت می‌آموزد، چه بسیار شیرین و گوارا می‌باشد. این راهی که معلم آن ائمه اطهار باشد، چون این راه مقدس را شناختم فهمیدم که چقدر ارزشها دارد و فهمیدم که چرا امام حسین(ع) همه مصیبتها را تحمل کرد تا این راه مقدس را که همان دین مبین می‌باشد را زنده نگه دارد و پایدار استوار باقی بماند. همان خون حسین بود که حال این سعادت نصیب ما شده و پاک و پاکیزه پای به عالم نهاده که به سوی اسلام و انسانیت از در و دیوارهای آن به مشام قلب می‌رسد. ای مردم! امام حسین که امام بود از جان خود گذشت تا دین زنده باشد، دیگر این خون من چه ارزشی برای دین دارد؟ ولی امیدوارم همان خدایی که علاقه حسین را در وجدانم و در جوارح و خونم روزی کرده تا این خون مقدار ارزشی برای خود پیدا کند، باشد که برای این دین مقدس مفید باشد. و شما ای مردم مبارز! اگر می‌خواهید آزاد باشید و اگر می‌خواهید انسان واقعی و عبد معبود خود خداوند سبحان باشید، اگر می‌خواهید در دنیا و آخرت سرفراز و سربلند و رستگار باشید، دست از امام امت بر ندارید و مطیع فرمان او باشید، که فرمان ائمه اطهار و سرانجام همان فرمان خداست و به ندای او لبیک گوئید تا در زمره رستگاران و مومنان باقی بمانید.

و شما ای پدر عزیزم! ای پدر بزرگوارم! هیچ جای ناراحتی و نگرانی نیست بلکه بسیار جای سرور و خوشحالی است که هدیه شما را خداوند قبول کرده و آبروی بیشتری نزد خداوند پیدا کردید و مورد توجه پیغمبر و ائمه قرار گرفته‌اید.

شما ای برادران عزیزم! و ای مادر! ای خواهران مهربانم! هر وقت خواستید گریه کنید به یاد محبت‌های حضرت زینب(س) باشید و بیاد مظلومیت آقا امام حسین باشید و برای آنها گریه کنید تا قلبهای شما منور شود، زیرا گریه برای ائمه اطهار ارزش دارد و برای دوری و جدائی از آنها گریه کنید که دوری از آنها خودش یک درد است، شما خط امام را دنبال کنید و هر چه و هر کسی که می‌خواهد مردم را از خط امام دور کند با آنها مقابله کنید تا خط امام پایدار و استوار باقی بماند. و روز بروز در پیشبرد ایمانتان کوشش کنید و راهم را با ایمانتان ادامه دهید و بدانید که من با شهادت برای شما مسئولیت گذاشتم که باید این مسئولیت را به نحو احسن انجام دهید و باید از قبل هم بهتر و متواضع‌تر باشید، که راه سعادت شما همین است. . (والسلام)

«۲۵۸»



شهید دانش آموز

قربان نائیجیان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربان نائیجیان
قربان نائیجیان در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم رضایی
و پدرش نعمت الله نائیجیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قربان نائیجیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۱/۲۲ منطقه شمال فکه عملیات
والفجر ۱ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۳ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قربان نائیجیان

بسم رب الشهداء و الصدیقین

به کسانی که در راه خدا شهید می شوند مرده نگوئید، آنها نمرده اند بلکه زنده‌اند ولی شما این واقعیت را درک نمی‌کنید. قرآن کریم

من از خدا عاجزانه می‌خواهم که مرا از هواهای نفسانی دور نگه‌داشته تا مگر اعمالم خالص و فقط برای رضای خدا باشد «من به سهم خودم به کلیه برادران و خواهران نصیحت می‌کنم که همیشه به گفته‌های پیر جماران این پیر خستگی ناپذیر گوش داده و همیشه در صحنه حاضر باشند و توطئه‌های مزدوران آمریکائی را در نطفه خفه کنند و همیشه شعارشان «قولوا لا اله الا الله تفلحون» باشد.

بار خدایا این قطرات خون ناقابل ما را در راه اعتلای دین مبین اسلام بپذیر. من آرزو دارم در بستر بیماری نیم‌مرم بلکه در راه خدمت به دین خدا و برای رضای خدا بجنگم و کشته بشوم. خدایا من یک چیز آرزو دارم آنکه شهادت را نصیب من بکنی، اگر لیاقت شهید شدن را دارم. جز شهادت کدامین عامل موثر و قوی است که آدمی را از حیث این خاکدان پست به این ملکوت آسمانها و بسیار برتر از آن نزد خدا سوق می‌دهد.

از خانواده‌ام خواستارم بعد از شهادت من گریه و شیون نکنند چون ما زنده‌ایم و روح ما در آسمانها پرواز می‌کند و با سرعت به سوی مقصد که همان الله است می‌رود. (۲۶۰)

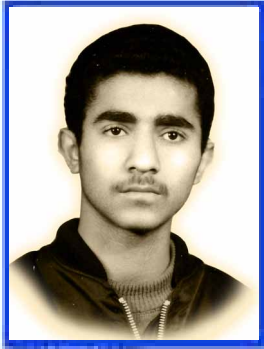
از برادران حزب الهی می‌خواهم که بعد از شهادت اگر راهم را قبول دارند سلاحم را برگیرید و در راه از بین بردن کفر و نفاق مبارزه کنند و به موسی زمان خمینی کبیر و اسلام عزیز یاری بکنند و پاسداران عزیز این جان برکفان را حمایت کنند و از اسلام و روحانیون پشتیبانی کنند و از مرگ هراسی نداشته باشند.

قدر امام را بدانید، حتی به قیمت جان شما هم شده دست از امام برندارید و حرف امام را از دل و جان پذیرا باشید. نصیحت دیگر من این است که قرآن را بخوانید چون حضرت محمد(ص) فرمود: «بهترین کسان شما کسی است که قرآن بیاموزد و به دیگران یاد بدهد»

والسلام علیکم و علی الشهداء و الصالحین

قربان نائیجیان

۱۳۶۱/۱۱/۲۲



شهید دانش آموز

علی اکبر نبی پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر نبی پور

علی اکبر نبی پور در ۲ آبان ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو حقیقت و پدرش محمدابراهیم نبی پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اکبر نبی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اکبر نبی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مادر شهید: زمانی که می خواست به جبهه برود، گفت مادر رضایت بده من بروم گفتم تو هنوز سنی نداری. او برای این که من راضی شوم حسینیۀ ۱۴ معصوم نذر کرده بود. گفت: «مامان از پدر اجازه گرفتم می خواهم تو هم رضایت بدهی.» گفتم من از پدرت می پرسم، شب پدرش آمد از او پرسیدم؛ تو رضایت دادی؟ گفت بله به من گفت: «اگر رضایت ندهی منافق و غیر مسلمان هستی» منم رضایت دادم. گفتم باشه منم رضایت می دهم. بعد رفت پیش خواهرش و بعد هم رفت جبهه.

فاطمه - خواهر شهید: ایشان یک دانه و دردانه خانۀ ما بود و خیلی او را دوست داشتیم. زمانی که پیش ما بود می گفت: «دعا کنید شهید شوم.» گفتم این طوری نگو من دل ندارم گفت: «نه خواهر تو نمی دانی شهید چه مقامی دارد.»

بار آخری که می خواست به جبهه برود شبش لباس رزمش را پوشید. هوا برف بود، خیلی ذوق و شوق داشت، آمد کنار مادرم گفت: چرا ناراحتی؟ ببین چقدر این لباس به من می آید، این لباس دامادی من است. نماز که می خواند همه مان او را نگاه می کردیم. آن شب تا ۲ در تکیۀ آملی بودیم، آنها سوار اتوبوس شدند و رفتند.

پری - خواهر شهید: آخرین باری که می رفت فرزندانم را بغل کرد و بوسیدشان. خیلی خوشحال بود، می گفت شاید بار آخرم باشد، گفتم این حرفها را نزن. گفت حلالم کن خواهر و افتخار کن که خواهر شهید می شوی.

چند سال مفقود بودند - سال ۷۳ در گلزار شهدای امامزاده ابراهیم آمل دفن شد.

«۲۶۲»



شهید
سرافیل نصیری

سرافیل نصیری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسرافیل نصیری

سرافیل نصیری در ۴ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه مداحی و پدرش رحمت الله نصیری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسرافیل نصیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۵/۱۷ منطقه هورالهویزه عملیات قدس ۵ در اثر اصابت تیر و غرق شدن در آب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای شومیا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسرافیل نصیری

بسم الله الرحمن الرحيم

این نمودار شهیدی است که گمگشته تش لاله غرقه بخونی که ندیدم بدنش مینداید آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند. «قرآن مجید» با درود و سلام بر سالار شهیدان حسین ابن علی (ع) و با درود بر منجی عالم بشریت آن کس که همه انتظار فرج او را می کشند و با درود بر نائب امام زمان (عج) امام خمینی، آنکس که همه مردم مسلمان جهان به جان او دعا می کنند و با سلام و بر شهدا، اسرا، مفقودین و جانبازان، وصیت نامه خود را شروع می کنم؛ همانطور که در آیه بالا نوشتم، همانطور که قرآن آن آیه را ذکر می کند، من بنا به دستور امام و بنا به اینکه شهیدی شهید می شود در وصیت نامه اش دلیلی می نویسد. بنا به خاطراتی که از امام زمان (عج) نقل کردند، رفتم جبهه تا خودم این چیزها را ببینم و دیدم و شروع به نوشتن وصیت نامه ام کردم و بدانید کسی که وصیت نامه را می نویسد عاشق است، می داند شهید می شود، وصیت خودش را می نویسد.

مادر! تو در شهادت مثل ام البنین باش که ۶ فرزندش یک روز شهید شدند. تو هم باید اصلا گریه برایم نکنی، گریه خود را برای سرنوشت خود و شهادت حسین (ع) بکن. خواهرم! تو مثل زینب باش، پیام شهدا را به تمام جهان برسان، کاری کن که کاخ ستم بلرزد، همانطور که زینب کاخ ستم را به لرزه در آورد. مادر و خواهرم! اگر شما گریه ای که می کنید برای من است باید بگویم که اشتباه می کنید، من رفتم ولی روحم شاد است. آیا تو دوست داشتی من چند سالی پهلوی شما باشم و بعد در بستر بمیرم؟ ممکن است بگویند نه و حالا چه خوب چند سال عمر نکردم و شهید شدم، بدان که اگر همان موقع توی خانه بودم، می مردم، چه بهتر در سنگر بودم و با تیر دشمن شهید شدم و افتخار شهادت داشتم. پدر و مادر! من امانتی بودم از خدا پیش شما، اگر کسی به شما امانت داد نباید در امانت بدی کنید و بگویند برو چند سال دیگر بیا و امانت را بگیر، نباید چنین باشد. امانت را هر موقع دلش خواست می گیرد، خدا هم امانتی را که به شما داد، شما به او تحویل دادید و امانت را خیانت نکردید و فرزند خود را به راه چپ راهنمایی نکردید و امانت را به خدا تحویل دادید همانطور خدا به شما این امانت را داد، پس چرا گریه می کنید؟ در هر صورت امانتی بودم که صاحبش امانت را از شما گرفت، ما باید فکر کنیم و بدانیم برای چه زندگی می کنیم؟ مبارزه در راه اسلام است، اگر مبارزه در راه اسلام است باید فرزند خود را بدهی، مبارزه ای که می کنیم در راه انسانیت است، باید فدا بشویم تا انسان آزاد زندگی کند و انسان زورگو را از بین ببریم.

انسانیت ما موقعی کامل می شود، موقعی ما انسان هستیم، که بر نفس خودمان غلبه کنیم، بر هوا و هوس دنیا غلبه کنیم و با ظلم ها هم از طرف دیگر مبارزه کنیم، در این موقع است که خدا این انسان را می خواهد و شهید می شود و انسان باید اول جهاد اکبر بکند که بعد در جهاد اصغر خدا او را بخواهد و شهید بشود.

برادرم! سلاح بر زمین افتاده ام را بگیر و بر سینه ات بفشار، به خاطر اسلام گلوله هایش را به سینه دشمنان نابکار بزن و بگو که بدانید اگر برادری از ما شهید شد، سلاح بر زمین افتاده اش را برادر دیگر می گیرد و جای خالی او را در سنگر پر می کند. و شما خواهران عزیز! خواهر! شما هم مثل زینب در پخش پیام شهدا کوشا باشید و به همه مادران و خواهران می گویم که همانطور شما در عزاداری و جاهای دیگر چادر سیاه می پوشید بدانید که پوشیدن چادر سیاهتان مشت محکمی بر دهان یاهو گویان شرق و غرب می زند و بدانید که سیاهی چادر شما از خون سرخ من کوبنده تر است. مادر و خواهرم! سربلند باشید که مادر شهید و خواهر شهید شدید و مسئولیت شما سنگین تر شد و در غم مادران و خواهران شهدا، مفقودین، اسرا و جانبازان شریک هستید و شدید. من به تمام مردم شهیدپرور می گویم که امام را تنها نگذارید، امام امید ماست، اگر امام نباشد ما شکست خورده ایم، برای امام دعا کنید. ای برادران! شما هم در کارهایتان صبور باشید و در تشییع جنازه شهدا شرکت کنید و به کوردلان منافق بفهمانید که با شهادت شهیدی راهش را ادامه می دهیم. باید در تشییع جنازه شهدا شرکت کنید که این شهدا حقی بر گردن شما دارند. ای پدرها! فرزندتان را به جبهه بفرستید و فرزند خود را از رفتن به جبهه منع نکنید که خدا در آخرت شما را نمی بخشد.

والسلام - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار (آمین)



شهید دانش آموز

علی اکبر نعمتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر نعمتی

علی اکبر نعمتی در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عذرا جعفری و پدرش صدرالله نعمتی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اکبر نعمتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در درگیری آمل با منافقین شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۰۳/۱۳۶۱ منطقه جنگل آمل در اثر جراحت وارده از شکنجه منافقین شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اکبر نعمتی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

برادر شهید: شهید منحصر به فرد بودند. بسیار حجب و حیا، صداقت و تواضع داشتند. در حفظ اسرار کوشا بودند. اهل کار و معاشرت نیز بودند.

برادر شهید: شهید هیچگاه حق کسی را پایمال نمی کرد، یادم هست در جایی کارگری می کرد و یک مبلغی پول از کارگری دیگر گم شد و او پیدا کرد و آنقدر نزد خود نگه داشت تا صاحب پول پیدا شد و در امانتداری هم بسیار کوشا بودند.

«۲۶۶»





شهید
نورالله نورمحمدی

نصرالله نورمحمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نصرالله نورمحمدی در ۷ دی ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منصوره مهدوی و پدرش غلامحسین نورمحمدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نصرالله نورمحمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.

پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای شیخ محله شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نصرالله نورمحمدی

بسمه تعالی

پدر و مادر مهربانم؛ سلام علیکم و رحمه الله و برکاته
ضمن عرض سلام، امیدوارم که حال مبارکتان خوب باشد و هیچ گونه ناراحتی و کسالتی نداشته باشید. امیدوارم در
ظل توجهات حضرت مهدی (عج) از هر گزند ارضی و سمائی مصون و محفوظ بوده باشید.
اگر از راه لطف و مرحمت از فرزند حقیرتان و فرزندى که حرف شما را به ظاهر زیر پا نهاده و به عقیده‌تان حرفتان
را گوش و توجه نکرده است بخواهید باید بگویم: همانطور که می‌دانید فاو با خون‌های زیادی از جمله دبیران عزیزم
شهید احمدزاده و شهید فلاح و ... نصیب اسلام و ایران اسلامی و آزاد شده است. چه خوبست که این خون‌ها
پایمال نشود و فاو در اختیار اسلام باشد تا بتواند زمینه‌ساز آزادی کربلا گردد، به این دلیل و به دلیل تکلیف شرعی
و اسلامی انسانی، جوانان و رزمندگان عزیز باید در جبهه حضور یابند تا این جنایت مشترک آمریکا، روسیه، فرانسه،
انگلیس، کویت و عراق و ... را پاسخگو باشند.

پدر زحمتکش و مادر بسیار بسیار خوبم؛ محبت پدر و مادری بجای خود محفوظ باشد و ان شاء الله که محفوظ است
ولی این محبت‌ها آیا از محبت به اسلام هم باید بیشتر توجه شود؟ (البته من شما را بسیار محترم می‌شمارم و نسبت به
شما محبت دارم و گمان مفرمائید که قصد دارم نسبت به شما بی‌اعتنائی (خدای ناکرده) روا دارم) بلکه همانطوریکه
خدمتتان عرض کردم موقعیت موقعیت حساسی است و بر ما واجب شده یعنی واجب شرعی شده و باید تکلیفمان
را انجام دهیم. من از اینکه با شما سروان گرانقدر و بدون مبالغه و اغراق، عزیزان زحمتکش و بسیار بسیار عزیز
خداحافظی نکردم خوشحال نیستم ولی چه کنم که اگر لحظه‌ای بمانم از کاروان عقب می‌مانم. و این را داخل پرانتز
عرض کنم که نمی‌خواستم بروم تا آقا اسدالله تشریف بیاورند ولی حالا که این وضع پیش آمده است باید بروم و
واجب است که بروم. در هر صورت از حضورتان عذرخواهی نموده امید دارم که این بنده حقیر را با دلگرمی‌هایتان
دلگرم فرمایید و از من ناراحت نباشید و مرا به بزرگواریتان ببخشید (اگر چه حق دارید ناراحت شوید).

من همیشه به این نکته توجه می‌کردم و امیدوارم شما نیز توجه کنید و اگر واقعا مرا دوست دارید به آن عمل کنید و
آن این است که وفادار به امام و اسلام باشید (همانطوریکه بودید) و برای سلامتی امام و ظهور آقا امام زمان و نصرت
اسلام دعا کنید و نیز امید دارم در حق این عاصی حقیر نیز دعا کنید و از خدا طلب مغفرت بفرمائید.
پدر بزرگوار و مادر مهربانم: اگر جداً مرا دوست دارید از رفتن من ناراحت نباشید بلکه خوشحال باشید که اگر قرار
است بچنگم برای اسلام می‌جنگم، ان شاء الله و این را شما باید افتخار کنید. خیلی حرف داشتم ولی می‌بینم که با این
حرف‌های قلیل و کم شما متوجه اوضاع شده‌اید. عرض دیگری ندارم و رویتان را می‌بوسم و دستتان را نیز می‌بوسم
و مجدداً عذر خواسته و شما را به خدای مهربان می‌سپارم.

فرزندتان نصرالله نورمحمدی

مواظب خودتان و همشیره‌ها و ... باشید - والسلام

«۲۶۸»



شهید دانش آموز

محمد نورمحمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد نورمحمدی
محمد نورمحمدی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عذرا نورمحمدی و پدرش مظاهر نورمحمدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فرهنگ و ادب در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد نورمحمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۲۸ منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاوید الاثر می باشد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد نور محمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

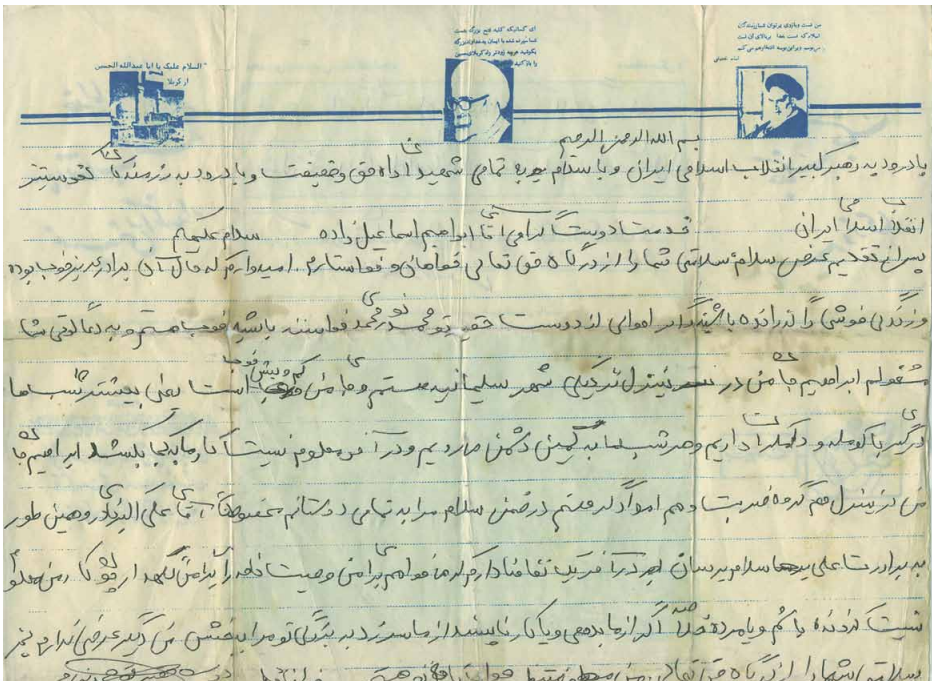
خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

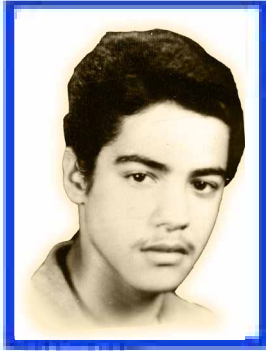
مادر شهید: شهید بسیار خوب و مهربان بود و مقید به واجبات دینی. به مساله حجاب بسیار حساس بود و اگر چیزی می دید به ما می گفت که تذکر بدهیم و اگر نه خودش می رفت و تذکر می داد. در مورد حجاب خیلی تاکید می کرد.

آخرین باری که می خواست بروم هر چه به او گفتیم بمان درست را تمام کن قبول نمی کرد و می گفت باید بروم چرا که این بار بروم دیگر بر نمی گردم. فردا صبح به امامزاده ابراهیم رفت سر مزار شهدا. یک قبر خالی کنده بودند، او رفت داخل آن و خوابید و بعد آمد بیرون و خداحافظی کرد، رفت داخل ماشین نشست.

دوست و هم‌رزم شهید - اکبر نادری: بعد از شهادت ایشان ما خیلی پیگیر چگونگی نحوه شهادتشان شدیم، با آقای سیدعلی حسینی هم‌سنگر بودند، ایشان می گفت در عملیات فاو عراقی ها ایشان را به همراه چند نفر دیگر دستگیر کردند و پشت خاکریز بردند و احتمال ۹۰ درصد به آنها تیراندازی کردند و سرشان خاک ریختند و یا آنها را به اسارت بردند. اصلاً کسی خبر ندارد آنها چگونه شدند.

ایشان مفقودالثر می باشد.





شهید دانش آموز

حسین نوع پرست

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین نوع پرست

حسین نوع پرست در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش اقدس ولی زاده و پدرش یوسف نوع پرست پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین نوع پرست در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۲ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین نوع پرست

بسم الله الرحمن الرحيم

توصیه نامه شهید حسین نوع پرست

سفارش من به شما این است که نسبت به انقلاب و رهبر عزیزمان وفادار باشید و از روحانیون متعهد پیروی کنید تا از مسیر اسلام خارج نشوید. در دفاع از میهن از هیچ چیز دریغ نکنید چرا که دفاع از میهن دفاع از ناموس است. در انجام واجبات و ترک محرمات به خصوص رعایت حق الناس بکوشید. با قرآن مانوس باشید تا چراغ راهتان و مانع لغزش شما گردد. و از خواهران عزیزم می خواهم که در حفظ حجاب خود کوشا باشند چرا که حجاب آنان با ارزش تر از خون شهید است.

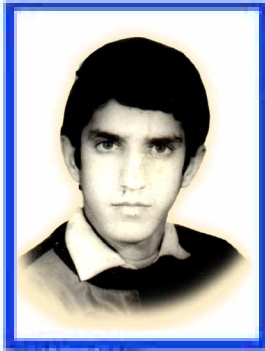
خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

محسن - برادر شهید: بار آخری که می رفت به جبهه پدرم زیاد رضایت نداشت و به ایشان گفت بمان، نرو، مادرت تازه گلویش را عمل کرده ایشان گفت: «این بار می روم آمدم دیگر نمی روم.» پدرم حتی به ایشان گفت من برایت مغازه می گیرم و کار سیم کشی ساختمان را انجام بده و قبول نکرد و به جبهه رفت.

مهدی - برادر شهید: هر زمانی که در جبهه بود نامه نمی داد ولی هفته ای یک بار زنگ می زد و البته هر وقت موقعیت داشت زنگ می زد و همیشه احوال همه را می پرسید و پیگیر درس هایم بود و من را تشویق می کرد.

چند سال مفقود بودند - سال ۷۴ در امامزاده ابراهیم آمل دفن شدند.

«۲۷۲»



شهدای دانش آموز

نورعلی نیکزاد

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نورعلی نیکزاد

نورعلی نیکزاد در ۲ خرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نظری نیکزاد و پدرش محمدعلی نیکزاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نورعلی نیکزاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۵ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای موزیکتی سفلی شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نورعلی نیکزاد

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت نامه این جانب نورعلی نیکزاد «انا لله وانا اليه راجعون» همه از خدائیم و به سوی خدا می‌رویم.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

مپندارید آنانیکه در راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه زنده‌اند و در نزد خدا روزی می‌خورند.

با نام خدا و یاد اولیا و انبیائش و با سلام بر رهبر کبیر انقلاب، ناجی امت اسلامی و با سلام بر حافظان انقلابش و رزمندگان دلیر اسلام و سلام بر ارواح پاک و طیبه شهدا و شهیدان زنده معلولین انقلاب.

اینکه که قلم در دستم روی کاغذ می‌لغزد به یاد دارم بارها قلم به دست گرفتم و بروی کاغذ لغزاندم، وصیت‌نامه‌ام را نوشتم به این امید که دیگر زنده باز نگردم ولی چه کنم که سعادت نصیبم نشد. هم اکنون امیدوارم که خداوند این بار توفیق شهادت در راهش را نصیبم گرداند البته می‌دانم که رسیدن به درجه و مقام لقاءالله و زیارت خداوند مختص افراد صالح و متقی است و عامیان را در آن جایگاه و مقام راهی نیست. لکن در اینجا توبه و ندامت خود را با کمال سرافکنندگی و خجالت به پیشگاه حضرت باریتعالی و رحمت نامتناهی او می‌برم و امیدوارم که به حق محمد و آل محمد خداوند به حقیر تفضل و ترحم نماید و از گناهان و تقصیراتم درگذرد و ما را به شفاعت امام حسین (ع) و وساطت مولی ابی‌صالح مهدی (عج) نائل فرماید. ای خدا ما را ببخش بخاطر شاکر نبودنمان و ما را ببخش به خاطر فراموشی و قدردانی نکردن از نعمت‌هایت و ما را ببخش به خاطر بی‌اعتنای به احکام و دستورات و ما را ببخش به خاطر فراموش کردن خودمان که چه بودیم و چه شدیم و چه خواهیم شد. در جمیع حالات به فکر و ذکر خداوند باشید، ذکر خدا به هر شکلی همیشه بر لبان و یادش در قلبتان باشد. در مشکلات و مصیبت‌ها از خاندان محمد و آلش استعانت و استمداد بطلبید و خود را با امام مهدی (عج) نزدیک کنید. همیشه متواضع باشید، با مخلوقات خدا تندی نکنید، زودتر به همه سلام کنید و خود را از همه کوچکتر بدانید. از تکبر و غرور خودداری ورزید که ابطال‌گر اعمالتان خواهد شد و آن از اعمال شیطان است که به واسطه آن از بارگاه خدا رانده شد.

(۲۷۴)

خدمت پدر و مادر عزیزم سلام عرض می‌کنم و امیدوارم که سلام ناقابل فرزندتان را بپذیرید و از اینکه سالهاست که باعث رنج و زحمت شما شده است او را می‌بخشید و اعتراف می‌کنم که من نتوانستم حقوق شما را ادا نمایم و امیدوارم که مرا حلال نمائید.

پدر عزیزم! از اینکه تربیت تو مرا به راه اسلام و قرآن کشاند و عاقبت مرا عاقبتی خیر گرداند از شما بسیار متشکرم و امیدوارم که خداوند شما را در ثواب شهیدان راهش شریک و به بهشت اعلایش واصل بگرداند.

مادر عزیزم! که زحمات بسیاری برای من تا به حال متحمل شدی، که من این را در هیچ شرایطی فراموش نمی‌کنم و تو مشوق خوبی برای راه یافتن من به مسجد و اسلام و قرآن بودی، البته خداوند این زحمات شما را فراموش نمی‌کند و حتما تو را در ثواب جهادگران راهش شریک می‌کند، لکن من هم به سهم خود از شما متشکرم و از شما می‌خواهم که برای آمرزش و مغفرت همه مومنین من جمله حقیر و همچنین سلامتی امام و پیروزی رزمندگان دعا کنید که خیلی پر فایده است. مادر عزیزم! در عزایم شاد باشید و لباس سفید بپوشید و شیرینی پخش کنید و هرگز برای من گریه نکنید و هر شب جمعه بر سر مزارم بیایید و برای گناهان گذشته‌ام از خدا طلب مغفرت نمایید.

و سلام من به برادرم، (پیامم) این است که راه شهدا را ادامه دهد و هیچ وقت دست از اسلام بر ندارد و پیرو خط امام باشد و شما ای خواهران عزیزم! حجاب خود را رعایت کنید و با حجاب خود مشت محکمی بر دهان بی‌حجابان بزنید و نگذارید که خون شهدا به هدر رود. در پایان سلام به دوستان و همسن و سالان، (پیامم) این است که اگر از من بدی دیدند به بزرگواریشان مرا ببخشند.

در آخر دعا به جان امام و رزمندگان را فراموش نکنید.

والسلام- حقیر شما: نورعلی نیکزاد- ۱۳۶۵/۱۰/۶



شهید دانش آموز

غلامرضا ولایی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامرضا ولایی
غلامرضا ولایی در ۱۰ آذر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صوری ولایی
و پدرش غلامحسین ولایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید غلامرضا ولایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۷/۰۷ منطقه آبادان عملیات ثامن
الائمه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سنگ بست شهرستان شهید
پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامرضا ولایی

بسم رب الشهداء و الصدیقین - بنام خداوند شهیدان و راستگویان

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

گمان مبرید آنهاستیکه در راه خدا کشته می شوند مرده اند، بلکه آنها زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می طلبند.

درود و سلام بر امام زمان (عج) و نایب برحقش امام خمینی و همچنین ملت شهید پرور .

پدر و مادر! مبادا وقتی که خبر شهادتم - که همچون عروسی برایم شادی آور است - به گوشتان رسید ناراحت و گریان شوید، که خداوند تبارک و تعالی با صابران و صداقت پیشگان است. برادرم! تو باید تفنگم را برداری و با ایمان و عشق به الله بر فرق صدام و صدامیان و همه منافقین و مستکبرین بکوبی و یقین دارم که چنین خواهی کرد که با داشتن پدری بزرگوار و مادری مهربان احتیاج به توصیه این حقیر نمی باشد.

پدر و مادر و امت شهید پرور! این حقیر در تمامی طول زندگیش نتوانست خدمتی به اسلام کند با شهادتش در راه الله شاید بتواند خدمتی به اسلام کرده باشد.

خدایا به امت شهید پرور که تا کنون به وظیفه شرعی و الهی خود عمل نموده اند توفیق ده که به وظیفه خود تا آخر عمل کنند و منافقین و مستکبرین را به قبرستان تاریخ بفرستند.

در خاتمه از کلیه برادران و خواهران عزیز دانش آموز به عنوان یک برادر می خواهم که هر چه بیشتر در خدمت به اسلام و مسلمین کوشا باشند که اسلام آنان را بسیار عزیز و محترم شمرده است.

برادران و خواهران! اگر می خواهید خود را از زیر ستم استکبار جهانی نجات دهید به اسلام و خط امام وفادار باشید و منافقان را از خود برانید که خداوند تبارک و تعالی با شماست.

والسلام علیکم و رحمه الله - غلامرضا ولایی



«۲۷۶»





شهید دانش آموز

لطف الله هاشم زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز لطف الله هاشم زاده در ۴ مرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه فرسویان و پدرش میزآقا هاشم زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید لطف الله هاشم زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۱/۰۷ منطقه دهلران در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهنگر کلا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

لطف الله هاشم زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا کوشش و جانفشانی کردند و هم آنان که مهاجران را منزل دادند و آنها را یاری کردند، آنها به حقیقت اهل ایماند و هم آمرزش خدا و روزی نیکوی بهشتی مخصوص آنهاست. انفال- ۷۴

با سلام به رهبر کبیر انقلاب و درود به مردم همیشه در صحنه. علت اینکه این راه را انتخاب کرده ام می خواستم دنباله رو راه شهیدان کربلای حسین (ع) و شهیدان کربلای این زمان باشم و با عشقی که به خدای خود داشتم به سوی او شتافتم. خون من برای اسلام و کتاب خدا هیچ ارزشی ندارد. شاید بتوانم با این خون، خدای خودم را راضی کرده باشم. مادرم! اگر شهید شدم لباس سیاه نپوش و گریه مکن. چون روز دامادی من روزی است که شتاب زده به سوی خدا خواهم رفت. مادر و پدرم! همان گونه که هر مالی که خداوند به انسان داد باید خمسش را بدهد من فکر می کنم که بهترین ثروت شما ما فرزندان هستیم، پس اگر شهید شدم مرا خمس فرزندان خود حساب کنید. ای برادرم و ای دوستان که در محل هستید! شما وارث لباس رزم می باشید. شما باید تداوم بخش راه تمام شهیدان باشید و نباید مهلت خشک شدن خون شهیدان را بدهید و باید با ریختن خون مستکبران، راه شهیدان را تداوم بخشید و لاله های سرخ تاریخ را آبیاری کنید و شما با ریختن خون مزدورانی چون صدام و منافقین خلق و گروه های وابسته که همگی «۲۷۸» آب به آسیاب دشمن می ریزند درخت نوپای انقلاب را آبیاری کنید. اینک که شما را به خاطر خدا و رسول خدا ترک کردم و عازم جبهه جنگ علیه کفار می باشم ولی قلبم با شما خواهد بود و آنگاه که به وسیله گلوله های دشمن تکه و پاره می شوم در آن موقع نیز با شما خواهم بود و به شما توصیه می کنم که همیشه گوش به فرمان امام باشید و از این نعمت گرانبهائی که خداوند نصیب شما کرده است حداکثر استفاده را بنمائید.

به برادران بسیجی و پاسدار محل خودم و دیگر محل ها سفارش می کنم که نماز دشمن شکن جمعه را فراموش نکنند که یک رکعت نماز جمعه به گفته امام صادق (ع) حکم هزار رکعت نماز فرادا را دارد. از مادرم می خواهم از مرگم گریه و ناراحتی نکند و از پدرم می خواهم خواهران مرا طوری تربیت نماید تا بتوانند ادامه دهندگان راه شهیدان باشند.

در خاتمه این برداشت کلی من است که شهادت شربتی است که هر کس توان آن را ندارد که بنوشد، مگر اینکه خود را از تمام قید و بند ظاهری اعم از مال و جان رها کرده و جان خود را در راه حق علیه باطل فدا کند. از مردم همیشه در صحنه می خواهم که کمک به رزمندگان را فراموش نکنند که خدا فراموششان می کند و می خواهم در سر نماز امام را دعا کنند. رزمندگان، مجروحین و معلولین، اسیران و جنگ زدگان و تمام کسانی که در این جنگ تحمیلی از وطن خود آواره گشتند دعا کنند.

خداوند ان شاء الله دعا های شما را می پذیرد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته



شهدای دانش آموز

سیده طاهره هاشمی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیده طاهره هاشمی

سیده طاهره هاشمی در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا مظلوم و پدرش سیدغلامحسین هاشمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیده طاهره هاشمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در درگیری آمل با منافقین شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۰۶ منطقه آمل در اثر اصابت تیر به گلو و سینه شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیده طاهره هاشمی

بسم الله الرحمن الرحيم - وصیت نامه سیده شهیده طاهره هاشمی

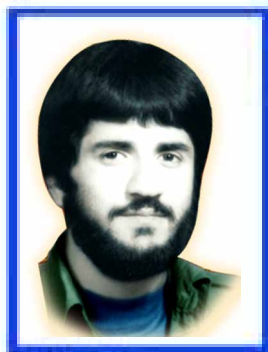
از کودکی با قرآن، نهج البلاغه و سایر کتب روایی شیعی انس و الفت پیدا کرد و به دلیل جو فرهنگی و مذهبی خانواده روح تشنه اش با عمیق ترین مفاهیم دینی و معنوی سیراب شد. او دختری مهربان، دلسوز و دانش آموزی نمونه و موفق و درس خوان بود؛ هرگز در ادای تکالیف واجب دینی، کوتاهی نمی کرد و مستحبات را تا جایی که می توانست، به جا می آورد. طاهره در کارهای هنری چون خطاطی، طراحی، گلدوزی، نگارش مقاله، تهیه روزنامه دیواری و نیز اداره برنامه های فرهنگی مدرسه بسیار موفق بود و بسیاری از برنامه های فرهنگی، اجتماعی و حرکت های سیاسی مدرسه بر عهده او بود؛ در برخورد با دانش آموزانی که تحت تأثیر تبلیغات گروهک های منحرف قرار گرفته بودند، بسیار مهربان، باحوصله و دلسوز بود و از فرط مهر و دوستی، آن ها را به خود جذب می کرد. و سرانجام در غروب روز ششم بهمن سال ۱۳۶۰ در حالی که ۱۴ بهار بیشتر از عمر کوتاهش نمی گذشت، در حالی که به کمک نیروهای مدافع شهر رفته بود، در درگیری خونین گروهک های معاند انقلاب با نیروهای بسیجی و مردمی، با اصابت دو گلوله به فیض شهادت نایل آمد.

این سیده بزرگوار با اینکه موقع شهادت ۱۴ سال بیشتر نداشت اما با توجه به نبوغ و ذوق سرشار خود آثاری قلمی و تجسمی به یادگار گذاشته است. در زیر، انشایی را از این بانوی شهیده می خوانیم که به پیشنهاد معلم باید خطاب به یک دوست نوشته می شد. انشای شهیده سیده طاهره هاشمی در طرحی ابتکاری در قالب نامه ای به یک دوست امدادگر و رزمنده فرضی نگاشته شده است. او در این نامه پیامی را نیز خطاب به رئیس جمهور وقت ایالات متحده گوشزد کرده است: به نام خدا

نامه ای می نویسم برای تو دوست در جنگم ای دوست جان بر کفم، ای دوست شریفم! نامه ای که شاید از آن کوه مشکلات که بر سرت فرود آمده است، بکاهد. هر چند که این نامه برایت سودی ندارد، برای تویی که در سنگر به مداوای مجروحان جنگ اعم از ایرانی و یا غیر ایرانی می پردازی. من این نامه را در حقیقت برای دوستانم می بایست می نوشتم اما روزگار را چه دیدی باید نوشت برای تو که حتی یک لحظه شاید نتوانی به این نامه نظری بیفکنی، چون مجروحان در جلویت صف کشیده و رگبار مسلسل و توپ و نارنجک بر بالای سرت در پروازند.

(۲۸۰))

ای کاش می توانستم با تو به جبهه آیم و مسلسل ها را در آغوش گیرم، اما می دانم که چه خواهی گفت، بله من سنگر دیگری دارم و سنگرم را همچون تو حفظ خواهم کرد، همچون تو که با وسایل اولیه بسیار کم و غذای اندک در خط مقدم جبهه ای. شاید بر من عیب بگیری که چرا به آگاهی دوستان و همشهریانم نمی پردازم. می دانم اما آگاهی دادن به کدامین مردم؟ به مردم جان بر کف شهرم! نه می دانم که نمی گویی! زیرا باید به اشخاصی آگاهی داد که چشم ها را بسته و گوش ها را پنبه نموده و به شعار دادن در سر چهار راه ها مشغولند. شعار مرگ بر آمریکایی که معنی آن سازش با آمریکاست! می گویند که باید در این جنگ، حق با باطل سازش کند؛ باید میانجی گری را پذیرفت و ملتی را که بیست سال زیر ستم بعثیان بود تنها گذاشت. آنها با شایعه سازی می خواهند مردم را گول بزنند، اما قرآن دستور داد برای شایعه سازان قتل و اسیری و لعنت است. می دانم که تو تنها برای ملت ایران نمی جنگی بلکه برای ملت عراق هم می جنگی و ملت جان بر کف و شهید داده ما و عراق پشتیبان تو هستند. اگر تو شهید بشوی صدها نفر بعد از تو می آیند و سنگرت را حفظ خواهند کرد. ملتی که برای هر قطعه از این میهن خون ها فدا کرد، دیگر سازش با نوکران آمریکا و شوروی این دشمنان اسلام را جایز نمی داند. می دانم که تو تا آخرین قطره خون خواهی جنگیدی، زیرا تو فرزند خلف کسانی هستی که در جهان همیشه بر ضد ستم می شوریدند و تو هم مانند آنها پیروز خواهی شد زیرا اماممان، این بت شکن عصر گفت: «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند» و در جای دیگر گفت: «ما مرد جنگیم». آقای کارتر نباید ما را از جنگ بترساند. البته به یاری خداوند؛ زیرا این خداوند بود که آمریکا را در حمله نظامی به ایران در طبرس نابود کرد؛ شن های بیابان این مأموران الهی چون ابابیل بر سرش ریخت و تمام آن تجهیزات را نابود کرد و این بار هم کید شیطان بر هم ریخت چون خداوند در قرآن فرمود «ان کید الشیطان کان ضعیفا» بلی حيله شیطان ضعیف است زیرا در این زمان هم به یاری خدا و هوشیاری ملت و بیداری ارتش و جان بر کفان سپاه و بسیج مانع رسیدن آمریکا به هدف شومش گردید. من به تو خواهرم و برادرم که در سنگرید، پیام می دهم که خواهم آمد و انتقام خون های نا به حق ریخته را خواهم گرفت. نگرانی من و تو ای خواهرم این است که مبدا سازشی صورت گیرد و خون های شهیدان به هدر رود و نتوانیم ندای امام را به گوش جهانیان برسانیم که ندای امام همان ندای اسلام است. اما می دانم که هرگز سازشی صورت نخواهد گرفت، زیرا تمام ارگان های مملکتی در دست ملت و نمایندگان ملت است و من و تو ای دوستم با هم به جنگ اسرائیل که فلسطین را اشغال کرده است، می رویم و از آن جا به سادات ها و شاه حسن ها و حسین ها و ملک خالدها خواهیم گفت که به سراغتان خواهیم آمد و دوباره فلسفه شهادت را زنده خواهیم کرد و صف های طولانی برای شهادت تشکیل خواهیم داد و روزه خون خواهیم گرفت. والسلام - سیده طاهره هاشمی



شهید
دانش آموز

جعفر هندویی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جعفر هندویی

جعفر هندویی در ۲۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب ایزدی و پدرش عزیزالله هندویی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته فنی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جعفر هندویی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و درگیری آمل با منافقین شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۰۶ منطقه آمل در اثر اصابت تیر به جمجه و شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای هندوکلا شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جعفر هندویی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

عزت الله - برادر شهید: ۲۹ ماه رمضان بود که ایشان افطار کردند و بعد به مسجد رفتند و نماز خواندند و بعد به سپاه رفتند، بعد به طرف بیمارستان ۱۷ شهریور که منافقین جلوی آنها را می گیرند و کارشان را می بینند که آنها پاسدار هستند، آنها را رو به دیوار به خط کردند و گفتند به امام و انقلاب توهین کنند، آنها هم علیه منافقین شعار می دادند که آنها را به رگبار بستند و دو نفر از آنها زنده ماندند و بقیه به شهادت رسیدند.

عطاالله حسن ایرانی - دوست و هم‌رزم شهید: ایشان که فرمانده پایگاه بودند جوان‌های زیادی را جذب می کردند. جوان‌هایی که خط مشی‌شان فرق داشت آنها را به پایگاه می آورد، به طوری که بعدها به جبهه رفتند یا شهید شدند یا جانباختند.

یک شب برای بازدید به پایگاه‌ها رفتیم دیدیم یکی از نگهبان‌ها موقع نگهبانی خواب است، ما اسلحه نگهبان را گرفتیم که نگهبان ترسید و بیدار شد و به نگهبان چیزی نگفت و گفت شما خسته هستید، بروید استراحت کنید و کسی را جایگزین کرد. (۲۸۲)

شهیدی که الله اکبر و خمینی رهبر گویان به رگبار بسته شد:

در تاریخ ششم بهمن سال ۶۰ وی با دوستانش برای پاکسازی دیوارهای اسپه کلا حرکت کردند که بعد از مدتی صدای گلوله شنیده شد. آنها همگی به سوی بیمارستان ۱۷ شهریور محل شنیدن صدای گلوله رفتند. عده‌ای از مزدوران آمریکا با لباس مشابه کمیته آنجا بودند و به آنها ایست دادند. آنها گفتند آشنا هستیم! گفتند اسلحه را زمین بگذارید. شهید گفت ما که گفتیم آشنا! ولی آن مزدوران همه را به سمت دیوار به صف کردند و یکی از مزدوران با فرمانده گروه خود تماس گرفت و جواب این بود که بی‌درنگ همه را به رگبار ببندید. در این موقع بود که ایشان الله اکبر و خمینی رهبر گویان به رگبار بسته شد و به همراه دیگر برادرانش به شهادت رسید.



شهید دانش آموز

نورعلی یزدانی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نورعلی یزدانی در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صبح گل سلمانپور و پدرش موسی یزدانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نورعلی یزدانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۲ منطقه بانه عملیات کربلای ۱۰ در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قائمیه سفلی شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نورعلی یزدانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مپندارید آنهایی که در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد پروردگار خویش روزی می خورند.

قرآن کریم

این عشق خدائی در صادقانه ترین تظاهراتش باعث ایثار می شود و ایثار در قلّه عشق انسان به خدا و در شدیدترین تجلیاتش به شهادت می رسد. انسان همه هستی خود را خالصانه و عاشقانه قربانی خدا می کند و در اوج صعود خود به ملکوت اعلی به قله ای از عشق و ایثار و فنا می رسد که فوراً و مستقیماً به خدا متصل می شود. خدایا در این راه مقدس، ما همه هستی خود را به رسم قربانی به پیشگاه اقدس تقدیم کرده ایم. دسته ای از رزمندگان ما به ندای تو لبیک گفتند و به قرب رحمت تو شتافتند و باقی منتظرند تا در قربانگاه عشق تو خود را فدا کنند و آرزو داریم که تو ای پروردگار جهانیان این قربانی را از ما بپذیری. آمین یا رب العالمین. من برای حفظ مملکت اسلامی به جبهه رفتم و جهاد فی سبیل الله انجام دادم تا به آرزوی خویش رسیده ام.

مادرم! از شهید شدن من ناراحت نباشید. چون من برای حفظ مملکت مان به جبهه رفته ام. مادرم! اگر بدی از من سرزده است مرا عفو کنید. مادرم! می دانم که شما برای من زحمت کشیده اید. ولی من جبران نکرده ام. مادرم! تو را به جان فاطمه (س) لباس سیاه بر تن نکنید، گریه و زاری نکنید. چون دشمن از گریه کردن شما سوء استفاده می کند. **«۲۸۴»** برادرم! از شهید شدن من ناراحت نباشید. می دانم که شما را ناراحت کرده ام. از ناراحتی من دلتنگ نشوید. برادرم! شما باید افتخار کنید که من به درجه اعلا رسیده ام. شما را قسم می دهم که لباس سیاه نپوشید. گریه و زاری نکنید، به مادرم دلداری بدهید که ناراحت نشود. در همه مجالس دینی و مذهبی شرکت کنید. در دعای کمیل و توسل شرکت کنید. خواهرانم! حجاب اسلامی تان را حفظ کنید، زینب وار قدم بزنید. گریه و زاری نکنید و لباس سیاه نپوشید. از شهید شدنم ناراحت نباشید، چون من یک راه را انتخاب کرده و این را تا آخر ادامه می دهم. همسر! هیچ وقت ناراحت نباشید، چون شما همسر یک شهید هستید، باید افتخار کنید که شوهرتان رفته و شهید شده است. لباس سیاه نپوشید و گریه و زاری نکنید.

برادران انجمن اسلامی و غیر انجمن اسلامی! اگر بدی از من سرزده است مرا به بزرگی خودتان عفو کنید و دعای کمیل و توسل را هیچ وقت فراموش نکنید. خواهران بانصرکلا! حجابتان را حفظ کنید، اگر حجابتان را حفظ نکنید خون شهدا را پایمال می کنید. ای کاش هزاران هزار جان داشتم تا در راه آقا امام حسین (ع) می دادم. برادرم و خواهرانم! اگر حرفی نسبت به امام در مجلس آورده اید که ناشایسته باشد روح مرا آزار می دهید. تهمت به روحانیون مبارز نزنید، روحانیون دنباله رو امام هستند. برادران عزیز روستای بانصرکلا! بپا خیزید، اسلحه به دوش بگیرید و تا آخرین قطره خون با صدام اجنبی بجنگید و راه کربلا را باز کنید. این وصیت نامه را در روز شنبه ۶۵/۱۲/۲۳ نوشتم. در روز شنبه ولادت اولین اختر تابناک ولایت حضرت علی (ع). مرا پهلوی قبر یوسف مهدوی دفن نماید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



شهید دانش آموز

روح الله يوسف زاده

هو الشهيد

زندگی نامه شهید دانش آموز روح الله یوسف زاده در ۷ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نجیبه علیپور و پدرش عابدین یوسف زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید روح الله یوسف زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۱ منطقه مریوان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قائمیه سفلی شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

روح الله یوسف زاده

بسم رب الشهداء و الصدیقین

با درود به رهبر انقلاب اسلامی و با درود به تمام شهیدان اسلام از هاییل تا انقلاب ایران اگر کشته شدم فقط دعا کنید که خدا مرا در زمره شهیدان در گاه خود قرار دهد.

به مادرم بگوئید که مادر! آرزوی من برآورده شد و گریه نکن، دعا کن. به او بگوئید اگر گناهی در حق تو کرده‌ام به خاطر خدا مرا ببخش چون اگر تو مرا نبخشی خدا مرا نمی‌بخشد.

اگر همه کشته شوند بجز یک نفر، من از آن یک نفر می‌خواهم که تسلیم دشمن نشود، فقط تسلیم در برابر خدا باشد و ملت باید فقط متکی به خدا و قوانین اسلام باشد و گوش به فرمان خلیفه الله یعنی خمینی بت شکن باشد.

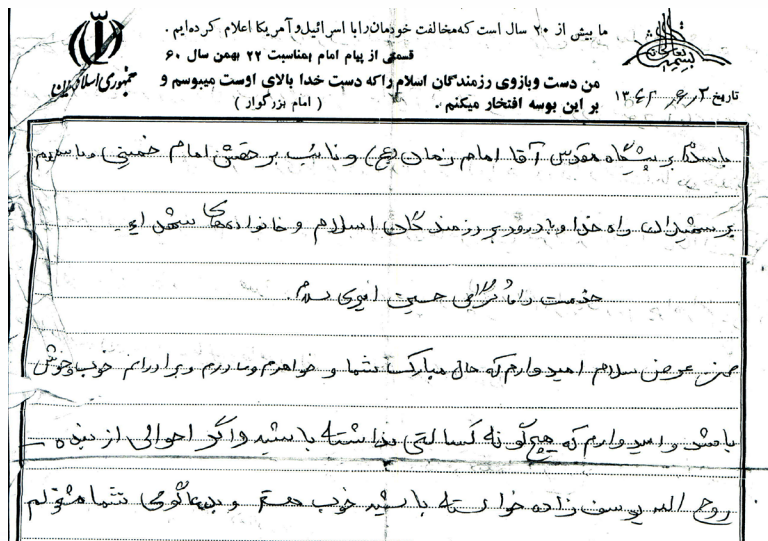
پیامم به ملت شهید پرور ایران این است که امام را تنها نگذارند و تا آخرین قطره خون که دارند در برابر دشمنان داخلی و خارجی ایستادگی کنند و تا آخرین نفس که دارند امامان خمینی بت شکن را یاری کنند.

و از برادرانم می‌خواهم که راه مرا ادامه دهند و از خواهرانم می‌خواهم که بعد از شهادتم گریه نکنند و از دوستانم می‌خواهم که برای پیروزی انقلاب و نابودی دشمنان اسلام بکوشند.

خواهرانم! حجاب زینب وار خود را حفظ کرده که حجاب شما مشیت محکمی است بر دهان شرق و غرب و سیاهی چادرت ضامن سرخی خون من است. مرگ بر آمریکا درود بر خمینی

والسلام

«۲۸۶»





شهید دانش آموز

تیمور یوسفی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز تیمور یوسفی

تیمور یوسفی در ۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه جهانزیده و پدرش علی محمد یوسفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید تیمور یوسفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات کربلای ۴ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای رز که شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

تیمور یوسفی

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت نامه:

ای جوانان! مبادا در رختخواب ذلت بمیرید که امام حسین(ع) در میدان نبرد و در صحرای کربلا شهید شده. ای جوانان! مبادا در غفلت بمیرید که علی(ع) در محراب عبادت شهید شده. ای مادران! مبادا از رفتن فرزندانان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب(س) که تحمل ۷۲ شهید را نمود بدهید. مریوان محور سروآباد. تپه علی - تیمور یوسفی ۶۳/۱/۱

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

پدر شهید: ما که به ایشان می گفتیم شما باید ازدواج کنید می گفت: «اگر بیاید خرمشهر و آبادان را ببینید هیچ وقت مانع رفتن من نمی شدید. لباس بسیجی کفن من و تفنگم عروس من است. ایشان در ۱۵ سالگی که می رفت جبهه قبلش به امامزاده ۱۸ تن رفت و وصیت نامه اش را به متولی آنجا داد و رفت به جبهه.

«۲۸۸»

مادر شهید: روزی معلم شان سر کلاس به علت جواب ندادن دانش آموز او را خیلی کتک زد، ایشان به اعتراض برخاستند و بحث کردند و از مدرسه آمدند بیرون، بعد که جو یا شدند فهمیدند معلم شان مواد مصرف می کرده و دارای فساد اخلاقی بوده است. مدیر مدرسه هر چه اصرار کرد او به مدرسه بیاید گفت تا این معلم هست من به مدرسه نمی آیم.

شب ها وقتی شوهرم کشیک داشتند و نبودند ایشان با این که پای شان جراحت داشت چون در جبهه مجروح شده بود با همان وضعیت پا به منزل ما می آمد و پیش من می ماند که من تنها نباشم و همیشه احساس مسئولیت می کرد.